

دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

به قلم

حسین منصوری

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت
نام کتاب اصلی	الدعوة الیمانية في كتب السنة
نویسنده	حسین منصورى
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۴۰۲
تاریخ انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۳ق / ۲۰۱۲م
کد کتاب	۱۴۹
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن (علیه السلام) به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

تقدیم.....	۷
مقدمه.....	۸
فصل اول: آیا ایمان به مهدی (علیه السلام) واجب است؟.....	۱۱
توهمی رایج.....	۱۲
و جوب ایمان به مهدی (علیه السلام).....	۱۵
فصل دوم: وقتی مهدی (علیه السلام) ظهور کند چگونه او را بشناسیم؟.....	۲۴
خلیفه (جانشین) خدا.....	۲۷
مهدی، خلیفه خداست.....	۲۸
فصل سوم: مهدی (علیه السلام) را چگونه بشناسیم؟.....	۴۴
قانون شناخت خلیفه خدا.....	۴۴
فصل چهارم: اسم مهدی (علیه السلام).....	۵۵
فصل پنجم: دفاع از اسم مهدی (علیه السلام).....	۶۲
اول: روایت‌هایی که بیان می‌کنند اسم مهدی، محمد بن عبدالله است.....	۶۳
دوم: فهم نادرست این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره مهدی: اسمش شبیه اسم من است، و اسم پدرش اسم پدرم است.....	۶۹
فصل ششم: حاکمیت خدا.....	۱۰۵
فصل هفتم: علم.....	۱۱۵
فصل هشتم: تأییدات منطبق بر امام احمد الحسن (علیه السلام).....	۱۱۹
فصل نهم: احادیث مربوط به رؤیا.....	۱۲۷
۱- باب رؤیای صالحه که مسلمان می‌بیند یا برایش دیده می‌شود.....	۱۲۷
۲- باب دیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خواب.....	۱۲۹
۳- باب رؤیا سه تاست.....	۱۳۱
۴- باب کسی که رؤیایی ببیند که آن را ناپسند بدانند.....	۱۳۲
۵- باب راست‌گوترین مردم، راست‌گوترین در رؤیاست.....	۱۳۲
۶- باب تعبیر رؤیا.....	۱۳۳
پایان.....	۱۳۵

رسول خدا ﷺ در حدیث صحیحی فرموده است:

«قطعاً زمین از ظلم و ستم پُر می‌شود. وقتی [زمین] از ظلم و ستم پر شد خداوند مردی از من را برمی‌انگیزد که هم‌نام من است. او زمین را همان‌طور که از ظلم و ستم پُر شده است از عدل و داد پر می‌کند.»

(السلسلة الصحيحة، ألبانی شماره ۱۵۲۹)

تقدیم

به سخن گوی کتاب خدا ... و زنده کننده سنت رسول خدا... و برافرازنده پرچم البیعة لله

به خلیفه خدا ... مهدی مسلمانان

«احمد»

﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَلْنَا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ
اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾

(گفتند ای عزیز، به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه ای ناچیز آورده ایم.
پس پیمانۀ ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد).

(یوسف، ۸۸)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه

و درود و صلوات خدا بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد.

سخن‌پردازی درباره مهدی علیه السلام همواره با دشواری‌هایی همراه بوده است، مگر اینکه خداوند سبحان آن را آسان بگرداند. در این گیرودار اوضاعی به وجود آمده که مردم را دچار سرگردانی کرده است؛ از انکار مُنکرین مهدی با تکیه بر نظرات علمای بی‌عمل که درباره ظهور وی در آخرالزمان تشکیک روا می‌دارند، تا درگیری‌ها و نزاع‌هایی که میان گروه‌های مسلمانان درگرفته و با تعصبی که عموم شیعیانی که آن مهدی را که در آخرالزمان متولد می‌شود انکار می‌کنند به قضیه مهدی علیه السلام کشیده شده است که ناشی از جهل و ناآگاهی‌شان به روایات اهل‌بیت علیهم السلام و کتاب‌های علمایشان بوده است؛ همچنین به دلیل سرسختی و لجاجتی بوده که اهل سنت از سر ناآگاهی از کتاب‌های خودشان که ولادت مهدی محمد بن حسن علیه السلام را اثبات می‌کند^۱ - برای انکار ولادت آن حضرت از خود بروز

۱ - در کتاب سیر اعلام النبلاء ذهبی: ج ۱۳ ص ۱۱۹ شماره ۶۰ آمده است: منتظر شریف، ابوالقاسم، محمد بن حسن عسکری، ابن علی هادی، ابن محمد جواد، ابن علی رضا، ابن موسی کاظم، ابن جعفر صادق، ابن محمد باقر، ابن زین‌العابدین، ابن علی، ابن حسین شهید، ابن امام علی بن ابی‌طالب، علوی حسینی. که خاتم دوازده سید است.

<https://islamport.com/d/1/trj/1/161/3781.html>

و در «وفیات‌الاعیان» و «ابناءالزمان» نوشته ابن‌خلکان، در ج ۴ ص ۱۷۶ شماره ۵۶۲ آمده است: ابوالقاسم منتظر، ابوالقاسم محمد بن حسن عسکری، ابن علی هادی، ابن محمد جواد که قبلاً بیان شد؛ دوازدهمین امامان دوازده‌گانه بر اساس اعتقاد امامیه، که به حجت معروف است.

<http://islamport.com/d/1/trj/1/214/4504.html>

ذهبی در «عبر فی خبر من غبر»: ج ۱ ص ۹۲ در زیر عنوان سال ۲۶۵- وی را چنین توصیف می‌کند: «... محمد

می‌دهند؛ و تا ادعای باطل‌پیشگانی که با دروغ‌پردازی و فریب‌کاری همچون مهدی جهیمان- این مقام و جایگاه را برای خودشان ادعا کرده‌اند.

در این گیرودارها مردم راه استوار آماده‌شدن برای آمدن مهدی علیه السلام و ایمان به او را از دست دادند، و اهل سنت بیشترین سهم را در ضایع‌شدن این بهره، از آن خود کردند؛ کسانی که عادت به سخره‌گرفتن اعتقاد شیعه درباره مهدی محمد بن حسن علیه السلام را در پیش گرفتند و این رفتار، آنان را از تفکر درباره مهم‌ترین و سودمندترین موضوعات بازداشت. حق تعالی می‌فرماید: ﴿سُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ﴾^۱ (خدا را فراموش کردند، پس [خدا هم] فراموششان کرد).

طوائف مختلف اسلامی در بهترین حالت باید بدون پیش‌داوری به تحقیق درباره موضوع مهدی علیه السلام می‌پرداختند تا به مهم‌ترین پرسش‌هایی واقف شوند که با یافتن پاسخ‌هایشان انسان از خطر مقابله و جنگ با مهدی دور می‌ماند؛ مثل این پرسش: وقتی مهدی بیاید چگونه او را بشناسیم؟ و مدعی راست‌گوی مهدویت را چگونه از [مدعی] دروغ‌گو بشناسیم؟ و تکلیف ما در برابر مهدی علیه السلام چیست؟

و امثال چنین پرسش‌هایی که انسان را در جبهه شناخت و یاری حق، یا ناآگاهی و

بن حسن عسکری، ابن علی هادی، [ابن] محمد جواد، ابن علی رضا، ابن موسی کاظم، ابن جعفر صادق، علوی حسینی، ابوالقاسم که راضیان القاب زیر را به او داده‌اند: او خلف (جانشین) حجت است؛ و به او لقب مهدی و منتظر و صاحب‌الزمان داده‌اند.»

<http://islamport.com/d/1/trj/1/62/1031/.html>

«زرکلی» در کتاب «اعلام زرکلی» از ایشان این‌گونه یاد است: «مهدی منتظر (۲۵۶ - ۲۷۵ ق/ ۸۷۰ - ۸۸۸ م) محمد بن حسن عسکری، ابن علی هادی، ابوالقاسم. آخرین امام دوازده‌گانه از نظر امامیه است، که از نظر آنان به مهدی و صاحب‌الزمان و منتظر و حجت معروف است. وی در سامرا متولد شد، و در حالی که حدود پنج سال داشت پدرش

وفات کرد.... <http://islamport.com/d/1/trj/1/20/232/.html>

دشمنی با حق قرار می‌دهد؛ خداوند بنده و شما را در پناه خودش بگیرد.

«ابوالمغیره و بقیة، از صفوان، از کعب به ما حدیث گفت: "منصور" (یاری شده) همان مهدی - که اهل آسمان و زمین و پرندگان آسمان به او درود می‌فرستند - بیست سال به جنگ با روم و بیکارهای سخت دچار می‌شود. سپس در بیکار بزرگ، او و دوهزار نفر که به‌همراهش هستند شهید می‌شوند؛ کسانی که همه امیر و صاحب پرچم هستند. مسلمانان پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به مصیبتی بزرگ‌تر از آن دچار نشده‌اند.»^۱

و این یادآوری و اندرزی از سوی بنده گناهکار حقیری است؛ امید که اهمیت این موضوع در کانون توجه قرار گیرد؛ اندکی است از بسیار، تا مهدی‌شان را - که نبی‌شان محمد (صلی الله علیه و آله) به آنان بشارتش را داده است - یاری دهند.

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۲ (آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] شود، و همچون کسانی نباشند که از پیش به آن‌ها کتاب داده شد، و سرآمد بر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید، و بسیاری از آن‌ها فاسق بودند؟).

در یادبود ولادت زهر (علیه السلام) به پایان رسید.

سه‌شنبه ۲۳ / ۵ / ۲۰۱۱ میلادی [۲ خرداد ۱۳۹۰]

۱ - فتن المروری، نعیم بن حماد، حدیث شماره ۱۲۹۹، ناشر: کتابخانه توحید - قاهره، چاپ اول، سال ۱۴۱۲،

تحقیق: سمیر امین زهیری. <http://islamport.com/d/1/aqd/1/137/400.html>

۲ - حدید: ۱۶.

فصل اول:

آیا ایمان به مهدی علیه السلام واجب است؟

شکی نیست عامهٔ مسلمین (عوام مسلمان) در پاسخ به این پرسش اختلاف نظر دارند؛ به نظر برخی از آن‌ها ایمان داشتن به مهدی علیه السلام واجب نیست، در حالی که برخی دیگر از پاسخ به این پرسش طفره می‌روند و می‌گویند پاسخ به این پرسش واجب نیست، زیرا اساساً مهدی موجود نیست؛ در حالی که عده‌ای دیگر ایمان به او را به‌عنوان یک عقیدهٔ واجب می‌دانند؛ و این نظر آخری برعکس نظراتی که گفته شد نظر برگزیده توسط علمای مسلمان بوده است.

متأسفانه بیشتر عوام مسلمان از کتاب‌ها و نظرات علمایشان آگاهی ندارند، و به نظریات کسانی که فقط لباس طلاب علم را به تن کرده‌اند بسنده کرده‌اند؛ پس ملاحظه می‌کنید به‌طور معمول اهل سنت -درست مثل وضعیت بیشتر شیعیان- با سخن هرکسی که لباس دینی بر تن کرده است قانع می‌شوند؛ با وجود اینکه اگر هر دو طرف به کتاب‌های علمای خودشان مراجعه می‌کردند می‌دیدند بسیاری از مفاهیم به‌طور کامل در نظرشان دگرگون می‌شد؛ و صد البته -از جمله این مفاهیم، مفهوم اعتقاد به مهدی راستین (یعنی مهدی مسلمانان، بدون در نظر گرفتن مصداق) و همان‌طور که علمای اهل سنت اقرار کرده‌اند- وجوب این اعتقاد است.

ایمان به «مهدی راستین» از جمله عقاید ثابت‌شدهٔ مسلمانان است، و تلاش در جهت انکار این عقیده، صرفاً تلاش‌هایی در جهت استحمار و فریب‌کاری است که برخی از مدعیان علم با شبهه‌افکنی‌ها و توهمات به آن اقدام می‌کنند. ما ابتدا بر یکی از پندارهای رایج آن درنگی می‌کنیم و سپس به بررسی برخی از سخنان علمای اهل سنت دربارهٔ

واجب بودن ایمان به مهدی (علیه السلام) خواهیم پرداخت.

توهمی رایج

عده‌ای ادعا می‌کنند هیچ حدیث صحیحی درباره مهدی (علیه السلام) وجود ندارد.

البانی در «سلسلة الصحیحه» به این دیدگاه چنین پاسخ می‌دهد:

«... "ساعت برپا نمی‌شود تا زمین از ظلم و ستم و دشمنی پر شود؛ سپس مردی از عترتم یا از اهل بیتم خروج می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که از ظلم و دشمنی پر شده است" احمد^۱ این حدیث را در ج ۳، ص ۳۶ و ابن جبان^۲ [در] ص ۱۸۸۰ و حاکم^۳ در ج ۴، ص ۵۵۷ و ابونعیم^۴ در حلیه، ج ۳، ص ۱۰۱ آورده است.

حاکم گفته است "طبق شروط شیخین صحیح است" و ذهبی^۵ با او موافقت کرده است؛ اینکه این حدیث همان طور است که آن دو نفر بیان کرده‌اند. ابونعیم با این سخن خود به صحت آن اشاره کرده است: «از حدیث ابوصدیق، از ابوسعید مشهور است.» او با گفته «مشهور است» به بسیار بودن راه‌های روایت این حدیث از ابوصدیق اشاره دارد که پیش‌تر بیان شد. اسم ابوصدیق، بکر بن عمرو است که به اتفاق نظر، ثقة است و نزد شیخین و همه محدثین به آن استدلال می‌شود، و برخی از متأخرین که حدیث وی را

۱ - احمد بن حنبل، از فقیهان و محدثان بزرگ اهل سنت در قرن دوم و سوم هجری است و رئیس یکی از چهار مذهب اصلی تسنن است و از مشهورترین کتاب‌هایش «مسند احمد» است. (مترجم)

۲ - محدث و فقیه شافعی قرن چهارم هجری. (مترجم)

۳ - محدث و قاضی شافعی قرن چهارم، نویسنده کتاب المستدرک، که در آن بسیاری از احادیث صحیح به شرط شیخین (مسلم و بخاری) را که آن دو نفر در کتاب خود نیاورده‌اند روایت کرده است. (مترجم)

۴ - ابونعیم اصفهانی، محدث سنی قرن چهارم و پنج هجری. (مترجم)

۵ - محمد بن احمد ذهبی، از محدثین مشهور سلفی قرن هشتم هجری است، که بیشتر فعالیتش در زمینه گردآوری حدیث و تعدیل آن‌ها (علم رجال) بوده است. (مترجم)

تضعیف کرده‌اند با روش مؤمنان مخالفت کرده‌اند؛ به همین دلیل این خلدون^۱ با وجود زیاده‌روی در تضعیف بیشتر احادیث مهدی- نتوانسته او را تضعیف کند؛ بلکه به تصحیح حاکم برای این طریق و طریق بعدی، اقرار کرده است؛ و کسی که به او چنین نسبت بدهد که او همه احادیث مهدی را تضعیف کرده، سهواً یا عمداً به او دروغ بسته است.»^۲

وی همچنین پس از بحث و بررسی‌های طولانی^۳ احادیث مهدی علیه السلام را اثبات کرده است:

«پس از تمامی این‌ها، آیا سخن شیخ غزالی در کتاب «المشکلات» عجیب نیست که در ص ۱۳۹ گفته است: «این از دانسته‌های من است، و من طلبه‌ای بودم که دانستم هیچ حدیث صریحی درباره مهدی نیامده است؛ و آنچه به‌صراحت آمده است صحیح نیست!» چه کسانی انکار را به تو تلقین کرده و تو را به حفظ این باور واداشته‌اند در حالی که تو یک طلبه بودی؟ مگر این‌ها همان علمای کلامی نبوده‌اند که از حدیث و رجالش هیچ اطلاعی ندارند؟! وگرنه این باور، چگونه با گواهی علمای حدیث به اثبات آنچه آن‌ها نفی کرده‌اند هم‌خوانی دارد؟! آیا این باعث نمی‌شود تو درباره آنچه در دوران طلبگی به خاطر سپردی تجدید نظر کنی؟ به‌خصوص درباره آنچه به تصحیح و تضعیف سنت و حدیث، و احکام و نظراتی که بر اساس آن‌ها بنا شده است ارتباط دارد. این بهتر از آن نیست که درباره احادیث مسلمانان که علما آن‌ها را صحیح دانسته‌اند شک و تردید روا

۱ - ابن خلدون: تاریخ‌نگار و از پیشگامان جامعه‌شناسی در قرن هشتم و ابتدای قرن نهم هجری بوده، و مهم‌ترین اثر او «التاریخ‌الکبیر» در هفتاد جلد است. (مترجم)

۲ - سلسله‌الصحیحة، به شماره ۱۵۲۹: ج ۴ ص ۱۰۳. <http://islamport.com/d/1/alb/1/19/136.html>

۳ - از جمله مطالبی که در بررسی‌های خود بیان کرده است: «این تیمیه در منهاج السنة: ج ۴ ص ۲۱۱ گفته است: «احادیثی که با آن‌ها به خروج مهدی استدلال می‌شود احادیثی صحیح هستند. ابوداود و ترمذی و احمد و دیگران از حدیث ابن مسعود و دیگران آن را روایت کرده‌اند.» همچنین در «منتقى من منهاج الاعتدال»، ذهبی: ص ۵۳۴ گفته است: گفتیم: این پنج نفر از بزرگان امامان حدیث، احادیث خروج مهدی را صحیح دانسته‌اند و چندین برابر آنان از پیشینیان و متأخرین با آنان [موافق] هستند. نام برخی از آنان را که برایم امکان‌پذیر است بیان می‌کنم....»

بداری، آن هم به صرف اینکه این باور را در دوران طلبگی و از غیرمتخصصین و غیر اهل علم به دست آورده‌ای؟!»^۱

شبهاتی این‌چنینی پندار صحیح نبودن اعتقاد به ظهور مهدی (علیه السلام) در آخرالزمان را برای بسیاری از مسلمانان ایجاد و ریشه‌دار کرده است؛ به‌رغم وجود اینکه هیچ شبهه و ابهامی در این عقیده وجود ندارد، و حتی هیچ شک و تردیدی برای وجوب این اعتقاد برای مسلمان باقی نمی‌گذارد.

آلبانی گفته است:

«و برخی از آن‌ها - که برخی از خواص نیز در بینشان وجود دارند - تصور می‌کنند آنچه از عامه بیان کرده‌ایم خرافه است؛ و پنداشته‌اند لازمه این باور، خروج مهدی است، و در نتیجه آن را انکار کرده‌اند؛ و مصداق این ضرب‌المثل شدند: «و با چیزی که داروست درمانم کن.» درست مثل معتزله که «قَدَر» را به این دلیل که دیدند عده‌ای از مسلمانان آن را لازمه جبر دانسته‌اند انکارش کردند! و آنان به این ترتیب - اعتقاد به آنچه را واجب است انکار کردند، و نتوانستند «جبر» را نفی کنند! عده‌ای دیگر دیدند در طول تاریخ اسلامی از باور به مهدی سوءاستفاده‌های بسیاری شده است، و بسیاری از افراد مُغرض یا نادان، آن را ادعا کرده، و به دنبال آن فتنه‌های کور و تاریکی ایجاد کرده‌اند. آخرین این فتنه‌ها، فتنه "مهدی جهیمان سعودی" در حرم مکه بود؛ بنابراین آنان نتیجه گرفتند برای ازبین بردن ریشه این فتنه‌ها، باید این اعتقاد صحیح را انکار کرد!

و مطالب دیگری که شیخ غزالی در سخنان پیشین خود به آن‌ها اشاره کرده است! مثل این افراد همانند مثل کسانی است که عقیده نزول عیسی (علیه السلام) در آخرالزمان را - که در احادیث صحیح به تواتر آمده است - انکار کرده‌اند، به این دلیل که برخی افراد فریب‌کار - مثل میرزا غلام‌احمد قادیانی - مدعی‌اش شده‌اند. برخی نیز در عمل به‌صراحت آن را

انکار کردند؛ مثل شیخ شلتوت؛^۱ و بنده می‌توانم تقریباً با اطمینان بگویم همه کسانی که اعتقاد مهدی را انکار می‌کنند اعتقاد بازگشت عیسی (علیه السلام) را نیز انکار می‌کنند، و این از لغزش‌های گفتاری برخی از آنان آشکار است، هرچند به روشنی بیانش نکنند. از نظر بنده مثل همه این انکارکنندگان، مثلاً شخصی است که به خاطر ادعای برخی از فراعنه که مدعی الوهیت خداوند (عزوجل) شدند، الوهیت خداوند را از اساس انکار می‌کنند! پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟!^۲

وجوب ایمان به مهدی (علیه السلام)

در هر حال، ایمان به مهدی (علیه السلام) از جمله اعتقادات اساسی مسلمانان است؛ و علمای اهل سنت در تکفیر کسی که به مهدی (علیه السلام) ایمان ندارد تردید ندارند. در پرسشی آمده است:

«حکم کسی که بیان می‌کند مهدی واقعیت ندارد، و مسیح دجال فقط کنایه‌ای از فساد زیاد در این زمان است و او یک انسان نیست، چیست؟ فتوا: سپاس و ستایش از آن خداست؛ و سلام و صلوات بر رسول خدا و خاندان و اصحابش.

اما بعد ... احادیث مهدی منتظر و احادیث مسیح دجال متواتر هستند؛ همان طور که امامان حدیث بیان کرده‌اند؛ از جمله، حافظ بن حجر عسقلانی، سخاوی و سفارینی در «لوائح الانوار»، کتانی در «نظم المتناثر من الحدیث المتواتر»، حافظ فقیه ابن حجر هیتمی، و شوکانی. شوکانی در «الفتح الربانی» گفته است: «آنچه می‌توان از احادیثی که درباره مهدی منتظر آمده است تأیید کرد شامل پنجاه حدیث و بیست و هشت اثر است»

۱ - شیخ شلتوت: از علمای معاصر اهل سنت و از اساتید و رؤسای دانشگاه الازهر مصر است که طرفدار تقریب مذاهب بود، و فتوای جواز بر اساس مذهب شیعه را صادر کرد. (مترجم)
۲ - منبع قبلی.

و سپس این احادیث و منابع را با توضیحاتی فهرست کرده و گفته است: «از دید کسی که بهره‌ای از فضیلت دارد پنهان نیست که تمامی آنچه آوردیم به حد تواتر رسیده است. امام شوکانی رساله‌ای در این خصوص دارد که آن را «توضیح فی تواتر ما جاء فی الاحادیث فی المهدی و الدجال و المسیح» «توضیحی درباره تواتر احادیث وارد شده درباره مهدی و دجال و مسیح» نامیده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در «منهاج السنة النبویة» پس از آوردن برخی از احادیث مهدی گفته است: درباره این احادیث عده‌ای به اشتباه افتاده‌اند ... بعضی، آن را انکار، و به حدیث ابن ماجه استدلال کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرموده است: هیچ مهدی دیگری غیر از عیسی نیست. این حدیث ضعیف است؛ و ابو محمد بن ولید بغدادی و عده‌ای دیگر به آن تکیه کرده‌اند، در حالی که از جمله چیزهایی نیست که بتوان به آن تکیه کرد.

از ابن حجر هیتمی^۱ درباره کسی که مهدی موعود را انکار کرده است پرسیده شد، و او چنین پاسخ داد: اگر این انکار، برای انکار کلی سنت باشد کفر است و باید به خاطر کفر و ارتدادش، گوینده‌اش را به قتل رساند؛ و اگر در جهت انکار سنت نباشد و صرفاً از روی عناد و دشمنی با امامان اسلام باشد به تعزیر و تنبیهی شایسته که حاکم برای مجازات چنین جرم عظیم و قبح این روش و فساد این عقیده مناسب می‌بیند نیاز دارد؛ مثل حبس و شلاق و مضروب‌ساختن و دیگر روش‌ها برای جلوگیری از این کارهای ناپسند، تا او را به اجبار از اعتقادی که داشته به سوی حق و چیزی که از شرع آمده بازگردانند، و از کفرش بازدارند. پایان؛ و خدا دانانتر است.

فتوا دهنده: مرکز فتوا زیر نظر دکتر عبدالله فقیه.^۲

۱ - فقیه شافعی مشهور قرن دهم هجری است. (مترجم)

۲ - کتاب: فتاوی الشبکه الاسلامیة: فهرست «عقیده الاسلامیة»، ارکان الایمان «ایمان بالیوم الآخر» علامات الساعة الکبری (۱۲۰)، شماره فتوا: ۲۱۷۹۱، عنوان فتوا: حکم علی من انکر المهدی، تاریخ فتوا: ۲۴ جمادی الثانی ۱۴۲۳. <http://islamport.com/d/۲/ftw/۱/۱۵/۹۷۲.html>

سیوطی گفته است:

«ابوبکر اسکاف در "فوائد الاخبار" از جابر بن عبدالله آورده است، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که دجال را تکذیب کند کافر شده است، و کسی که مهدی را تکذیب کند کافر شده است.»^۱

متقی هندی در کتاب «برهان فی مهدی آخرالزمان» گفته است:

«همچنین شیخ علامه یحیی بن محمد حنبلی، به کفر کسی که مهدی (علیه السلام) را انکار کند حکم کرده و گفته است: اما کسی که مهدی موعود را انکار می کند پیامبر (درود و سلام بر او) به کفرش خبر داده است.»^۲

«بن باز» در تکفیر کسی که به مهدی (علیه السلام) ایمان ندارد هیچ تردیدی ندارد، و در پاسخ به پرسشی گفته است:

«پرسش: مردی را می شناسیم که مسیح دجال و مهدی و نزول عیسی (علیه السلام) و مأجوج و مأجوج را انکار می کند و به هیچ کدام از آن ها اعتقاد ندارد و ادعا می کند احادیث مربوط به این ها صحیح نیست؛ البته با توجه به اینکه او هیچ چیزی از علم حدیث و مسائل دیگر از این دست نمی داند. ما درباره نتیجه بررسی این امور توسط علما با وی بحث کرده ایم، ولی او می پندارد همه احادیث وارد شده درباره این موضوعات جعلی هستند و به دروغ به رسول خدا ﷺ نسبت داده و وارد اسلام شده اند. این فرد نماز می خواند و روزه می گیرد و فرایض را انجام می دهد. حکمش چیست؟ خداوند به شما توفیق دهد.»

پاسخ: چنین مردی پناه بر خدا کافر است؛ زیرا او مسئله ثابت شده ای از رسول خدا (سلام و صلوات بر او) را انکار کرده است. اگر اهل علم برایش روشن کردند و توضیح دادند و با این حال به تکذیب و انکارش اصرار دارد او کافر است؛ زیرا کسی که رسول

۱ - الحاوی للفتاوی، شماره ۳ / ۱۱۶. <http://islamport.com/w/ftw/Web/904/703.html>

۲ - البرهان، متقی هندی: ص ۱۰۴.

خدا ﷺ را تکذیب کند کافر است، و کسی که خدا را تکذیب کند کافر است. اخبار صحیحی به صورت متواتر از رسول خدا (سلام و صلوات بر او) روایت شده است که مسیح بن مریم از آسمان و در آخرالزمان فرود می‌آید، و یأجوج و مأجوج خروج می‌کنند، و دجال در آخرالزمان خروج می‌کند، و مهدی می‌آید. تمامی این چهار مسئله ثابت شده‌اند: مهدی در آخرالزمان که زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می‌کند، و فرود آمدن مسیح بن مریم، و خروج دجالی در آخرالزمان، و خروج یأجوج و مأجوج. تمام این‌ها با احادیث صحیح متواتر از رسول خدا ﷺ ثابت شده‌اند و انکار آن‌ها کفر و گمراهی است. عافیت و سلامت را از خداوند خواستاریم.

دجال و مسیح بن مریم و یأجوج و مأجوج در هیچ کدام از این‌ها شکی نیست، و تردیدی نیست که اخبار از رسول خدا ﷺ درباره‌شان به شکل متواتر روایت شده است؛ اما مهدی، اخبار درباره او نیز متواتر است و بیش از یک نفر حکایت کرده‌اند [که احادیث مهدی] به تواتر از پیامبر ﷺ نقل شده، ولی برخی از مردم درباره این موضوع اشکال وارد کرده و توقف کرده‌اند؛ و فقط درباره کسی که مهدی را انکار کند در کفرش توقف می‌شود. اما کسی که دجال یا مسیح بن مریم یا یأجوج و مأجوج را انکار کند شکی در کفر او نیست و توقفی وجود ندارد، بلکه توقف فقط درباره کسی است که مهدی را انکار کند. شاید به این دلیل درباره این فرد به کفر و مرتد شدن از اسلام توقف کرده‌اند که پیش از او کسانی بوده‌اند که در این موضوع اشکال گرفته‌اند، اما اظهر و اقرب کفر این فرد است. اما درباره یأجوج و مأجوج و دجال و مسیح بن مریم، او کافر می‌شود. عافیت را از خداوند خواستاریم.»^۱

آلبانی در وجوب ایمان به مهدی (علیه السلام) هیچ شکی ندارد، ولی در کافر دانستن کسی که به مهدی ایمان ندارد درباره بعضی چیزها توقف کرده است، و دلیل او برای این عدم وجوب و ردّ حدیثی که به آن تصریح می‌کند، عدم وجود نص است! او گفته است:

۱ - سایت رسمی بن باز: فتاوی نور علی الدرب، جلد اول، انکار الدجال و نزول عیسی.

«کسی که خروج مهدی را انکار کند به آنچه بر محمد فرستاده شده کافر شده است، و کسی که نزول عیسی بن مریم را انکار کند کافر شده است، و کسی که خروج دجال را انکار کند کافر شده است، و کسی که به قدر ایمان ندارد چه خوب و چه بد آن کافر شده است؛ زیرا [رسول خدا فرموده] جبرئیل علیه السلام به من خبر داده است که خداوند متعال می‌فرماید: کسی که به قدر ایمان ندارد چه خیر و چه شر آن پروردگاری به جز مرا اختیار کند.» آلبانی در سلسله الضعیفة و الموضوعة: ج ۳، ص ۲۰۱ گفته است: باطل است.

«ابوبکر کلاباذی» در مفتاح معانی الآثار (۲۶۵ / ۱-۲) آن را روایت کرده است: محمد بن حسن بن علی به ما گفت: ابوعبدالله حسین بن محمد بن احمد به ما گفت: اسماعیل بن ابی‌ادریس به ما گفت: مالک بن انس به ما گفت: محمد بن منکر، از جابر به شکل مرفوع به ما گفت. می‌گویم: این حدیث باطل است. شیخ کلاباذی، محمد بن حسن یا استادش حسین بن محمد بن احمد به آن متهم است. در «المیزان» از محمد بن حسین بن علی بن راشد انصاری، از وراق حمیدی آمده است. پس حدیثی جعلی را درباره دعایی که کنار [کعبه] خوانده می‌شود بیان کرده است؛ و حافظ در «لسان» به آن اقرار کرده و به آن چنین افزوده است: و در «کتاب معانی الاخبار» کلاباذی، خبری جعلی یافتیم.

سپس آن را با سندش همان طور که در بالا از او نقل کردیم بیان کرده است؛ ولی از نظر او درباره برخی از اسم‌ها تحریف رخ داده است؛ و به دنبال آن با اشاره به این «انصاری» که ذهبی شرح حالش را بیان کرده، گفته است: به ظن بنده چنین غالب شده است که او، این فرد است، و شیخش را پس از جست‌وجو درباره‌اش شناختم. در شرح حال شیخ او -حسین بن محمد بن احمد- گفته است: از اسماعیل بن ابی‌اویس، از مالک با خبری باطل که بیانش در شرح حال محمد بن حسین بن علی بن راشد گذشت؛ و این گفته او: «گذشت» اشتباه نوشتاری از اوست، خداوند رحمتش کند؛ ولی درست ظاهراً «می‌آید» است؛ و سخن تصحیح‌کننده در توضیح در «لسان» این طور آمده است: در اصل این چنین است، ولی چگونه می‌تواند به آمدنش، قبل از اینکه بیاید دلالت کند، در حالی که تاکنون کسی که اسمش محمد است نیامده است؟! چه بسا تصحیف اسم

دیگری بوده است، و بنده می‌گویم تصحیف نیست. اگر به شرح حال محمد بن حسن مراجعه می‌کرد حدیث مورد اشاره را می‌یافت، و متوجه عبارت «گذشت» در سخن وی می‌شد؛ خدا داناتر است.

بدان، به تمام آنچه در این حدیث بیان شده است شامل خروج مهدی، فرود آمدن عیسی، و قدر چه خیر و چه شر- باید ایمان داشت؛ زیرا در کتاب و سنت ثابت شده‌اند، ولی نصی [متن صریحی] نیست که «کسی که آن را انکار کند کافر شده است»؛ به همین دلیل بنده این حدیث را آوردم و جعلی بودنش را بیان کردم، و ظاهراً جعلی است؛ گویی حاصل جعل برخی از محدثین یا دیگر افراد نادان بوده است؛ آن را جعل کرده است تا در برابر صاحبان هوا [و هوس] و معتزله که این‌ها را انکار می‌کنند حجت و دلیل اقامه کند؛ در حالی که با دروغ‌گستن به رسول خدا ﷺ و افترا به خداوند متعال هیچ دلیلی علیه هیچ کسی اقامه نمی‌شود. خداوند این جعل‌کنندگان را بکشد؛ چقدر نسبت به خداوند (عزوجل) جرئت و جسارت دارند!

"تکفیر" مسئله آسانی نیست. بله، کسی که پس از اقامه دلیل و حجت برایش، یکی از مسائل ثابت‌شده ضروری دین را انکار کند کافری است که حقیقت معنای کفر برایش محقق می‌شود؛ ولی کسی که به دلیل ثابت‌نشدن مطلبی، یا به دلیل شبهه‌ای که از نظر معنایی برایش پیش آمده، آن را انکار می‌کند گمراه است و کافر مرتد از دین نیست. جایگاه او همچون جایگاه کسی است که هر حدیثی را که از نظر اهل علم صحیح بوده است انکار می‌کند؛ و خداوند داناتر است.»^۱

می‌گویم:

سخن آلبانی از چند بُعد قابل بحث است:

اول: گفته وی درباره این حدیث: «ظاهراً جعلی است» ظاهراً پیش داوری و تیری در

تاریکی است.

دوم: سخن وی «نصی نیست که فردی که این را انکار کند کافر شده است» صرفاً گمانه‌زنی بدون دلیل است؛ بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد. این نص در همین حدیثی هست که وی سعی می‌کند آن را با این پندار که نصی وجود ندارد رد کند؛ و این امری است که بطلانش بدیهی است.

سوم: آلبانی با متن این حدیث به وجوب ایمان به مهدی علیه السلام تصریح کرده و گفته است:

«بدان، به تمام آنچه در این حدیث بیان شده است شامل خروج مهدی، فرود آمدن عیسی، و قدر چه خیر و چه شر- باید ایمان داشت؛ زیرا در کتاب و سنت ثابت شده‌اند، ولی نصی [متن صریحی] نیست که «کسی که آن را انکار کند کافر شده است»؛ به همین دلیل بنده این حدیث را آوردم و جعلی بودنش را بیان کردم، و ظاهراً جعلی است.»

و قاعدتاً با توجه به موافقت این حدیث با کتاب و سنت، باید در وجوب ایمان به مهدی علیه السلام به صحت این حدیث حکم کند، نه اینکه بدون هیچ توجیهی به جعلی بودنش حکم شود.

چهارم: از سخن آلبانی روشن می‌شود او بعد از دانستن صحت احادیث، درباره فردی که مهدی علیه السلام را انکار کند توقف نکرده است؛ بلکه فقط در کفر کسی توقف کرده است «که چیزی را که با دلیل برایش ثابت نشده، یا به دلیل شبهه‌ای از نظر معنایی آن را انکار کند» و به گمراهی چنین فردی حکم کرده است؛ اما درباره کسی که بداند احادیث مهدی را علمای اهل سنت صحیح دانسته‌اند این سخن آلبانی شامل او خواهد شد: «بله، کسی که پس از اقامه دلیل و حجت برایش، یکی از مسائل ثابت شده ضروری دین را انکار کند کافری است که حقیقت معنای کفر برایش محقق می‌شود.»

پنجم: این حدیث از نظر ابن حجر صحیح است، و حتی به موجب آن فتوا داده و گفته است:

«در حدیثی از ابوبکر اسکافی آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «کسی که دجال را

تکذیب کند کافر می‌شود، و کسی که مهدی را تکذیب کند کافر می‌شود؛» این افرادی که با صراحت او را تکذیب می‌کنند از کفر بر آنان ترسیده می‌شود. پس بر امام - که خداوند دین را با او تأیید می‌کند، و با شمشیرِ عدالتش طاغوتیان و بدعت‌گذاران و فسادگران را (به عنوان فرقه‌های گمراه ستمکار زندق خارج از دین) گردن می‌زند- لازم است زمین را از امثال چنین افرادی پاک کند، و زمین را از زشتی و قباحت سخنان و کارهای ناشایستشان خلاص کند، و در یاری این شریعتِ نورانی بسیار تلاش کند؛ شریعتی که شبش همانند روزش است، و روزش همانند شبش؛ پس فقط کسی که هلاک شده است از آن گمراه می‌شود؛ زیرا اینان را به سختی عقوبت می‌کند تا به هدایت بازگردند و از رفتن به راه شک‌و‌تردید بازایستند و از شرکِ بزرگ‌تر رهایی یابند، و اگر نزد خداوند بزرگ توبه نکردند به ریشه‌کن کردن آنان ندا می‌دهد. این از بزرگ‌ترین کارکردهای دین و از برترین کارهایی است که امامانِ فاضل و پادشاهان بزرگ به آن توجه داشته‌اند.

غزالی رحمته الله علیه دربارهٔ این فرقه گفته است: کشتن یکی از افراد این فرقه بهتر از کشتن صد کافر است؛ زیرا آسیبی که آن‌ها به دین می‌رسانند بزرگ‌تر و شدیدتر است؛ زیرا عموم مردم از کافران به دلیل آگاهی به ناپسندی حالشان دوری می‌کنند و کافر نمی‌تواند آنان را بفریبد؛ ولی این افراد در ظاهر با جامهٔ فقیران و شایستگان آشکار می‌شوند، در حالی که عقاید فاسد و بدعت‌های قبیح را با خود دارند. پس برای عموم مردم جز ظاهرشان که در پیراستنش مبالغه می‌کنند آشکار نمی‌شود؛ ولی مردم به باطنشان که سرشار از ناپسندی و خباثتشان است احاطه ندارند، و به دلیل کوتاهی‌شان از درک نشانه‌های دلالت‌کننده به این باطن، از آن آگاه نیستند؛ در نتیجه با ظاهرشان فریب می‌خورند و دربارهٔ‌شان باور خیر و خوبی پیدا می‌کنند؛ به این ترتیب بدعت‌ها و کفر پنهان و مانند آن را که از ایشان می‌شنوند می‌پذیرند، در حالی که از روی ظن و گمان اعتقاد پیدا می‌کنند حق است، و این عاملی برای گمراهی و فریفتن آنان می‌شود. به دلیل همین مفسدهٔ بزرگ است که غزالی گفته است کشتن یکی از امثال این افراد از کشتن صد کافر بهتر است؛ زیرا اعمال متفاوت، مفاسد و مصالح متفاوتی را به دنبال دارند، پاداش نیز با توجه به

آیا ایمان به مهدی علیه السلام واجب است؟ ۲۳

اعمال افزایش می‌یابد.»^۱

* * *

۱ - فتاویٰ الحدیثیة، ابن حجر ہیتمی، مطلبی در بیان مهدی و برخی از نشانه‌های ساعت: ص ۳۷ و ۳۸، مؤلف: احمد شهاب‌الدین بن حجر ہیتمی مکی، چاپ: مصطفیٰ حلبی، چاپ دوم و چاپ دارالمعرفة، با تصویربرداری از چاپ دوم مصطفیٰ حلبی. <http://islamport.com/w/ftw/Web/۲۴۳۸/۷۷.html>

فصل دوم:

وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند چگونه او را بشناسیم؟

عده‌ای پاسخ این پرسش را به محقق شدن نشانه‌هایی مشخص ارتباط می‌دهند؛ ولی این دیدگاه طبق اعتقادات سنی صحیح نیست؛ زیرا خود مهدی علیه السلام نخستین نشانه ساعت کبراست.^۱ «بن‌باز» در پاسخ به یک پرسشگر چنین گفته است:

«پرسشگر از نشانه‌های ساعت پرسیده و گفته است: رسول خدا (برترین سلام و درود بر ایشان) برخی از آن‌ها را برای ما مشخص کرده و درباره‌اش فرموده است: «ان تلد الامة ربتها» (به راستی امت ارباب [مؤنث] خود را به دنیا آورد) معنای این عبارت چیست؟ پاسخ بن‌باز: نشانه‌های "ساعت" بسیارند، اما به دو دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای کلی هستند که برخی از آن‌ها در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن محقق شده‌اند، و دسته‌ای که خاص هستند و هنگام نزدیکی ساعت اتفاق می‌افتند؛ اما در خصوص نشانه‌های کلی عمومی، خود پیامبر صلی الله علیه و آله جزو نشانه‌های قیامت است. پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله پیامبر

۱ - پوشیده نیست که چنین اعتقادی از خلل‌های ناشی از قصور و تقصیر کسانی که خود را عالم نامیده‌اند رنج می‌برد؛ زیرا نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام بسیارند و به حمد الهی بیشترشان محقق شده است؛ از جمله سرآغاز به پایان رسیدن پادشاهی «عضوض: بدجنس و تندخو» که آخرین پادشاه ستمکار سرزمین اسلامی است، و اینکه هیچ سلطنتی پس از او نیست، مگر خلافت مهدی علیه السلام (یعنی خلافت بر اساس روش نبوت) و پایان پادشاهی «عضوض». بحمد الله با انقلاب‌های «غَضَب» (خشم) آغاز شد که تخت‌های حاکمان پادشاهی «عضوض» را یکی پس از دیگری سرنگون می‌کند. «غضب» (خشم) اسم سپاه مهدی علیه السلام است.

«ساعت»، و وجود ایشان از نشانه‌های آن است؛ درود و سلام بر ایشان. ایشان صلوات الله علیهم اینچنین فرموده است: «ان تلدالامة ربتها» «ربتها» یعنی «سیده‌اش» و در لفظ دیگری آمده: «ر بها» یعنی سید و آقا و سرور؛ معنایش این است که کنیزان و اسیران بسیار می‌شوند؛ و وقتی کنیزی از آفایش - که مالکش است - باردار شود مولود دختر، ارباب سیده و مولود پسر، ارباب و سید او می‌شود. این معنای حدیث است؛ یعنی اسیران بسیار می‌شوند و در نتیجه کنیزان بسیار می‌شوند، و مردم به خاطر جهاد بسیار و غنایم بسیار، بسیار اسیر می‌گیرند؛ پس اسیران بین مردم بسیار می‌شوند، و آقا با کنیزش آمیزش می‌کند، زیرا ملکش است و برایش مباح است، همان طور که حق تعالی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾^۱ (و کسانی که پاک‌دامن اند * مگر برای همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست).

به کنیزی که در تملک اوست «ملک یمین» گفته می‌شود، و اگر با غنیمت یا خرید یا ارث‌بردن در تملکش بیاید حق آمیزش با او را دارد، و ملک یمین اوست؛ و اگر فرزندی به دنیا آورد اگر آن فرزند پسر باشد «رب» (ارباب) آن کنیز است، و اگر دختر باشد «ربة» و سیده اوست. این معنای حدیث است. «ان تلدالامة ربها» یا «ربتها» یعنی سیده‌اش؛ زیرا دختر آقا و سرور، در این معنا برای مادرش سرور (سیده) است، و پسرش نیز سرور (سید) است.

معنای آن این است که تعداد اسیران بین مردم افزایش می‌یابد و این از نشانه‌های «ساعت» است؛ یعنی زیاد شدن اسیران، زیاد شدن کنیزان و زیاد شدن ولادت‌ها. حدیث زیر نیز بر همین منوال است: «می‌بینی پابره‌نه‌های عربان نیازمند، آن شبانان گوسفندان، ساختمان‌ها را بلند می‌سازند.» این نیز از جمله نشانه‌های عمومی ساعت است. عرب پس از اینکه خیمه‌نشین بودند ساختمان‌های بلندی می‌ساختند و ارتفاعشان

را زیاد می‌کردند. این از جمله نشانه‌های ساعت است که اتفاق افتاده است. عرب، شهرنشین شد و تلاش کرد و ساختمان‌ها را ساخت و بناها را برافراشت.

اما احادیث، نشانه‌های خاص نزدیک به ساعت را بیان کرده‌اند، که ده نشانه

هستند:

اولین آن‌ها: مهدی که مردی از اهل بیت در آخرالزمان است و پادشاه دنیا و پادشاه زمین می‌شود، و زمین را پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده است از عدالت پر می‌کند. او از اهل بیت بنی‌هاشم و از فرزندان فاطمه (علیها السلام) است. درباره او احادیث بسیاری آمده است.

دوم: دجال. خروج دجال در آخرالزمان که ادعای پیامبری دارد. سپس مدعی می‌شود پروردگار جهانیان است! احادیث درباره آن صحیح هستند و به تواتر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده‌اند.

سوم: نزول مسیح بن مریم از آسمان. عیسی بن مریم (سلام و صلوات بر او) دجال را می‌گشود، و به واسطه او خیر بزرگی برای امت ایجاد می‌شود، و خداوند برکت‌های زمین را بیرون می‌آورد؛ درود و سلام بر او. او جز اسلام نمی‌پذیرد، و خداوند در زمان او همه دین‌ها را از بین می‌برد و فقط اسلام باقی می‌ماند. یهودی و نصرانی و کمونیست و دیگران از بین می‌روند و در زمان او فقط اسلام باقی می‌ماند؛ درود و سلام بر او.

چهارم: خروج یاجوج و ماجوج از شرق در زمان عیسی (سلام و صلوات بر او): ﴿وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾ (و آن‌ها از هر پشته‌ای بتازند). سپس خداوند آنان را به قتل می‌رساند، و پس از آن آنان را می‌میراند. سپس بعد از آن، نشانه دود، و ویران شدن کعبه، و رفع مصحف یعنی رفع قرآن از زمین و سینه‌ها و از صحیفه‌هاست. سپس خروج جنبنده یعنی جنبنده زمین، و طلوع خورشید از مغربش است، و زمانی که طلوع کند پس از آن دیگر از هیچ کسی توبه پذیرفته نمی‌شود، و آخرین نشانه، آتشی است که مردم

را به سوی محشرشان محشور می‌کند. به این‌ها نشانه‌های خاص نزدیک شدن برپایی ساعت گفته می‌شود، و احادیث درباره‌شان آمده‌اند و اهل علم، آن‌ها را بیان داشته‌اند.»^۱

از مطالب گفته‌شده متوجه می‌شویم مهدی، نخستین نشانه ساعت کبراست، و در نتیجه مشخص می‌شود اینکه برخی شرط کرده‌اند دجال با او خروج می‌کند یا عیسی بن مریم (علیه السلام) در آغاز کار مهدی (علیه السلام) فرود می‌آید اشتباه است.

علاوه بر مطالب گفته‌شده همان‌طور که احادیث تصریح کرده‌اند مهدی، خلیفه و جانشین خداوند سبحان و متعال است؛ و به این ترتیب این نظریه که می‌گوید او از طریق نشانه‌ها شناخته می‌شود رد می‌شود؛ زیرا نشانه‌ها، از جمله صفات ذاتی نیستند. بله، وقتی نشانه‌ها محقق شوند از آن‌ها حضور زمان وی دانسته می‌شود و در نتیجه تنها یک مدعی به همراه آن‌ها وجود خواهد داشت که لازم است یگانه و مشخص باشد، و ضرورتاً این مدعی، خود او خواهد بود؛ اما اینکه وی به‌طور نظری با استقرای تام مشروط باشد، این محال است. در نتیجه علامت‌ها و نشانه‌ها، کارکرد طبیعی خودشان را انجام می‌دهند؛ یعنی نزدیکی زمان ظهور یا حضور او را معرفی، و به جست‌وجو برای یافتن خلیفه خداوند سبحان تشویق می‌کنند.

خلیفه (جانشین) خدا

قبل از اینکه در سازوکارهای شناخت خلیفه خدا دقیق شویم لازم است برای اینکه مهدی، مصداقی برای خلیفه و جانشین خداست دلیل نظری ارائه دهیم؛ هرچند قاعداً ادراک کلی درونی تفاوتی در آن ایجاد نخواهد کرد. مهم این است که توجه داشته باشیم خلیفه خدا می‌تواند پیامبر یا رهبر یا امام یا... یا... باشد؛ زیرا نبوت و امامت خصوصیتی برای خلیفه خداست.

مهدی، خلیفه خداست

متون وارد شده دلالت می‌کنند به اینکه مهدی، مصداقی برای خلیفه خداوند سبحان است؛ از جمله این متون:

اول: ابونصر خفاف،^۱ از خالد،^۲ از ابوقلابه،^۳ از ثوبان^۴ برای ما حدیث گفت: «وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان خروج کردند به‌سوی شما بشتابید حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.»^۵ ابواسماء رحبی از این سند افتاده است، و نیز در سند دوم.

دوم: حمزة بن علی به ما گفت: عبدالله بن محمد به ما گفت: عثمان بن اسماعیل سکری به ما گفت: احمد بن منصور رمادی به ما گفت: عبدالرزاق به ما گفت: سفیان ثوری از خالد حذا، از ابوقلابه، از ثوبان به ما گفت: رسول خدا فرمود: «نزد گنج شما سه نفر

۱ - ابونصر خفاف: صبغی درباره وی گفته است: ما می‌گفتیم او صدهزار حدیث از بر دارد. و سراج گفته است: کسی با حافظه قوی‌تر از او ندیدم؛ او احادیث را پشت سر یکدیگر می‌آورد؛ حتی [احادیث] مقطوع و مرسل را. روزی که ابوعمر و خفاف وفات کرد ابن خزیمه در برابر مردم گفت: در خراسان هیچ‌کسی حافظ‌تر از او در حدیث نبود. ذهبی گفته است: او امام، حافظ، کبیر، پیشوا، و شیخ الاسلام بود... جلالتش بزرگ بود، و امرش نافذ، و لقب «زین‌الاشرف: برترین زینت» را به خود گرفته بود. ابوعبدالله حاکم گفته است: در جلالت و بزرگی و ریاست و زهد و عبادت و سخاوت نفس، یگانه بود.

۲ - او همان خالد الحذا است. ذهبی در سیر أعلام النبلاء: ج ۶ ص ۱۹۰ تا ۱۹۳ شماره ۹۰ درباره وی گفته است: «خالد بن مهران (ع) امام حافظ تقه است؛ او ابوالمنازل بصری، مشهور به «حذا» یکی از بزرگان است...» احمد بن حنبل درباره‌اش گفته است: «او ثبت است.» نسایی گفته است: «تقه است.»

۳ - ابوقلابه: عبدالله بن زید بن عمرو یا عامر الجرمی است. بصری: بخاری و مسلم در صحیح خود از او بسیار روایت کرده‌اند؛ پس از نظر این دو، او حجت و معتمد است.

۴ - ثوبان: هاشمی درباره او گفته است: او یک صحابی است که برای وثاقتش اتفاق نظر است.

۵ - فتن‌المروزی، نعیم بن حماد، حدیث شماره ۸۹۶، ناشر: کتابخانه توحید قاهره، چاپ اول، سال ۱۴۱۲، تحقیق:

وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند چگونه او را بشناسیم؟ ۲۹

کشته می‌شوند که همه فرزند خلیفه هستند، و فرمانروایی به هیچ‌یک از آنان نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی خراسان می‌آیند. به‌سوی آن بروید، حتی اگر مجبور شوید روی زانو بروید؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.»^۱

سوم و چهارم: محمد بن یحیی و احمد بن یوسف به ما گفتند: عبدالرزاق به ما گفت: از سفیان ثوری، از خالد حذا، از ابوقلابه، از ابی‌اسماء رحبی، از ثوبان، گفت: رسول خدا فرمود: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همه فرزند خلیفه هستند و [خلافت] به هیچ‌کدام از آنان نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق طلوع می‌کنند، و با شما جنگی می‌کنند که هیچ قومی نجات‌نماید است. سپس مطلبی بیان کرد که آن را حفظ نکردم و فرمود: وقتی آن را دیدید با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.» در زوائد آمده سند این [روایت] صحیح است، و رجال آن ثقة هستند. حاکم آن را در مستدرک روایت کرده و گفته است: طبق شروط شیخین صحیح است. (ش - «کنزکم» ابن‌کثیر گفته است: ظاهراً منظور از گنج مذکور، گنج کعبه است). شیخ‌البنی گفته است: ضعیف است.^۲

بنده عرض می‌کنم: شرح سستی تضعیف‌البنی به‌زودی خواهد آمد؛ به همین دلیل حتی وهابیون در فتوای خود به تضعیف او تکیه نمی‌کنند. مفتی گفته است:

از ثوبان رضی الله عنه نقل شده است، گفت: رسول خدا فرمود: «نزد گنج شما سه نفر به قتل می‌رسند که همه فرزند خلیفه هستند و [خلافت] به هیچ‌کدام از آنان نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق طلوع می‌کنند و با شما جنگی می‌کنند که هیچ قومی [آن‌گونه] نجات‌نماید است. سپس مطلبی بیان کرد که من آن را حفظ نکردم. وقتی آن را

۱ - السنن الواردة فی الفتن الدانی، حدیث شماره ۵۵۱. <http://islamport.com/d/1/ajz/1/10/476.html>

۲ - سنن ابن‌ماجه، ناشر: دارالفکر بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، حدیث شماره ۴۰۸۴.

۳۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

دیدید با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.» ابن‌ماجه و حاکم آن را روایت کرده و گفته‌اند: طبق شرط شیخین صحیح است؛ و ذهبی با آن موافقت کرده است. ابن‌کثیر گفته است: این سند قوی و صحیح است.^۱

پنجم: ابونعیم، از عمرو نقل کرده است که رسول خدا فرمود: «مهدی خروج می‌کند و بر سرش عمامه‌ای است. مُنادی صدا می‌زند: این مهدی است، خلیفه خداوند. از او پیروی کنید.»^۲

ابو یعلی بیضاوی در شرح این حدیث گفته است:

«طبرانی نیز آن را در مسند الشامیین: ص ۹۳۷، و ابن‌عدی در الکامل: ج ۵ ص ۲۹۵ ح ۱۹۳۳، و گنجی در البیان: ص ۹۲ شماره ۳۷ از طریق ابن‌نعیم نقل کرده است و در سندش عبدالوهاب بن ضحاک هست. ذهبی در «المغنی» گفته است: او متهم است و ترکش کرده‌اند؛ همچنین آن را در الحدیث فی المیزان: ص ۵۳۲۱ از سخنان شگفت او برشمرده است؛ ولی شیخ عبدالله غماری در کتاب خود، ص ۶۰ گفته است سندش حسن است!!»^۳

ابن حجر در «فتاوی‌ الحدیثیة» طبق آن فتوا داده، و پوشیده نیست این کار وی به‌معنای حکم به صحت آن است:

«و به همراه او یک مُنادی است که فریاد می‌زند: این مهدی، خلیفه خداست؛ از او پیروی کنید و احمد و نسین بن داوود و حاکم و ابونعیم آورده‌اند که آن حضرت ﷺ

۱ - کتاب فتاوی‌ الشبکة الاسلامیة (تصحیح‌شده) شماره فتوا ۶۵۷۳، تحت عنوان عقیده اهل السنة فی المهدی و ادلة خروجه و صفته. تاریخ فتوا: ۱۳ شوال ۱۴۲۱، مفتی: مرکز فتوا زیر نظر دکتر عبدالله فقی.

<http://islamport.com/w/ftw/Web/۳۳۸۶/>

۲ - عرف الوردی، سیوطی، حدیث شماره ۳۲، تحقیق: ابویعلی بیضاوی.

<http://islamport.com/d/۱/ajz/۵۲۷/۱۶۰/۱.html>

۳ - پاورقی منبع قبلی.

وقتی مهدی (علیه السلام) ظهور کند چگونه او را بشناسیم؟ ۳۱

فرمود: وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان آمدند به سوی آن‌ها بروید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا خلیفه خدا، مهدی در آن است.»^۱

و سلمی شافعی با این لفظ آن را روایت کرده است:

«از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی خروج می‌کند. روی سرش عمامه‌ای است. در آن فرشته‌ای است که فریاد می‌زند: این مهدی، خلیفه خداست. از او پیروی کنید.» حافظ ابونعیم اصفهانی آن را در مناقب المهدی آورده است.»^۲

و ابونعیم نیز در «الأربعون» آن را با این لفظ روایت کرده است:

«از عبدالله بن عمر، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مهدی خروج می‌کند. روی سرش عمامه‌ای است. در آن یک منادی هست که فریاد می‌زند: این مهدی خلیفه خداست. از او پیروی کنید.»^۳

ششم: «از ابوقلابه، از ثوبان نقل شده است، گفت: رسول خدا فرمود: «وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان می‌آمدند به سوی آن‌ها بروید؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.» احمد آن را در ج ۵، ص ۲۷۷، ح ۲۲۷۴۶ آورده، و گفته است: وکیع، از شریک، از علی بن زید، از ابوقلابه برای ما حدیث گفت؛ و آن را بیان کرده است.»^۴

۱ - فتاوی الحدیثیة، ابن حجر هیتمی، مطلبی در بیان مهدی و برخی از نشانه‌های ساعت: ص ۳۷ و ۳۸، مؤلف: احمد شهاب‌الدین بن حجر هیتمی مکی، چاپ: مصطفی حلبی، چاپ دوم و چاپ دارالمعرفة، تصویربرداری شده از چاپ دوم مصطفی حلبی. <http://islampor.com/w/ftw/Web/htm۷۷/۲۴۳۸>

۲ - عقد الدرر فی اخبار الهدی المنتظر، باب السادس: فی ما یظهره من الکرامات فی مدة خلافته. <http://islampor.com/d/\aqd/\۰۳/۲۵۶/\۱.html>

۳ - اربعون ابونعیم اصفهانی، حدیث السادس عشر: فی قوله صلی الله علیه و آله: علی رأسه عمامة. و ذهبی آن را در میزان الاعتدال صفحه یا شماره ۲ / ۶۷۹ آورده است.

۴ - مسند الجامع، تألیف: ابوالفضل سید ابوالمعاطی نوری، متوفی ۱۴۰۱ هجری، حدیث شماره ۲۰۶۴.

۳۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

هفتم: «پرچم‌هایی سیاه از سوی خراسان برای شما طلوع خواهند کرد. پس به سوی آن‌ها بروید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خداوند متعال مهدی است.» دیلمی، از ثوبان.»^۱

هشتم: «ابوعبدالله صفار به ما خبر داد: محمد بن ابراهیم بن ارومه به ما گفت: حسین بن حفص به ما گفت: سفیان به ما گفت: از خالد حذاء، از ابوقلابه، از ابواسماء، از ثوبان رضی الله عنه، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همه فرزند خلیفه هستند و [خلافت] به هیچ‌کدامشان نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق طلوع می‌کنند و با شما به‌گونه‌ای می‌جنگند که هیچ گروهی نجات‌یافته است. سپس مطلبی بیان کرد و فرمود: وقتی او را دیدید با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.» این حدیث طبق شرط شیخین صحیح است. توضیح ذهبی در التلخیص: طبق شرط بخاری و مسلم.»^۲

نهم: «ابن اسحاق به ما گفت: یحیی بن معین به ما گفت: سفیان به ما گفت: از خالد حذاء، از ابوقلابه، از ابواسماء، از ثوبان خبر داده است، گفت: رسول خدا فرمود: «نزد این گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همه فرزند خلیفه هستند و [خلافت] به هیچ‌کدام از آنان نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق می‌آیند و با شما جنگی می‌کنند که هیچ‌کس همانند آن نجات‌یافته است. سپس مطلبی بیان کرد و فرمود: وقتی ندایش را شنیدید به‌سویش بروید و با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا

<http://islamport.com/d/1/krj/271/38/1.html>

۱ - کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، حدیث شماره ۳۸۶۷۹، مؤلف: علی بن حسام‌الدین متقی هندی، ناشر:

<http://islamport.com/d/1/krj/1/77/1069.html> م. ۱۹۸۹.

۲- مستدرک: ج ۴ ص ۵۱۰ حدیث شماره ۸۴۳۲، و عبدالرحمان شامی اقدام به فهرست‌گذاری اش کرده است.

<http://islamport.com/d/1/mtn/499/22/1.html>

مهدی است.»^۱

دهم: «اما حدیث ثوبان را ابن حصین، به ما خبر داده و گفته است: ابن مذهب به ما خبر داد و گفت: احمد بن جعفر به ما خبر داد و گفت: عبدالله بن احمد به ما خبر داد و گفت: پدرم به من گفت: وکیع به ما گفت: از شریک، از علی بن زید، از ابوقلابه، از ثوبان به ما خبر داد و گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان می‌آیند به‌سویش بروید؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.**»^۲

یازدهم: «ازدی "عباس بن ابراهیم به ما گفت: محمد بن ثواب به ما گفت: حنان بن سدیر به ما گفت: از عمرو بن قیس، از حسین بن عبیده، از عبدالله بن عیبه شکل مرفوع، گفت: «وقتی پرچم‌های سیاه از سوی خراسان آمد به‌سویش بروید؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.» عمرو "اصل" ندارد، و چیزی نیست. او از حسن نشنیده است، و حسن از عبیده نشنیده است. (می‌گویم) «حافظ بن حجر» در «قول المسدد» گفته است: ابن جوزی درست نگفته است. احمد آن را در مسند خود از حدیث ثوبان آورده، و در طریق آن، ابن زید بن جدعان است که ضعیف است، ولی عمداً دروغ نمی‌گفته است. در نتیجه اگر حدیثی فقط از او نقل شده باشد به جعلی بودنش حکم می‌شود. حال اگر از طریق دیگری که رجالش غیر از رجال اول است از او نقل شده باشد چگونه خواهد بود؟ و طریق دیگری دارد، که احمد و بیهقی آن را در «دلائل» از حدیث ابوهزیره آورده، و آن را مرفوع کرده‌اند: «از خراسان پرچم‌هایی سیاه خروج می‌کنند که هیچ‌کدام از آن‌ها باز نمی‌گردند تا اینکه به دست ایلیا برافراشته می‌شوند.» و در سند آن رشیدین بن سعد هست که ضعیف است. پایان.»^۳

۱ - مسند الرویانی، حدیث شماره ۶۱۹. <http://islampost.com/d/۰۶۱۹/۱/۴۲۴/۱۱۳۰>

۲ - علل المتناهیة، حدیث شماره ۱۴۴۵، مؤلف: ابن جوزی ابوالفرج، ناشر: چاپ هندی.

<http://islampost.com/d/۱/krj/۱۷۹/۲۵/۱.html>

۳ - اللآلی المصنوعة: ج ۱ ص ۳۹۹.

<http://islampost.com/d/۱/krj/۲۲۹/۳۵/۱.html>

در انتها پنج طریق را که به دلیل نظم و ترتیب و خلاصه‌بودنش از شیخ ناظم عقلی اقتباس کردم آورده‌ام؛ هرچند خودم درباره‌اش تحقیق کرده بودم ولی نوشته‌های زیر مشقت کار را برای من تسهیل نمود. ایشان (خداوند توفیقش دهد) گفته است:

«دلائل النبوة بیهقی، متوفی سال ۴۵۸ق، تحقیق: دکتر عبدالمعطی قلعجی، دارالکتب العلمیة، بیروت لبنان، چاپ اول، ۱۴۰۵ق، ج ۱ ص ۵۱۵ و ۵۱۶:

آن را با سه طریق از «عبدالرزاق» روایت کرده و گفته است: «علی بن احمد بن عبدان به ما خبر داده است: ابوالقاسم طبرانی به ما خبر داده است: ابراهیم بن سوید شبامی به ما گفت: عبدالرزاق به ما گفت:

و ابو عبدالله حافظ به ما خبر داد: ابو عبدالله بن محمد بن مخلد بن ابان جوهری در بغداد به ما خبر داد: عبدالله بن احمد بن ابراهیم دورقی به ما گفت: یعقوب بن حمید بن کاسب به ما گفت: عبدالرزاق به ما گفت: ثوری به ما خبر داد: از خالد حذاء، از ابوقلابه، از ابواسماء، از ثوبان، رسول خدا ﷺ فرمود: «نزد این گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همه فرزند خلیفه هستند. سپس [خلافت] به هیچ‌کدام از آنان نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی خراسان رو می‌کند و با شما به گونه‌ای می‌جنگند که مانند آن را ندیده‌اید. سپس مطلبی بیان کرد: وقتی این چنین شد به سوی او بروید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خداست.»

سپس بیهقی گفته است: و در روایت ابن عبدان آمده است: «سپس پرچم‌های سیاه می‌آیند و با شما جنگی می‌کنند که تا به حال قومی آن گونه نجنبیده است. سپس خلیفه خدا مهدی می‌آید. وقتی آن را شنیدید به سویش بروید و با او بیعت کنید؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.»

و ابو عبدالله حافظ به ما خبر داد: ابو حامد احمد بن محمد بن حسین خسرجردی به ما خبر داد: موسی بن عبدالمؤمن به ما گفت: ابو جعفر محمد بن مسعود به ما گفت: عبدالرزاق به ما خبر داد و با سند و معنایش چنین بیان کرد و گفت: «وقتی او را دیدید با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.» عبدالرزاق تنها

کسی است که آن را از ثوری نقل کرده است.

سپس بیهقی گفته است: و از سوی دیگر از ابوقلابه روایت شده است (که البته قوی نیست): علی بن احمد بن عبدان به ما خبر داد: احمد بن عبید صفار به ما خبر داد: محمد بن غالب به ما گفت: کثیر بن یحیی به ما گفت: شریک، از علی بن زید، از ابوقلابه، از ابواسماء، از ثوبان، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی پرچم‌های سیاه از پشت خراسان آمدند به سوی آن‌ها بروید، حتی سینه‌خیز؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.»

و عبدالوهاب بن عطاء آن را از خالد حذاء، از ابوقلابه، از ابواسماء، از ثوبان به شکل موقوف روایت کرده و گفته است: «وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان بیرون آمده است به سوی آن‌ها بروید؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.» ابو عبدالله حافظ یا اجازه روایت آن را به من خبر داده است. حسن بن یعقوب بن یوسف عدل به ما خبر داد: یحیی بن ابی طالب به ما خبر داد: عبدالوهاب بن عطاء آن را به ما به عنوان حدیث گفت.»^۱

پنهان نیست بیهقی^۲ پنج سند را بیان کرده که سه تا از آن‌ها از عبدالرزاق است همان طور که شیخ اشاره کرده است. و دو تا از آن‌ها در آخر سخن آمده است؛ پس دقت داشته باشید.

با وجود این متون روشن که بیان می‌کنند مهدی، خلیفه خداست، آلبانی تلاش می‌کند این متونِ نبوی را با دو دلیلِ واهی رد کند:

۱ - مهدی خلیفه الله، شیخ ناظم عقیلی.

۲ - دلائل النبوة بیهقی، باب ما جاء فی الاخبار عن ملک بنی العباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه، حدیث شماره ۲۸۸۰ و ۲۸۸۱، نسخه از کتابخانه الکترونیکی که به صورت رایانه‌ای شماره‌گذاری شده است، و با نسخه چاپی موافقت ندارد.

<http://islamport.com/d/1/mtn/1453/44/1.html>

اول: «معنعن»^۱ خواندن ابوقلابه به این دلیل که او از «مدلسین»^۲ است. پاسخ آن این است که «ابوقلابه» جزو طبقه اول مدلسین بوده است و تدلیس او در صحت حدیث زبانی نمی‌رساند.

بنده از سخن شیخ ناظم عقلی (خداوند به او توفیق دهد) در بحث «مهدی، خلیفه‌الله» با اندکی تصرف که مناسب این پژوهش بشود متن زیر را اقتباس کرده‌ام. وی گفته است:

شبهه اول: برخی از معاندین گفته‌اند در سند این حدیث «ابوقلابه جرمی» آمده، و ذهبی و دیگران گفته‌اند او «مدلس» بوده و احادیث را به شکل «معنعن» بیان می‌کرده و به شنیدن، تصریح نکرده است؛ پس حدیث او پذیرفته نمی‌شود.

پاسخ: سخن در چند نکته:

اول: منظور از «تدلیس» (پنهان کاری) در اینجا این است که «ابوقلابه» به شکل معنعن بیان کرده و به شنیدن تصریح نکرده است؛ یعنی شاید ابوقلابه این حدیث را به شکل مستقیم از ابواسماء شنیده است؛ بلکه آن را از کسی که از رحبی نقل کرده شنیده، و به واسطه بین خودش و رحبی تصریح نکرده است؛ این کار «تدلیس» شمرده می‌شود.

بنده عرض می‌کنم: بله، چه بسا گفته شود ابوقلابه جزو «مدلسین» بوده است. حتی با پذیرفتن این گفته، این طور نیست که به حدیث هر فرد «مدلسی» استدلال نشود. ابن حجر عسقلانی «مدلسین» را به پنج مرتبه تقسیم کرده است. مرتبه اول و دوم به ثقه بودن راوی اشکالی وارد نمی‌کنند، و بقیه مرتبه‌ها به ثقه بودن راوی اشکال وارد می‌کنند.

۱ - حدیث مُعْنَعِن، از اصطلاحات به کار رفته در علم حدیث بوده و به خبری گفته می‌شود که در تمام سلسله‌سند به لفظ «عن» نقل شود. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

۲ - حدیث مدلس، از اصطلاحات به کار رفته در علم حدیث بوده و به حدیثی که عیب سند آن را مخفی کرده‌اند گفته می‌شود. (مترجم)

ابن حجر، ابوقلابه را در مرتبه اول (با شماره ۱۵) آورده است. به کتاب «طبقات المدلسین، ابن حجر، ص ۲۱» مراجعه کنید.» پایان سخن شیخ (خداوند توفیقش دهد).

دوم: او انکار می کند که رسول خدا ﷺ مهدی را به عنوان خلیفه خدا توصیف کرده است، و این را جزو شرک می داند؛ یعنی حدیث را با «عقل خودش» رد می کند!

پاسخ آن:

در پرسشی که از بن باز پرسیده شده است:

«پرسش: هرچند وقت یک بار از برخی از مشایخ معروف، انکار صحت برخی از احادیثی را می شنویم و می خوانیم که در صحیح بخاری و مسلم و برخی از کتاب های صحیح دیگر آمده اند؛ و آن گونه که خودشان می گویند انکار صحت این احادیث توسط آنها پس از بررسی آنها با عقل هایشان انجام شده است! یعنی آنچه در صحت احادیث به آن تکیه می کنند فقط عقل خودشان است...»

بن باز پاسخ داده است: ... عقل ها محکمه ای برای احادیث رسول خدا ﷺ نیستند؛ بلکه احادیث، با سندهای صحیح که اهل علم آنها را بیان کرده اند از رسول خدا ﷺ برگرفته شده اند. وقتی حدیثی با واسطه افراد ثقه در صحیحین یا کتاب های دیگر بدون هیچ اشکالی آمده باشد باید پذیرفته شود، و جایز نیست بدون دلیل شرعی نظر شخصی را برای نپذیرفتن آن حاکم قرار داد؛ بلکه بر اهل علم و ایمان واجب است احادیث صحیح را بپذیرند و به آنها استدلال و تکیه کنند، چه متواتر بوده باشند و چه از طریق آحاد آمده باشند. به هیچ وجه جایز نیست گفته شود این از طریق آحاد آمده است پس پذیرفته

۱ - سمعانی در تفسیر آیه ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی می گمارم) گفته است: «گفته شد: به این دلیل خلیفه نامیده است زیرا او جانشین خداوند در زمین است، برای برپایی احکام و اجرای قضایای او. این صحیح تر است.» تفسیر السمعانی. بنده عرض می کنم: نظرات این چینی مفسرین اهل سنت بسیار است، و بنده آنها را به خاطر رعایت خلاصه گویی رها می کنم. هرکس بخواهد می تواند به تفسیر این آیه در کتاب های تفسیر مراجعه کند.

نمی‌شود. تمامی این‌ها باطل و برخلاف اجماع اهل علم است؛ بلکه اخبار صحیح وارد شده از رسول خدا ﷺ را باید پذیرفت و بر اساس آنچه اهل علم بیان کرده‌اند باید برگرفته شوند، و نباید به اعتراضات بر اساس نظر متکلمین که از داوری‌های عقل‌ها سرچشمه می‌گیرد و همچنین محصول روش‌هایی هستند که برخی از متأخرین با تقلید از اهل کلام و پیروی از رویکردهای آنان که در داوری‌های عقل‌های فاسدشان درباره سنت رسول خدا ﷺ در پیش گرفته‌اند توجه شود؛ و انشاءالله به زودی در این خصوص مطالب الزم‌آور نوشته خواهد شد.»^۱

همچنین بن‌باز گفته است:

«واجب، پذیرفتن سخن رسول خدا ﷺ است و اینکه به آن ایمان داشته باشیم و تسلیمش شویم. هرگاه خیر صحیحی از رسول خدا باشد برای هیچ‌کسی جایز نیست طبق نظر و اجتهاد خودش با آن مخالفت کند؛ بلکه همان طور که خداوند عزوجل می‌فرماید باید تسلیم شود: ﴿قَالَ وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُونَكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَزًّا مِمَّا قُضِيَتْ وَيَسْلَمُوا تَسْلِيمًا﴾^۲ (ولی چنین نیست؛ به پروردگارت سوگند ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را درباره آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند، و کاملاً سر تسلیم فرود آورند). ایشان ﷺ با احادیث صحیح از دجال و مهدی و عیسی مسیح بن مریم خبر داده است؛ پس لازم است آنچه را فرموده است بپذیریم و به آن ایمان داشته باشیم و از ابراز نظرات و تقلید کورکورانه بپرهیزیم که به صاحبش زیان می‌رساند، و نه در دنیا و نه در آخرت هیچ سودی برایش ندارد.»^۳

۱ - سایت رسمی بن‌باز، پرسشی تحت عنوان: حکم رد بعضی الاحادیث الصحیحة التي تلقاها علماء الامة بالقبول
<http://www.binbaz.org.sa/mat/19302>

۲ - نساء: ۶۵.

۳ - سایت رسمی بن‌باز، توضیح گفت‌وگویی با عنوان: «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر»

<http://www.binbaz.org.sa/mat/8222>

پایان پاسخ به ألبانی.

برای جزئیات بیشتر از جویندگان حقیقت تقاضا دارم مبحث «مهدی خلیفة الله» شیخ ناظم عقلی (خداوند توفیقش دهد) را مطالعه کنند. ایشان در دفاع از این حدیث و رد شبهات از آن تلاش‌های بسیاری به خرج داده است؛ از جمله گفته است:

«علمایی که این حدیث را صحیح دانسته‌اند: ابن کثیر، آن را از ابن ماجه در «نهاية في الفتن والملاحم، ج ۱، ص ۳۱» نقل کرده و درباره‌اش گفته است: ابن ماجه در سند این حدیث تنهاست؛ و این سند قوی و صحیح است.^۱

همچنین قرطبی آن را در کتاب خود «تذكرة في احوال الموتى و أمور الآخرة»، و در باب «فی المهدی و ذکر من یمهد له، ج ۱» از ابن ماجه آورده، و گفته است: «سندش صحیح است.»^۲

احمد بن ابوبکر بن اسماعیل بوسیری (متوفی سال ۸۴۰ق) آن را در کتاب خود «مصباح الزجاجة فی زوائد ابن ماجة» بیان کرده و درباره‌اش گفته است: این سند صحیح است، و رجالش ثقة هستند؛^۳ همان طور که ألبانی آن را در «سلسلة الضعيفة، ج ۱، ص

۱ - کتاب فتاوی الشبکة الاسلامیة (با تصحیح) شماره فتوا ۶۵۷۳ تحت عنوان «عقیده اهل السنة فی المهدی و ادلة خروجه و صفته، نقطة السادسة.» وی گفته است: «ابن ماجه و حاکم آن را روایت کرده و گفته‌اند: به شرط شیخین صحیح است، و ذهبی با او موافقت کرده است. ابن کثیر گفته است: این سند قوی و صحیح است.» تاریخ فتوا: ۱۳ شوال ۱۴۲۱، مفتی: مرکز فتاوی زیر نظر دکتر عبدالله فقیه.

<http://islamport.com/w/ftw/Web/۳۳۲۶/۳۳۸۶.htm>

۲ - تذكرة، قرطبی، باب منه آخر في المهدی و ذکر من یوطئ له ملکه، ابن ماجه (... خلیفة الله المهدی) سندش صحیح است.

<http://islamport.com/d/۱/akh/۲۷/۳۵/۱.html>

۳ - لینک تصحیح این حدیث توسط بوسیری در کتاب جمع الجوامع یا جامع الکبیر سیوطی. مراجعه کنید به حدیث شماره ۱۱۴۷۵.

<http://islamport.com/d/۱/mtn/۱۳۵۲/۴۱/۱.html>

۴ - محمدفؤاد عبدالباقی درباره این حدیث در سنن ابن ماجه چنین توضیح داده است: در زوائد آمده که این سند

۱۹۵، ح ۸۵» نقل کرده، و نیز شیخ خلیل مأمون شیحا در کتاب خود «سنن ابن ماجه بشرح السندي و مصباح الزجاجة، دارالمعرفة، بیروت لبنان، چاپ اول ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۴۱۲ و ۴۱۳، باب خروج المهدی، ح ۴۰۸۴» آن را بیان کرده است.

حاکم آن را در مستدرک با سند دیگری از سفیان ثوری روایت کرده و گفته است: به شرط شیخین صحیح است؛ و ذهبی در «تلخیص المستدرک» با حاکم موافقت کرده است، در اینکه این حدیث به شرط شیخین صحیح است.

این پنج تن از علما به صحت این حدیث حکم کرده‌اند؛ و این کافی و حتی بیش از کافی است.» پایان سخن شیخ (خداوند توفیقش دهد).

بنده عرض می‌کنم: «بزاز» نیز با این لفظ آن را صحیح دانسته است: «نزد این گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همه فرزند خلیفه هستند. سپس [خلافت] به هیچ‌کدام از آنان نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق رو می‌کند و با شما جنگی می‌کنند که هیچ گروهی [آن‌گونه] نجنگیده است. سپس مطلبی بیان کرد. وقتی او را دیدید با او بیعت کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.» راوی: ثوبان، غلام رسول خداست. محدث: بزاز، منبع: بحر الزخار، صفحه یا شماره: ۱۰ / ۱۰۰، خلاصه حکم محدث: سندش صحیح است.»^۱

و سیوطی با این لفظ آن را صحیح دانسته است: «وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان آمده‌اند به سوی آن بروید؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.» راوی: ثوبان، غلام رسول خدا. محدث: سیوطی، منبع: جامع الصغیر، صفحه یا شماره ۶۴۸، خلاصه

صحیح است، و رجالش ثقه هستند. سنن ابن ماجه. ناشر: دارالفکر بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، حدیث شماره ۴۰۸۴.

<http://islamport.com/d/1/mtn/1629/50/1.html>

۱ - سایت درالسنة، بحر الزخارف، معروف به مسند بزاز، مؤلف: احمد بن عمرو بزاز، محقق: محفوظ الرحمان زین الدین، کتابخانه علوم و حکم، مدینه منوره، چاپ اول، سال چاپ ۱۴۱۵ق.

وقتی مهدی (علیه السلام) ظهور کند چگونه او را بشناسیم؟ ۴۱

حکم محدث: صحیح است.»^۱

و سیوطی آن را در «الحوای للفتاوی» آورده است، و پوشیده نیست که این کار وی، اعتماد به صحت آن را در خود دارد. او گفته است: «احمد و نعیم بن حماد و حاکم و ابونعیم از ثوبان آورده‌اند، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: **وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان رو کرده‌اند به سوی آن بروید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.**»^۲

و ابن حجر در «فتاوی الحدیثیة» طبق آن فتوا داده است و پوشیده نیست این کار وی حکم به صحت آن است: «و به‌همراه او یک مُنادی است که فریاد می‌زند: این مهدی، خلیفه خداست؛ از او پیروی کنید ... و احمد و نسین بن داوود و حاکم و ابونعیم آورده‌اند که آن حضرت ﷺ فرمود: **وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان آمدند به سوی آن‌ها بروید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا خلیفه خدا، مهدی در آن است.**»^۳

شیخ بشار عواد نیز به صحت سند آن گواهی داده است. ابویعلی بیضاوی این نکته را نقل کرده و گفته است:

«شیخ بشار عواد معروف گفته است سندش صحیح است؛ ولی در متن آن «نکارت» (آشفتگی) هست، و علامه البانی آن را به شکل مفصل در «ضعیفة» بیان کرده است.»^۴

۱ - سایت دررالسنية.

۲ - الحوای للفتاوی، شماره ۳ / ۹۲

<http://islamport.com/w/ftw/Web/۶۷۹/۹۰۴.htm>

۳ - فتاوی الحدیثیة ابن حجر هیتمی. مطلب فی ذکر المهدی و بعض علامات الساعة: ص ۳۷ و ۳۸، مؤلف: احمد شهاب‌الدین بن حجر هیتمی مکی، چاپ: مصطفی حلبی، چاپ دوم و چاپ دارالمعرفة تصویربرداری شده از چاپ دوم مصطفی حلبی.

<http://islamport.com/w/ftw/Web/۷۷/۳۴۳۸.htm>

۴ - عرف الوردی، پاورقی حدیث شماره ۲۳.

«عبدالحق اشبیلی» آن را با این لفظ صحیح دانسته است: «نزد این گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همه فرزند خلیفه هستند. سپس [خلافت] به هیچ کدام از آنان نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق رو می‌کنند و با شما جنگی می‌کنند که هیچ گروهی [آن‌گونه] نجنگیده است. سپس مطلبی بیان کرد. وقتی آن را دیدید از او پیروی کنید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.» راوی: ثوبان، محدث: بزار، منبع: احکام الشرعية الكبرى، صفحه یا شماره: ۴ / ۵۲۷، خلاصه حکم محدث: صحیح است.»^۱

نکته: از آنجا که عادت عده‌ای «تدلیس» است، لازم است محقق تفاوت میان حدیث سنن ابن ماجه و حدیث دیگران را از نظر متن و سند و حکم محدثین نسبت به آن‌ها هنگام بحث و بررسی در نظر داشته باشد.

به‌عنوان مثال حدیث «خلیفة الله مهدی» را ابن جوزی در «الموضوعات» آورده، و منظور او روایتی بوده که احمد در مسند خود آورده است. عده‌ای وقتی حدیث ابن ماجه برایشان مطرح می‌شود از روی عناد یا ناآگاهی این را دستاویز قرار می‌دهند؛ با وجود اینکه از نظر متن و سند و حکم با یکدیگر متفاوت هستند. ابن حجر از حدیث وارد شده در مسند احمد دفاع کرده، و تهمت جعلی بودن را این‌گونه پاسخ داده است:

«حدیث "وقتی پرچم‌های سیاه از سوی خراسان رو کردند به سوی آن بروید؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است" را ابن جوزی در «الموضوعات» از حدیث عبیده - که همان ابن عمرو است - از عبدالله - که همان ابن مسعود است - آورده است. امام احمد آن را از حدیث ثوبان و از طریق او آورده است. ابن جوزی نیز آن را در کتاب «احادیث الواهیه» آورده است. در طریق ثوبان، علی بن زید بن جدعان هست. که درباره‌اش ضعف است،

<http://islamport.com/d/1/ajz/527/160/1.html>

۱ - سایت درالسنیة، احکام الشرعية الكبرى، مؤلف: عبدالحق اشبیلی، محقق: حسین بن عکاشه، ناشر: کتابخانه رشد ریاض، چاپ اول، سال چاپ ۱۴۲۲ق

ولی هیچ کسی نگفته وی عمداً دروغ می گفته است؛ لیکن اگر حدیثی را او به تنهایی نقل کرده باشد درباره اش حکم به جعلی بودن می شود؛ حال چگونه چنین خواهد بود اگر از طریق دیگری از او پیروی شده باشد که رجالش غیر از رجال اولی هستند. عبدالرزاق و طبرانی آن را آورده اند. احمد نیز آن را آورده است. بیهقی نیز در «دلائل» آن را از حدیث ابوهریره به شکل مرفوع آورده است: «از خراسان پرچم‌هایی سیاه خروج می کنند که هیچ کدام از آن‌ها باز نمی گردند تا اینکه به دست ایلیا برافراشته می شوند»؛ و در سند آن رشدین بن سعد هست که ضعیف است.»^۱

۱ - قول المسدد فی الذب عن المسند للامام احمد، حدیث سیزدهم، مؤلف: احمد بن علی عسقلانی ابوالفضل، ناشر: کتابخانه ابن تیمیه قاهره، چاپ اول، ۱۴۰۱ق، تحقیق: کتابخانه ابن تیمیه.

فصل سوم:

مهدی علیه السلام را چگونه بشناسیم؟

پس از اینکه ثابت کردیم مهدی علیه السلام مصداق خلیفه خداوند سبحان است، تعیین سازوکارهای تشخیص مصداق مهدی علیه السلام با آگاهی از قانون شناخت خلیفه خدا آسان خواهد شد؛ یعنی ساقط شدن و عدم تطبیق بندهای این قانون برای مدعی مقام مهدی علیه السلام برای تشخیص مدعی حقیقی از باطل کافی خواهد بود.

قانون شناخت خلیفه خدا

امام احمدالحسن علیه السلام فرموده است:

«حال با پرسشی روبه‌رو می‌شویم: آیا عذر کسی که به بهانه وجود داشتن بیش از یک دعوت در این عرصه و اینکه او نمی‌تواند دعوت حق را از باطل تشخیص دهد، پیروی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ترک گوید پذیرفتنی است؟!»

حقیقت این است که عذر و بهانه این فرد پذیرفته نیست و عاقبتش جهنم است؛ همچون تمامی کسانی که از اشخاصی پیروی کردند که از روی دروغ و با روی گردانی از حق، ادعای پیامبری یا رسالت نمودند.

حال آیا خداوند سبحان و متعال قانونی^۱ وضع کرده است که دعوت‌کننده حق

۱ - مشکل اساسی مسلمانان (چه سنی و چه شیعه، و حتی همه ادیان الهی) پیروی از علمایشان با وجود جهل و ناآگاهی علمایشان نسبت به چگونگی شناخت منجی «مهدی» است که در آخرالزمان ظهور می‌کند. به همین دلیل

در هر زمان به وسیله آن شناخته شود؟ کسی که حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه و جانشین او در زمینش است و اطاعت از او، اطاعت از خداوند و سرپیچی از او، سرپیچی از خداوند محسوب می‌شود، و ایمان آوردن به او و تسلیم شدن به او، ایمان آوردن به خداوند و تسلیم شدن به اوست، و کُفر به او و روی گردانی از او، کفر به خداوند و روی گردانی از اوست.

یا اینکه خداوند ریسمان را بر پشت شترش انداخته است؟! (از او سبحان و متعال بسی به دور است) و حال آنکه او حکیم مطلق است و هر چیزی را مقداری قرار داده و چه نیکو تقدیر فرموده است: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾^۱ (و هر چیزی را نزد او مقداری معین است) و او ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی

می‌بینیم آنان وقتی صاحب حق می‌آید درباره‌اش دچار اشتباه می‌شوند و با او مخالفت می‌کنند. به‌عنوان مثال بن‌باز می‌گوید: «برای هیچ مسلمانی جایز نیست با قطع و یقین بگوید فلانی فرزند فلانی، همان مهدی منتظر است؛ زیرا این کار نسبت دادن سخنی بدون علم و آگاهی به خداوند و رسولش است؛ و ادعای چیزی است که خداوند آن را به او اختصاص داده، تا نشانه‌ها و علامت‌هایی فراهم شود که پیامبر ﷺ آن‌ها را توضیح داده، و بیان فرموده توصیفات مهدی است؛ و مهم‌ترین و روشن‌ترین آن‌ها این است که ولایت او بر اساس شریعت استوار است و زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده، از عدل و داد پر می‌کند؛ البته با فراهم‌بودن نشانه‌های دیگر؛ یعنی: او از اهل بیت پیامبر ﷺ است، پیشانی بلند و بینی کشیده دارد. و اسم خودش و اسم پدرش با اسم پیامبر ﷺ و اسم پدر پیامبر موافقت دارد. پس از فراهم‌آمدن تمامی این‌ها مسلمان می‌تواند بگوید: کسی که چنین خصوصیتی دارد همان مهدی است.» وی سپس چنین گفته است: «اتفاق مسجدالحرام و امر مهدی منتظر.» و منظور او فتنه جهیمان است. سپس بعد از اینکه بیانیه‌ای از هیئت بزرگان علما درباره تعذی به مسجدالحرام را می‌خواند بازمی‌گردد تا تأکید کند مهدی با این خصوصیات شناخته می‌شود! «ولی یقین به اینکه فلانی، مهدی است جایز نیست، مگر پس از اینکه نشانه‌هایی که پیامبر ﷺ در احادیث صحیح ثابت شده بیان کرده است فراهم باشد؛ و بزرگ‌ترین و روشن‌ترین آن‌ها این است که ایشان زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می‌کند؛ که پیش‌تر گفته شد.» آدرس سخن بن‌باز از سایت رسمی‌اش:

السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْعَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾ (آن)
دانای غیب که به قدر ذره‌ای یا کوچک‌تر از آن یا بزرگ‌تر از آن در آسمان‌ها و زمین
از او پنهان نیست، و همه در کتابی آشکار آمده است).

نتیجه اینکه حکمت الهی اقتضا می‌کند قانونی برای شناخت خلیفه و جانشین
خداوند در زمینش و در هر زمان وضع شود، و الزاماً این قانون باید از همان روز اولی
که خداوند سبحان خلیفه‌اش را در زمینش قرار داده است وضع شده باشد. با وجود
مکلفان از همان روز اول دست‌کم همه بر این موضوع اتفاق نظر دارند که ابلیس
از همان روز اول به‌عنوان یک شخص مکلف وجود داشته است. این قانون نمی‌تواند
در یکی از رسالت‌های بعدی آسمانی رها شده باشد؛ در حالی که مکلف برای
شناخت صاحب حق الهی به این قانون نیازمند است! در غیر این صورت، او از
پیروی از صاحب حق الهی معذور خواهد بود؛ چراکه قادر نبوده تا تمایزی قائل شود
و قانونی الهی برای شناخت این خلیفه‌ای که از سوی خداوند سبحان و متعال
منصوب شده است در دست نداشته است!

آنچه همه درباره پیشینه روز اولی که خداوند خلیفه و جانشینش را در زمینش
قرار داد اتفاق نظر دارند این است که:

١. خداوند در حضور فرشتگان (عج) و ابلیس به آدم (عج) تصریح فرمود؛ اینکه او
خلیفه و جانشینش در زمینش است.
٢. پس از اینکه خداوند، آدم (عج) را آفرید همه اسم‌ها را به او تعلیم داد.
٣. سپس خداوند به همه کسانی که در آن هنگام او را می‌پرستیدند یعنی
فرشتگان و ابلیس- دستور داد به آدم سجده کنند.

حق تعالی می فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه ای قرار می دهم، گفتند آیا کسی را قرار می دهی که در آنجا فساد کند و خون ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم؟! گفت: آنچه من می دانم شما نمی دانید * و تمام نام ها را به آدم بیاموخت. سپس آن ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می گوئید مرا به نام های این ها خبر دهید).

﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۲ (چون آفرینش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم در برابر او به سجده بیفتید).

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾^۳ (و آنگاه که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید همه سجده کردند جز ابلیس که از جن بود و از فرمان پروردگارش سربرتاقت. آیا او و فرزندانش را به جای من به دوستی می گیرید، حال آنکه دشمن شمايند؟ ظالمان بد چیزی را به جای خدا برگزیدند).^۴

۱ - بقره: ۳۰ و ۳۱.

۲ - حجر: ۲۹.

۳ - کهف: ۵۰.

۴ - در اینجا فقط می خواهیم این نکته را خاطرنشان کنیم که این آیه کریم، متن صریحی است که حاکمیت خدا را بیان می کند، کسانی که آن را پذیرفتند یعنی فرشتگان (علیهم السلام) و کسی که آن را رد کرد یعنی ابلیس (خداوند لعنتش کند).- را معرفی می کند. پس کسانی که امروز، حاکمیت خدا را رد می کنند پایان این آیه بر آنان منطبق می شود؛ یعنی کسانی هستند که ابلیس و فرزندانش را به جای خدا به دوستی می گیرند: ﴿أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ

این بندهای سه‌گانه، قانون خداوند سبحان و متعال برای شناخت حجت بر مردم و جانشین خداوند در زمینش است. این بندهای سه‌گانه، قانونی است که خداوند سبحان و متعال برای شناخت خلیفه و جانشینش از همان روز اول، به‌عنوان یک سنت قرار داده است، و این سنت الهی تا پایان دنیا و برپاشدن ساعت ادامه خواهد داشت.

﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۱ (این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت).

﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾^۲ (این سنت خداوند است که از پیش چنین بوده، و در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت).

یک مثال ساده: اگر انسانی کارخانه یا مزرعه یا یک کشتی یا هرچیز دیگری داشته باشد که در آن کارگرانی باشند که برایش کار می‌کنند، باید شخصی را معین کند تا ریاست آنان را برعهده گیرد، و باید او را به اسم معرفی کند، وگرنه هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود خواهد آمد؛ به‌علاوه این شخص، باید داناترین و برترین آنها باشد و چاره‌ای ندارد از اینکه به آنها دستور بدهد که از او اطاعت کنند تا آنچه انتظار دارد تحقق یابد. اگر این انسان در هرکدام از این بندهای سه‌گانه کوتاهی کند حکمتش به سفاقت و حماقت متمایل می‌شود. حال چگونه مردم مجاز می‌دانند خداوند حتی یکی از این بندهای سه‌گانه را ترک گوید؟! در حالی که او حکیم مطلق است!

لَكُمْ عَدُوٌّ بُئِسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿﴾ (آیا او و فرزندانش را به‌جای من به دوستی می‌گیرید، حال آنکه دشمن شمايند؟)
ظالمان بد چیزی را به‌جای خدا برگزیدند).

حال اگر در خصوص این قانون الهی با کمی تفصیل بیشتر دقت کنیم می بینیم این نصّ و تصریح الهی بر آدم (علیه السلام)، به دلیل وجود خلیفه و جانشین پیشین، به وصیت تبدیل می شود. ایشان به دستور خداوند سبحان و متعال به نفر بعد از خودش تصریح می کند؛ بنابراین او که جانشین خداوند در زمینش است، به دستور خداوند سبحان و متعال جانشین پس از خودش را اعلام می کند، و این عمل، از وظایف و واجبات خلیفه خداوند در زمینش است. حق تعالی می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۱ (خداوند به شما فرمان می دهد امانت ها را به صاحبانشان بازگردانید).

اما منظور از تعلیم دادن اسما (اسمها) توسط خداوند به آدم (علیه السلام)، شناساندن حقیقت اسمای الهی به او، آراسته شدن او به آن ها، و متجلی شدن آن ها در اوست، تا او خلیفه و جانشین خداوند در زمینش شود. او (علیه السلام) نام های فرشتگان را به آنان خبر داد؛ یعنی آنان را از حقیقت نام های الهی که از آن آفریده شده اند باخبر ساخت. خداوند سبحان همه اسم های الهی را به اندازه جایگاه و مقام او، به او شناساند؛ اما هر کدام از ملائکه فقط یک نام یا نام هایی را که از آن آفریده شده اند می شناسند؛ و به این ترتیب حجت بودن آدم (علیه السلام) با علم و حکمت برای آنان به اثبات رسید.

بند سوم در این قانون الهی، فرمان خداوند سبحان و متعال به سجده کردن ملائکه و ابلیس به آدم بود. این فرمان به منزله اقدامی عملی برای خلیفه بود تا نقش خود را به عنوان جانشین و قائم مقام به انجام برساند؛ و همین طور اقدامی عملی برای کارگزاران خداوند سبحان (ملائکه) بود تا نقش خود را به عنوان کارگزاران و یادگیرندگان در پیشگاه این خلیفه - حضرت آدم (علیه السلام) - اجرا نمایند.

این موضوع ثابت می کند حاکمیت و فرمانروایی خداوند در زمینش، از گذرگاه

اطاعت از خلیفه و جانشین خداوند در زمینش محقق می‌شود؛ به این ترتیب تمام فرستادگان و از جمله حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) این پرچم را با خود حمل می‌کردند (یعنی پرچم بیعت از آن خداست، یا حاکمیت از آن خداست، یا پادشاهی از آن خداست) و با کسانی که حاکمیت را از آن مردم می‌دانستند و حاکمیت و پادشاهی خداوند سبحان و متعال را قبول نمی‌کردند رویارو می‌شدند. آن‌ها (فرستادگان) همواره به دلیل این خواسته و این مواجهه‌شان متهم می‌شدند؛ به عنوان مثال درباره حضرت عیسی (علیه السلام) گفته شد آمده است تا پادشاهی بنی اسرائیل را مطالبه کند و نه چیز دیگر؛ و درباره حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) گفتند: «نه بهشتی در کار است و نه آتش، او فقط پادشاهی را می‌خواهد.» یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) آمده است تا سلطنت را برای خود و خانواده‌اش بخواهد؛ و درباره حضرت علی (علیه السلام) نیز گفته شد او بر حکومت حریص است.

ولی در حقیقت هر کس احوال حضرت عیسی (علیه السلام)، محمد (صلی الله علیه و آله) یا علی (علیه السلام) را دنبال کرده باشد می‌بیند آن‌ها از دنیا و زینت‌هایش و هر آنچه از مال و مقام در آن است روی‌گردان‌اند؛ ولی این دستور خداوند برای آن‌ها بوده است که حکومت او سبحان و متعال را مطالبه نمایند. آن‌ها می‌دانند مردم این حکومت را به آن‌ها تسلیم نمی‌کنند بلکه با تمسخر و استهزا و هتک حرمت و اقدام به قتل و به زندان افکندن با آن‌ها مواجه می‌شوند. شبیه عیسی (علیه السلام) را تاجی از خار بر سرش می‌گذارند در حالی که قبل از به صلیب کشیدنش مسخره‌اش می‌کنند. درب خانه امام علی (علیه السلام) را می‌شکنند، پهلوی همسرش حضرت زهرا (علیها السلام) را می‌شکنند، او را از خانه‌اش بیرون می‌کشند و شمشیرها را به طرفش می‌گیرند. حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) وقتی فدک را با این عنوان که پادشاهی و حاکمیت خداوند در زمینش است علامت‌گذاری می‌کند، تا هنگام وفاتش زندانی می‌شود؛ و با وجود همه این‌ها بسیاری از جاهلان، آنچه را که از مطالبه صاحب حق حاکمیت خداوند سبحان و متعال برایشان مشتبه

شده است برای خود دلیل قرار می‌دهند تا سقوط کنند در حالی که رودرروی صاحب حق الهی فریاد برمی‌آورند که او فقط برای گرفتن حکومت آمده است، نه چیز دیگر؛ در حالی که واقعیت این است که اگر خلیفه خدا در زمینش فقط به دنبال دنیا یا حکومت باشد اصلاً آن را مطالبه نمی‌کند؛ چون می‌داند این مطالبه به‌طور قطع سبب هتک حرمت او و استهزاشدنش خواهد شد؛ آن هم با این برچسب که او طالب دنیاست!

سپس روش دیگری در پیش می‌گیرد که همه مردم آن را می‌شناسند اما از آن غفلت می‌ورزند؛ روش تمام کسانی که با خدعه و تزویر یا قتل و ارباب به حکومت دنیوی رسیدند. امام علی (علیه السلام) مطالبه حکومت می‌کند و می‌فرماید من وصی محمد (صلی الله علیه و آله) و خلیفه خدا در زمینش هستم؛ و در مقابل، کسی که به حکومت دنیوی می‌رسد یعنی ابوبکر پسر ابی‌قحافه می‌گوید: «مرا رها کنید که من بهتر از شما نیستم.»

آیا امام علی (علیه السلام) طالب دنیا بود یا ابن ابی‌قحافه به ملک دنیوی زاهد بود؟! در حالی که او کسی است که منکر حق وصی (علیه السلام) و منکر وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شد، آن هم برای حکومت دنیوی! شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید!؟

در خصوص وصیت، همه اوصیاء (علیهم السلام) وصیت را آوردند و به آن تأکید کردند، حتی در خطرترین موقعیت‌ها. امام حسین (علیه السلام) در کربلا به آن‌ها می‌گوید اگر تمام دنیا را بگردید نزدیک‌تر از مرا به محمد (صلی الله علیه و آله) نخواهید یافت (من تنها نوه محمد (صلی الله علیه و آله) بر روی این زمین هستم). اینجا او (علیه السلام) به وصیت و نص الهی تأکید می‌فرماید: ﴿ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱ (فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر، و خداوند شنوا و داناست). کسانی که مفهوم این آیه را درک می‌کنند می‌دانند

حسین (علیه السلام) می‌گوید وصیت فقط مختص اوست؛ چراکه او تنها باقی‌مانده از این ذریه شایسته خلافت بوده است.

حال باز می‌گردیم به داستان یوسف (علیه السلام) و می‌بینیم:

۱. وصیت:

در سخن یعقوب (علیه السلام) به یوسف (علیه السلام): ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ (و این‌گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تأویل خواب‌ها را به تو می‌آموزد و همچنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند، که پروردگارت دانا و حکیم است).

یعقوب (علیه السلام) به روشنی تمام توضیح می‌دهد یوسف (علیه السلام) وصی اوست، و او استمرار دعوت ابراهیم (علیه السلام) است.

و در سخن یوسف (علیه السلام): ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^۲ (من پیرو آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند)، یوسف (علیه السلام) تأکید دارد بر اینکه نسب او به انبیا (علیهم‌السلام) بازمی‌گردد، و او خط سیر طبیعی استمرار دعوت آن‌هاست.

۲. علم:

۱ - یوسف: ۶.

۲ - یوسف: ۳۸.

در گفته یوسف (علیه السلام): ﴿قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^۱ (گفت: طعام روزانه شما را هنوز نیاورده باشند که پیش از آن، شما را از تعبیر آن خواب‌ها -چنان‌که پروردگارم به من آموخته است- خبر دهم. من آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرند ترک کرده‌ام).

همچنین سخن او: ﴿... تَرْزَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ ذَابًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ﴾^۲ (... هفت سال پی در پی کشت می‌کنید؛ پس هرچه را درو کردید جز اندکی را که می‌خورید در خوشه‌اش انبار کنید * سپس بعد از آن هفت سال سخت و دشوار [پیش] می‌آید که آنچه را برای آن [سال‌ها] ذخیره کرده‌اید مگر اندکی که برای کاشتن نگهداری می‌کنید، می‌خورید * آن گاه پس از آن، سالی فرامی‌رسد که به مردم در آن [سال] باران می‌رسد و در آن آب میوه می‌گیرند).

و در این سخن او: ﴿قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ﴾^۳ (گفت مرا بر خزاین این سرزمین بگمار که من نگهدارنده‌ی دانایم).

۳. بیعت از آن خداست:

در گفته یوسف (علیه السلام): ﴿يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

۱. یوسف، ۳۷.

۲. یوسف، ۴۷ تا ۴۹.

۳. یوسف، ۵۵.

لا يَعْلَمُونَ﴾^۱ (ای دو هم‌زندانی، آیا خدایان متعدد بهتر است یا الله، آن خداوند یکتای غالب بر همگان؟ * آنچه سوای خدای یکتا می‌پرستید جز اسم‌هایی نیست که خود و پدران آن‌ها را به نام‌هایی خوانده‌اید که خدا حجتی برایشان نازل نکرده است. حکمی جز حکم خدا نیست که فرمان داده است جز او را نپرستید. این است دین راست و استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.)» پایان نقل از سخن امام احمدالحسن (علیه السلام).^۲

بنابراین بندهای قانون شناخت حجت عبارت‌اند از: وصیت، علم، و پرچم البیعة لله. اگر بخواهیم این بندهای سه‌گانه را در کتاب‌های اهل سنت جست‌وجو کنیم همان‌طور که خواهد آمد می‌بینیم به‌روشنی در مفهوم مهدی (علیه السلام) مصداق دارند.

۱. یوسف: ۳۹ و ۴۰.

۲. روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، جلد سوم، بخش دوم.

فصل چهارم:

اسم مهدی علیه السلام

تصریح به اسم مهدی با «احمد» یا «محمد» در کتاب‌های اهل سنت متواتر است؛ از جمله در متون زیر:

«۱۵۲۹- قطعاً زمین از ظلم و ستم پر می‌شود؛ پس وقتی از ظلم و ستم پر شد خداوند مردی از من برمی‌انگیزد که نامش، نام من است. او زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می‌کند.» آلبانی در سلسله‌الصحيحة، ج ۴، ص ۳۸ گفته است: این حدیث از ایشان از طریق‌های بسیاری، از جمعی از صحابه ثابت شده است؛ از جمله طریق ابوالصدیق که بزار به آن اشاره کرده است.^۱

«در آخرالزمان مردی از فرزندانم خروج می‌کند که نامش همانند نام من، و کنیه‌اش کنیه من است. او زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می‌کند. او همان مهدی است.»^۲

«دنیا [از بین] نمی‌رود تا مردی از اهل بیت من پادشاه عرب شود که نامش

۱ - سلسله‌الصحيحة: شماره ۱۵۲۹.

<http://islamport.com/d/1/alb/136/19/1.html>

۲ - راوی: عبدالله بن عمر، محدث: ابن تیمیه، منبع: منهاج السنة، صفحه یا شماره: ۲۵۴/۸، خلاصه حکم محدث: صحیح.

مشابه نام پدرم است.»^۱

«دنیا [از بین] نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه عرب شود که نامش مشابه نام من است.»^۲

«دنیا [از بین] نمی‌رود یا به پایان نمی‌رسد تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه عرب شود که نامش مشابه نام من است.»^۳

«ساعت برپا نمی‌شود تا اینکه مردی از اهل بیت من بیاید که نامش مشابه نام من است.»^۴

«دنیا [از بین] نمی‌رود یا فرمود دنیا به پایان نمی‌رسد تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه عرب شود که نامش مشابه نام من است.»^۵

«روزها به پایان نمی‌رسد و روزگار نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیت پادشاه عرب شود که نامش مشابه نام من است.»^۶

۱ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: مبارکفوری، منبع: تحفة الاحوذی، صفحه یا شماره: ۹۲/۶، خلاصه حکم محدث: کمتر از مرتبه حسن نیست، و شواهد بسیاری بین حسن‌ها و ضعیف‌ها دارد؛ و با توجه به شواهد و پیوست‌هایش، صلاحیت استدلال را دارد.

۲ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: آلبانی، منبع: صحیح الترمذی، صفحه یا شماره: ۲۲۳۰، خلاصه حکم محدث: حسن و صحیح.

۳ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: احمد شاکر، منبع: مسند احمد، صفحه یا شماره: ۷۴/۶، خلاصه حکم محدث: سندش صحیح است.

۴ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: احمد شاکر، منبع: مسند احمد، صفحه یا شماره: ۱۹۷/۵، خلاصه حکم محدث: سندش صحیح است.

۵ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: احمد شاکر، منبع: مسند احمد، صفحه یا شماره: ۱۹۹/۵، خلاصه حکم محدث: سندش صحیح است.

۶ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: احمد شاکر، منبع: مسند احمد، صفحه یا شماره: ۱۳۹/۶، خلاصه حکم

«مردی از اهل بیت می آید که اسمش مشابه اسم من است. اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد قطعاً خدا آن روز را طولانی می کند تا اینکه او بیاید.»^۱

«اگر از دنیا فقط یک شب مانده باشد مردی از اهل بیت من پادشاه می شود که اسمش مشابه اسم من است.»^۲

«قطعاً زمین از ظلم و ستم پر می شود. وقتی از ظلم و ستم پر شد خداوند مردی از مرا برمی انگیزد که اسمش اسم من است؛ و او آن را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می کند.»^۳

«دنیا [از بین] نمی رود و به پایان نمی رسد تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه شود که اسمش مشابه اسم من است.»^۴

«مردی از اهل بیت می آید که اسمش مشابه اسم من است. عاصم بن بهدله گفت: ابوصالح، از ابوهریره، به من خبر داده است، گفت: اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد خداوند آن روز را طولانی می کند تا اینکه او بیاید.»^۵

محدث: سندش صحیح است.

۱ - راوی: ابوهریره ابن مسعود، محدث: آلبانی، منبع: صحیح الجامع، صفحه یا شماره: ۸۱۶۰، خلاصه حکم محدث: حسن.

۲ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: آلبانی، منبع: صحیح الموارد، صفحه یا شماره: ۱۵۷۳، خلاصه حکم محدث: حسن و صحیح.

۳ - راوی: قره بن ایاس مزنی، محدث: آلبانی، منبع: سلسلة الصحیحة، صفحه یا شماره: ۱۵۲۹، خلاصه حکم محدث: با همه طریق هایش صحیح است.

۴ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: آلبانی، منبع: صحیح الجامع، صفحه یا شماره: ۷۲۷۵، خلاصه حکم محدث: صحیح.

۵ - راوی: عبدالله، محدث: آلبانی، منبع: صحیح الترمذی، صفحه یا شماره: ۲۲۳۱، خلاصه حکم محدث: حسن و صحیح.

«دنیا [از بین] نمی‌رود یا به پایان نمی‌رسد تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه شود که اسمش مشابه اسم من است.»^۱

«روزها به پایان نمی‌رسد و روزگار [از بین] نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه عرب می‌شود که اسمش مشابه اسم من است.»^۲

«مردی از اهل بیت من پادشاه آن می‌شود که اسمش مشابه اسم من است.»^۳

«عبدالله بن مروان، از علاء بن عتبه، از حسن برای ما حدیث گفت که رسول خدا ﷺ مصیبتی را که به اهل بیتش می‌رسد ذکر کرد، تا اینکه خداوند پرچمی سیاه را از مشرق برمی‌انگیزد. هرکس آن را یاری دهد خداوند او را یاری می‌دهد و هرکس آن را یاری ندهد خداوند او را خوار می‌کند؛ تا اینکه نزد مردی بیایند که اسمش مشابه اسم من است. او امر آنان را برعهده می‌گیرد، و خداوند او را تأیید می‌کند و او را یاری می‌دهد.»^۴

«ولید، از ابورافع به ما گفت: از کسی که به او گفت: از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیامبر ﷺ به ما گفت که ایشان فرمود: **اسم مهدی اسم من است.**»^۵

حمزه بن علی به ما گفت: عبدالله بن محمد به ما گفت: قاسم مطرز به ما

۱ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: وادعی، منبع: صحیح‌المسند، صفحه یا شماره: ۸۹۱، خلاصه حکم محدث: حسن.

۲ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: احمد شامر، منبع: مسند احمد، صفحه یا شماره: ۱۹۹/۵، خلاصه حکم محدث: سندش صحیح است.

۳ - راوی: ... محدث: ابن عربی، منبع: عارضة الاحوذی، صفحه یا شماره: ۷۳/۵، خلاصه حکم محدث: صحیح. ۴ - فتن المروری، حدیث شماره ۹۰۴.

<http://islamport.com/d/1/aqd/399/137/1.html>

۵ - فتن المروری، حدیث شماره ۱۰۸۰

<http://islamport.com/d/1/aqd/400/137/1.html>

گفت: علی بن منذر طریقی به ما گفت: محمد بن فضیل به ما گفت: عثمان بن شبرمه به ما گفت: از عاصم، از زر، از عبدالله، گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «مردی از اهل بیت من خروج می کند که اسمش اسم من است، و اخلاقش اخلاق من است. او آن را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می کند.»^۱

حمزة بن علی به ما گفت: عبدالله بن محمد به ما گفت: جعفر بن محمد سوسی و علی بن عباس مقانعی و قاسم بن زکریا به ما گفتند: ابوکریب محمد بن علاء به ما خبر داد: ابوبکر بن عیاش به ما گفت: عاصم، از زر، از عبدالله بن مسعود، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «شبها و روزها [از بین] نمی رود تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه شود که اسمش مشابه اسم من است.»^۲

حمزة بن علی به ما گفت: عبدالله بن محمد به ما گفت: قاسم بن زکریا مطرز و احمد بن عبدالله بن زید حبلی به گفتند: محمد بن حمید رازی به ما گفت: عبدالله بن عبدالقدوس به ما گفت: اعمش، از عاصم، از زر، از عبدالله، گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «ساعت برپا نمی شود تا اینکه مردی از خاندان من پادشاه می شود که اسمش شبیه اسم من است، و زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل پر می کند.»^۳

«حمزة بن علی به ما گفت: عبدالله بن محمد به ما گفت: قاسم مطرز به ما گفت: علی بن منذر به ما گفت: اسحاق بن منصور به ما گفت: جعفر احمر، از

۱ - سنن الواردة فی الفتن للذانی، حدیث شماره ۵۵۹ که رایانه ای شماره گذاری شده است و با نسخه چاپی موافقت ندارد. منبع کتاب: سایت جامع الحدیث:

<http://www.islamport.com/d/\ajz/۴۷۷/۱۵۰/۱.html>

۲ - سنن الواردة فی الفتن للذانی، حدیث شماره ۵۶۵، که رایانه شماره گذاری شده است و با نسخه چاپی موافقت ندارد.

۳ - منبع پیشین، حدیث شماره ۵۶۶.

ابواسحاق شیبانی، از عاصم، از زر، از عبدالله، از پیامبر ﷺ به ما گفت که ایشان فرمود: «دنيا [از بین] نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیت من برای امتم می‌آید که اسمش شبیه اسم من است.»^۱

«حمزة بن علی به ما گفت: عبدالله بن محمد به ما گفت: قاسم به ما گفت: عمرو بن علی به ما گفت: یحیی بن سعید قطان به ما گفت: سفیان به ما گفت: عاصم، از زر، از عبدالله، از پیامبر ﷺ به ما گفت که ایشان فرمود: «دنيا [از بین] نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه عرب شود که اسمش شبیه اسم من است.»^۲

«ابن عفان به ما گفت: احمد به ما گفت: نصر به ما گفت: علی به ما گفت: شعیب یا دیگری، از عمران، از شمیط به ما گفت: مروزی گفت: «اسم او اسم نبی است، و پنجاهویک یا دو ساله است. بر مردم هفت سال فرمانرواست؛ و شاید گفت: هشت سال.» ابن عفان به ما گفت: قاسم به ما گفت: احمد به ما گفت: شعیب بن اسحاق از عمران بن حدیر، از شمیط به ما گفت: و حدیث را روایت کرد.»^۳

«حمزة بن علی به ما گفت: عبدالله بن محمد به ما گفت: احمد بن مسعود وزان در حلب به ما گفت: محمد بن عبدالملک دقیقی به ما گفت: ابوعلی حنفی به ما گفت: محمد بن عیاش بن عمرو عامری به ما گفت: عاصم، از زر، از عبدالله به ما گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «هرگز دنیا [از بین] نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیت من پادشاه دنیا شود و اسمش "یواطی" شبیه "اسم من است." گفتم:

۱ - منبع پیشین، حدیث شماره ۵۷.

۲ - منبع پیشین، حدیث شماره ۵۷۱.

۳ - منبع پیشین، حدیث شماره ۵۷۹.

ای ابو عبدالرحمان! منظور از «یواطئ» چیست؟ فرمود: شبیه است.»^۱

از مطالب گفته شده متوجه می شویم اسم مهدی، احمد یا محمد است.

بنده عرض می کنم: پوشیده نیست که محکم و قاطعانه می توان گفت رسول خدا ﷺ از اینکه می فرماید اسمش اسم من است، مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) را قصد کرده است، ولی وقتی واژه «مواطئه» (شباخت) را به کار می برد منظورش مهدی احمد الحسن (علیه السلام) بوده است.

فصل پنجم:

دفاع از اسم مهدی علیه السلام

با وجود اینکه در اینجا ما از بُعد نظری بدون در نظر گرفتن مصداق- سخن می‌گوییم ولی برخی اشکال می‌گیرند که از نظر اهل سنت مشهور و پذیرفته شده است که اسم مهدی «محمد بن عبدالله» است.

«بن‌باز» می‌گوید:

«حقیقت و درست، چیزی است که ایشان در این خطابه بیان داشته و اهل علم نیز بیان کرده‌اند. پس امر مهدی، امری مشخص است، و احادیث درباره آن مُستفیض و حتی متواتر هستند و یکدیگر را تقویت می‌کنند، و تعدادی از اهل علم تواتر آن را حکایت کرده‌اند، همان طور که استاد در این خطابه حکایت کرده است. [احادیث مهدی] متواتر معنوی هستند، به دلیل بسیار بودن طریق‌ها و اختلاف منابع و صحابه و راویان و الفاظ آن. این روایت به حق دلالت دارد بر اینکه این فرد موعود امرش ثابت شده، و خروجش حق است؛ و او "محمد بن عبدالله علوی حسنی" است...»^۱

ولی واقعیت این است که این تفکر اشتباه است. حال ممکن است این اشتباه در اسم را یک فرد عامی بپذیرد، ولی فرد دانا چه عذر و بهانه‌ای خواهد داشت؟ منشأ این اشتباه - اگر یک اشتباه در نظر بگیریم - یکی از دو حالت است:

۱ - سایت رسمی بن‌باز، توضیح خطابه‌ای با عنوان: «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر».

اول: روایت‌هایی که بیان می‌کنند اسم مهدی، محمد بن عبدالله است

که عبارت‌اند از:

«ابن منادی در «ملاحم» از علی علیه السلام آورده است که فرمود: قطعاً مردی از فرزندانم هنگام نزدیک شدن ساعت خروج می‌کند؛ تا آنجا که قلب‌های مؤمنان می‌میرد همان طور که بدن‌ها می‌میرند؛ به دلیل خسارت‌ها و سختی‌ها و گرسنگی و کشتارها و فتنه‌های پی‌درپی و نبردهای بزرگ و از بین رفتن سنت‌ها و زنده کردن بدعت‌ها و ترک امر به معروف و نهی از منکر که به آنان رسیده است؛ ولی خداوند به واسطه مهدی -محمد بن عبدالله- سنت‌هایی را که مرده‌اند زنده می‌کند، و با عدالت و برکت او دل‌های مؤمنان مسرور می‌شود، و گروه‌های عجم و قبیله‌های عرب به سوی او اُلْت پیدا می‌کنند؛ و او بر این وضعیت سالیانی که طولانی نیست -کمتر از ده سال- می‌ماند و سپس می‌میرد.»^۱

این «خبر» مرسل است. ابویعلی بیضاوی برای این حدیث چنین توضیح نوشته است:

«این حدیث را در کتاب چاپ‌شده به گوینده‌ای نسبت نداده‌اند؛ ولی شیخ احمد غماری در «ابراز» آن را به علی علیه السلام نسبت داده است.»^۲

خبر دیگر:

«۸۳- و ابن جریر در «تهذیب الآثار» آورده است: «سرپرست شما "جابر" بهترین امت محمد است. در مکه به او بپیوندید. اسمش محمد بن عبدالله است. ابدال از شام و گروهی از اهل مشرق به سوی او خروج می‌کنند. گویی دل‌هایشان پاره‌های آهن است.»

۱- عرف الوردی، تحقیق ابویعلی بیضاوی، حدیث شماره ۲۴۹.

آنان بیدارهای شب و شیران روزند.»^۱

همان طور که می‌بینید این حدیث به کسی نسبت داده نشده است؛ بلکه راوی اش را رها کرده‌اند. ظاهراً روایت‌کننده حذیفه بوده است. متن این حدیث مضطرب است؛ زیرا در «فتن الدانی» با لفظ «احمد بن عبدالله» آمده است، البته با وجود اختلاف در دیگر الفاظ حدیث.

«ابومحمد عبدالله بن عمرو مکتب به ما گفت - (البته این قرائت من از اوست) :-
عتاب بن هارون به ما گفت: فضل بن عبیدالله به ما گفت: عبدالصمد بن محمد همدانی
به ما گفت: احمد بن سنان قلانسی در حلب به ما گفت: عبدالوهاب خزاز ابواحمد رقی
به ما گفت: مسلمة بن ثابت، از عبدالرحمان، از سفیان ثوری، از قیس بن مسلم، از ربیع
بن حراش، از حذیفه به ما گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «اتفاقی در زوراء به وقوع
می‌پیوندد.» عرض کردند: ای رسول خدا، زوراء چیست؟ فرمود: «شهری در مشرق در
میان رودها که بدترین آفریدگان خدا و ستمکاران امتم در آن سکونت دارند. چهار نوع از
عذاب به آنان می‌رسد: عذاب با شمشیر، خسف (فرورفتن در زمین)، قذف (پرتاب شدن)،
و مسخ شدن.» و ایشان ﷺ فرمود: تا اینجا که فرمود: ... در این هنگام است که منادی
از آسمان صدا می‌زند: ای مردم، خداوند عزوجل مهلت ستمکاران و شیعیان و پیروانشان
را به پایان رساند، و بهترین امت محمد را والی و سرپرست شما قرار داد. در مکه به او
بپیوندید. او مهدی است و اسمش احمد بن عبدالله است.» حذیفه گفت: عمران بن
حصین خزاعی برخاست و گفت: ای رسول خدا، ما چگونه خواهیم توانست او را
بشناسیم؟ فرمود: «او مردی از فرزندانم، و همانند مردان بنی اسرائیل است. او دو عبای
قطوانی دارد. گویی رنگ صورتش همچون ستاره درخشان است. در گونه راستش خال

۱ - عرف الوردی، تحقیق ابویعلی بیضاوی، حدیث شماره ۸۳

سیاهی است. حدود چهل ساله است.^۱ این حدیث ضعیف است.

عبدالباسط بن یوسف غریب گفته است:

«عبدالصمد قوی نیست. در «اللسان و الفضل» شرح حالی دارد. اگر حمیری باشد متهم به دروغ‌گویی است، و اگر بیشکری باشد ضعیف است. از عتاب شرح حالی در دست نیست؛ و همین طور احمد بن سنان، و عبدالوهاب، و سلمه.^۲»

دکتر عبدالعلیم بستوی گفته است:

«رجال حدیث: در این سند: عبدالله بن عمرو مکتب و فضل بن عبیدالله و عبدالصمد بن محمد همدانی و احمد بن سنان قلانسی و عبدالوهاب خزاز رقی و مسلمة بن ثبات هستند و بنده شرح حالی برایشان نیافتیم. قسمت اول آن را خطیب در «تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۵۷۸» آورده است تا اینجا: «پرتاب کردن، و مسخ شدن»؛ و ابن جوزی در «الموضوعات، ج ۲، ص ۶۵ تا ۶۹» آن را از طریق او روایت کرده است؛ و قرطبی در «التذکره: ص ۷۱۸ و ۷۱۹» قسمتی از آن را آورده است، و از حافظ بن دحیه گفته که او به جعلی بودن آن حکم کرده است. نتیجه: سندش ضعیف است. در سند آن عده‌ای هستند که هیچ شرح حالی برای‌شان نیافته‌ام. ظاهراً این متن، جعلی و ساختگی است؛ و خدا داناتر است.»^۳

به نظر می‌رسد ظاهراً بن‌باز بدون تحقیق و تفکر از سخن ابن تیمیه پیروی کرده است؛ یعنی این گفته‌ی وی که اسم مهدی، محمد بن عبدالله حسنی است؛ با وجود اینکه محققان کتاب‌های اخبار سنی یقین ندارند که او فرزند حسن باشد؛ بلکه غالباً این یقین ثابت‌شده

۱ - کتاب: سنن الواردة فی الفتن، دانی، باب ما روی فی الوقیعة التي تكون بالزوراء و ما يتصل بها من الوقائع و الملاحم و الآیات و الطوام، کتاب رایانه‌ای شماره‌گذاری شده است و شماره حدیث با این شماره‌گذاری ۵۹۸ است.

<http://islamport.com/d/1/ajz/1/10/477.html>

۲ - جزء فی احادیث حذیفة فی الفتن، حدیث شماره ۲۲۴، عبدالباسط بن یوسف غریب.

۳ - موسوعة فی احادیث الامام المهدی، ضعیف و جعلی، دکتر عبدالعلیم عبدالعظیم بستوی: ص ۱۱۹.

است که ایشان، از فرزندان فاطمه (علیها السلام) است.

ابن تیمیه گفته است:

«سوم: لفظ این حدیث حجتی علیه شمامست، نه به سود شما؛ یعنی این لفظ: «اسمش شبیه اسم من است، و اسم پدرش، اسم پدرم است.» این مهدی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از او خبر داده، اسمش محمد بن عبدالله است، نه محمد بن حسن. از علی (علیه السلام) روایت شده است، فرمود: او از فرزندان حسن بن علی است، نه از فرزندان حسین بن علی.»^۱

«ابویعلی بیضاوی» در «عرف الوردی» این گونه توضیح داده است:

«ابوداوود (۴۲۹۰) این حدیث را آورده، و حدیث ضعیفی است؛ و در عرف الوردی شماره ۱۵ است.»^۲

همچنین در توضیح حدیث شماره ۱۵ در عرف الوردی گفته است:

«ابوداوود (۴۲۹۰) و نعیم بن حماد در «فتن» (۱۱۱۳) از علی (علیه السلام) آورده‌اند: او به فرزندش حسن (علیه السلام) نگاه کرد و فرمود: این فرزندم آقا است، همان طور که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را چنین نامید؛ و به زودی از پشت او مردی خارج می‌شود که اسمش اسم پیامبر شمامست و اخلاقش مشابه اوست، ولی شکل و شمایلش چنین نیست. سپس داستانی ذکر کرد و افزود- او زمین را پر از عدل می‌کند. منذری در «مختصر» (۴۱۲۱) گفته است: اینکه ابواسحاق سبعی علی (علیه السلام) را بعینه دیده باشد، منقطع است. ابوداوود گفته است: از هارون بن مغیره حدیث نقل کردم. در سند نعیم نیز در دو جا افراد مبهم وجود دارد، و میان محمد باقر و جدش علی (علیه السلام) انقطاع وجود دارد. آلبانی (علیه السلام) گفته است: سندش

۱ - منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة و القدریة: ج ۴ ص ۸۷، چاپ دکتر رشاد سالم، فی مکتبه دارالکتب العلمیة الجدیدة: ج ۲ ص ۱۸۷؛ و بیضاوی آن را به انتهای «عرف الوردی» ضمیمه کرده است.

<http://islampart.com/d/1/ajz/1/160/529.html>

ضعیف است، ضعیف ابوداود ۹۲۴.»^۱

در حالی که احادیثی که به صراحت بیان کرده‌اند مهدی از فرزندان حسین است بیشتر هستند: از حذیفه رضی الله عنه نقل شده است، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خطبه خواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله حوادثی را که اتفاق می‌افتد برای ما بیان کرد و سپس فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد قطعاً خداوند (عزوجل) آن روز را طولانی می‌کند، تا اینکه مردی از فرزندانم در آن برانگیخته می‌شود که اسمش اسم من است.» سلمان فارسی رضی الله عنه برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، از کدام فرزندت؟ فرمود: «از این فرزندم.» و دستش را به حسین علیه السلام زد. حافظ ابونعیم آن را در توصیف مهدی آورده است.^۲

از حدیث ابوالحسن ربعی مالکی، از حذیفه کامل‌تر از این روایت شده است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله که روایت شده است، فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد خداوند مردی را در آن برمی‌انگیزد که اسمش اسم من است، و اخلاقی اخلاق من است و کنیه‌اش ابوعبدالله است. مردم بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. خداوند به واسطه او دین را باز می‌گرداند، و پیروزی‌هایی برایش حاصل می‌کند، و در زمین هیچ‌کسی باقی نمی‌ماند مگر اینکه می‌گوید لا اله الا الله.» سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، از کدام فرزندت؟ فرمود: «از فرزندان این فرزندم.» و با دستش به حسین زد.^۳

از جابر بن یزید جُعی نقل شده است، گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: «ای جابر. ملازم زمین باش و به هیچ‌وجه دست و پایی تکان نده [هیچ حرکت و اقدامی نکن] تا نشانه‌هایی را ببینی که برایت بیان می‌کنم ... فرمود: و ای جابر، مهدی از فرزندان حسین است و خداوند امرش

۱ - عرف الوردی. <http://islamport.com/d/1/ajz/1/160/527.html>

۲ - عقدالدرر، باب اول، فی بیان انه من ذریة رسول خدا صلی الله علیه و آله و عترته: ص ۱ تا ۵.

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/256/1002.html>

۳ - عقدالدرر، باب اول، فی بیان انه من ذریة رسول الله صلی الله علیه و آله و عترته: ص ۱ تا ۶.

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/256/1002.html>

۶۸ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

را برای او در یک شب اصلاح می‌کند.»^۱

از امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «سه پرچم با یکدیگر درگیر می‌شوند: پرچمی در مغرب، وای بر مصر و آنچه بر آنان در آنجا اتفاق می‌افتد، و پرچمی در جزیره، و پرچمی در شام. فتنه میانشان یک سال طول می‌کشد... سپس ایشان (علیه السلام) فرمود: آیا او [مهدی] را برایتان توصیف نکنم؟ به‌راستی حدود روزگار در ما قسمت شد، و پیمان‌هایش از ما گرفته شد، و گواهان‌ش به‌سوی ما بازگشت. آگاه باشید، اهل حرم خداوند (عزوجل) فضیلت را برای ما طلب خواهند کرد. هرکس بازگشت ما را بشناسد پس او بیننده ماست. آگاه باشید، او شبیه‌ترین مخلوقات خداوند (عزوجل) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، و اسمش اسم اوست، و اسم پدرش اسم پدر اوست. او از فرزندان دختر محمد (صلی الله علیه و آله) از فرزندان حسین است. آگاه باشید، هرکس به‌جز او [این امر را] برعهده بگیرد لعنت خداوند بر او.»^۲

«از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنه) نقل شده است، گفت: مهدی از فرزندان حسین از مشرق خروج می‌کند. اگر کوه‌ها با او روبه‌رو شوند آن‌ها را ویران می‌کند، و در آن‌ها راه‌هایی می‌گشاید.»^۳

«رشدین، از ابن لهیعه، از ابوقبیل به ما گفت: مردی از فرزندان حسین خروج می‌کند که اگر کوه‌های استوار با او روبه‌رو شوند آن‌ها را ویران می‌کند و در آن‌ها راه‌هایی

۱ - عقدالدرر، فصل دوم، فی الخسف فی البیداء و حدیث السفیانی: ص ۲۱/۱.

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/256/1002.html>

۲ - منبع قبلی: ص ۲۲/۱.

۳ - عقدالدرر، فصل سوم، فی ما یجری من الملاحم و الفتوحات المأثورة خارجاً عن ما سبق أنفاً من الاحادیث المذكورة / ۱ / ۴۹.

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/256/1003.html>

می‌گشاید.»^۱

«ابوعثمان، از جابر، از ابوجعفر برای ما حدیث گفت: وقتی کلمات آنان دچار اختلاف شد و «شاخ ذوالشفا (شاخ هلال)» طلوع کند دیری نمی‌گذرد که ابقع (سیاه و سفید) در مصر ظهور می‌کند و با مردم می‌جنگند تا به ارم می‌رسند. سپس «مشوه» (فرد دارای کجی) علیه او شورش می‌کند و میان این دو نبرد سختی درمی‌گیرد. سپس سفیانی ملعون ظهور می‌کند، و همگی با آن دو ظهور می‌کنند. پیش از آن، دوازده پرچم شناخته‌شده در کوفه ظهور می‌کند؛ و در کوفه مردی از فرزندان حسین می‌آید که به سوی پدرش دعوت می‌کند. سپس سفیانی سپاهیان را [به نقاط مختلف] گسیل می‌دارد.»^۲

دوم: فهم نادرست این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره مهدی: اسمش شبیه اسم من است، و اسم پدرش اسم پدرم است

همان طور که قبلاً گفته شد این همان دیدگاهی است که ابن تیمیّه سرلوحه کار خود قرار داده و گفته است اسم مهدی، محمد بن عبدالله است. حال اگر سخن آنان کامل باشد باید هر ادعاکننده‌ای که اسم دیگری داشته باشد رد شود؛ ولی سخن آنان از جهاتی نارساست. درست این است که بگوییم پنهان کردن اسم با واژه‌هایی که معنای شبیه‌بودن را می‌رسانند به‌جای تصریح به آن به دلایل سه‌گانه زیر بوده است:

۱. ترس از جان مهدی (علیه السلام).
۲. رسواکردن ادعای این جایگاه توسط افراد باطل و آشکارکردن جهل و نادانی مدعیان علم.
۳. از باب عقوبت یا امتحانی که با سرنوشت انسان در این زمین همراه است.

۱ - فتن المروری، حدیث شماره ۱۱۰۱.

۲ - فتن المروری، حدیث شماره ۸۲۶.

اما نارسایی‌های سخنان آنان:

اول: فرمایش حضرت (علیه السلام) «بواطی» به معنای «مشابه» است، و مشابهت با تطابق فرق می‌کند. به همین دلیل اسم مهدی نمی‌تواند محمد بن عبدالله باشد.

برای روشن تر شدن معنا عرض می‌کنم: «مشابهت» نهایت قرابت و نزدیکی با چیز دیگری است؛ البته با حفظ تفاوتی که اگر از بین برود این دو چیز با یکدیگر مطابقت پیدا می‌کنند؛ همان طور که می‌گوییم «وطأ الرجل الارض» یعنی قدمش را روی زمین گذاشت؛ در نتیجه امکان ندارد بیشتر به آن نزدیک شود مگر اینکه خصوصیاتش تغییر کند و با زمین یکی شود، مثل وضعیت میت که بدنش متلاشی می‌شود، و با بازگشت بدنش به خاک، بدنش با خاک یکی می‌شود.

با توجه به مطالب گفته شده (که برای رد کردن گفته‌شان که اسم مهدی، محمد بن عبدالله است کافی است) می‌توانیم بگوییم: اسم مهدی، احمد است؛ زیرا نزدیک‌ترین اسم به اسم محمد (علیه السلام) است، و همین طور با قرینه تصریح ایشان (علیه السلام) به این اسم در احادیث دیگر با این فرمایش: «اسمش اسم من است.»

اما این فرمایش «اسم پدرش شبیه اسم پدرم است» اگر بر منوال مطالب قبلی حرکت کنیم به چیزی دست نمی‌یابیم که به ما امکان بدهد بگوییم اسم پدرش، عبدالرحمان یا عبدالحق یا ... بوده باشد. این به نادانی افکندن برخلاف خواست و اراده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این تعریف است؛ بنابراین ما به قرینه‌ای نیاز داریم که ما را به سوی «این اسم مشابه» راهنمایی کند؛ و بهترین قرینه برای شناسایی، حدیث «فرزند دو ذبیح، عبدالله و اسماعیل» است.^۱

۱ - وقتی مردی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد و عرض کرد: آرزوی دیدن فرزندان اسماعیل را دارم. ایشان فرمود: بر تو باد به حسن و حسین. راوی: عبدالله بن عمر، محدث: هبشی، منبع: مجمع الزوائد، صفحه یا شماره: ۱۸۸/۹، خلاصه حکم محدث: رجالش ثقه هستند.

به این ترتیب می‌توانیم بگوییم اسم مهدی، احمد بن اسماعیل،^۱ و بر مصداقی که ما

۱ - در خبر آمده است: نزد معاویه بن ابوسفیان بودیم که ذبیح را یاد کردند و اینکه اسماعیل است یا اسحاق؟ گفت: از فرد آگاهی سؤال کردید. نزد رسول خدا ﷺ بودیم و مردی به حضور ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، ای فرزند دو ذبیح! از آنچه خداوند به تو داده است برابریم بشمار. رسول خدا ﷺ خندید. به او گفته شد: ای امیرالمؤمنین، این دو ذبیح چه کسانی هستند؟ گفت: وقتی به عبدالمطلب دستور حفر زمزم داده شد برای خدا نذر کرد اگر خداوند کارش را آسان کند قطعاً یکی از فرزندانش را ذبح (قربانی) کند. می‌گوید: تیر قرعه به اسم عبدالله افتاد. دایه‌هایش او را بازداشتند و به او گفتند: صد شتر را فدیة فرزندان کن. عبدالمطلب نیز صد شتر را فدیة او کرد. اسماعیل نیز دومین ذبیح است. صحیح است که بیابان‌گردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای فرزند دو ذبیح! ایشان تیسیم کرد و آن را انکار نکرد.

محدث: زرقانی، منبع: مختصر المقاصد، صفحه یا شماره: ۱۱، خلاصه حکم محدث: صحیح است که بیابان‌گردی به پیامبر ﷺ عرض کرد: ای فرزند دو ذبیح! ایشان تیسیم کرد و آن را انکار نکرد.

اما درباره اینکه عبارت «من فرزند دو ذبیح هستم» در آن نیامده است، عرض می‌کنم: «از ابن عباس روایت شده است که منظور از او [آن ذبیح] اسماعیل (علیه السلام) بوده است. راوی: ابن عباس، محدث: ابن کثیر، منبع: بدایة و النهاية، صفحه یا شماره ۱۵۰/۱، خلاصه حکم محدث: صحیح.»

و به کسی که گفته است «ذبیح، اسحاق بوده است» توجهی نمی‌شود. در خبر آمده است: «ذبیح، اسحاق است. راوی: احنف بن قیس، محدث: یحیی بن معین، منبع: سؤالات ابن الجنید، صفحه یا شماره: ۱۷۷، خلاصه حکم محدث: از دو طریق روایت شده است. هر کدام باشد به آن توجهی نمی‌شود؛ گویا همه این دو طریق را تضعیف کرده‌اند.»

به‌علاوه اتفاقات پس از مهدی (علیه السلام) به اسم اسماعیل ارتباط دارد؛ یعنی پدر مهدی؛ و پنهان نیست که منظور از وی، همان اسماعیل نبی (علیه السلام) نیست. در خبر، در «فتن المروزی شماره ۷۱۱» آمده است: عبدالله بن مروان، از ارطاة بن منذر، از تبع، از کعب به ما حدیث گفت: «وقتی بربرها خروج کردند و به مصر رسیدند، میانشان دو واقعه اتفاق می‌افتد: واقعه‌ای در مصر، و واقعه‌ای در فلسطین. آن‌ها در این گهرودار هستند تا به حُمص می‌رسند. وای بر حُمص از آنان. در آنجا به مدت چهل روز برف شدیدی به آنان می‌رسد و نزدیک است آنان را هلاک کند. سپس آن را فتح می‌کنند و واردش می‌شوند. سپس از مابین درب غربی تا پلی که وسط بازار است از آنجا خارج می‌شوند و سپس از آنجا کوچ می‌کنند و بعد در دریاچه فامیه یا یک فرسخی آن فرود می‌آیند. مردم علیه آنان خروج می‌کنند و آنان را به قتل می‌رسانند. رهبر آنان مردی از فرزندان اسماعیل است. آن‌ها در شهری کشته می‌شوند که به آن «ام‌العرب» گفته می‌شود. سپس یک شورش، شورش می‌کند؛ او آزاده را می‌کشد، و فرزندان را به اسارت می‌برد، و شکم زنان را می‌درد، و این جماعت را دو بار شکست می‌دهد و سپس به هلاکت می‌رسد. زنی از قریش ذبح می‌شود، و در آنجا شکم زنان بنی‌هاشم دریده می‌شوند.» پایان.

در خبری نیز ذکر اسماعیل و مهدی دوم در «فتن المروزی، شماره ۱۸۱۱» آمده است. یحیی بن سعید عصار، از سلیمان بن عیسی -که در «فتن» علامه بوده است- به ما گفت: به من رسیده است که مهدی چهارده سال در بیت المقدس می‌ماند و سپس می‌میرد. پس از وی، شخص شریف‌الذکری از قوم تبع که به او منصور گفته می‌شود در بیت المقدس، ۲۱ سال می‌ماند، که پانزده سالش عدالت، و سه سالش ظلم و ستم است، و سه سال از آن، محروم شدن از اموال است؛ به طوری که به هیچ‌کسی درهمی داده نمی‌شود. اهل ذمه را بین جنگجویانش تقسیم می‌کند و اوست که موالی را در زرقای اعماق باقی می‌گذارد و اوست

که همان طور که گاو رم کرده لگدمال می‌کند. فرزندان اسماعیل را لگدمال می‌کند. او کسی است که یکی از موالی علیه‌اش خروج می‌کند که اسمش اسم پیامبر، و کنیه‌اش کنیه پیامبر است. از اعماق به سوی او حرکت می‌کند تا اینکه در اریحا با منصور دیدار می‌کند، و با او می‌جنگد و او را می‌کشد. سپس آن مولا پادشاهی می‌کند و فرزندان قحطان و فرزندان اسماعیل را به دو شهر که گنج عرب هستند یعنی مدینه و صنعا تبعید می‌کند. او کسی است که ترک و روم در برابرش خروج می‌کنند تا اینکه از عمق انطاکیه تا کوه کربل در فلسطین در مرز شهر عکا را تصرف می‌کنند. این مولا سه سال حکومت می‌کند و سپس کشته می‌شود. سپس بعد از آن، مهدی دوم حکومت می‌کند. او همان کسی است که با روم می‌جنگد و آنان را شکست می‌دهد و قسطنطنیه را فتح می‌کند، و در آنجا سه سال و چهار ماه و ده روز اقامت می‌کند. سپس عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود می‌آید و حکومت را به او می‌دهد.» پایان.

منصور آمده در این روایت، همان مهدی منصور نیست؛ بلکه لقبی است که فرد غصب‌کننده، آن را به خودش داده است تا مردم را درباره حقانیت خودش برای خلافت دچار توهم کند. با توجه به مجموع روایات، او همان «قحطانی» است. در فتن المروزی، خبر شماره ۱۲۱۴ آمده است: حکم بن نافع، از جراح، از اطرافه، به ما گفت: به من رسیده است که مهدی چهل سال زندگی می‌کند و سپس با سلاح کشته می‌شود. سپس مردی از قحطان که گوش‌های سوراخ‌شده دارد به سیره مهدی خروج می‌کند و چهل سال باقی است تا با سلاح به قتل می‌رسد. سپس مردی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) -مهدی- با رفتاری نیکو خروج می‌کند، و شهر قیصر را فتح می‌کند و او آخرین امیر امت محمد (صلی الله علیه و آله) است. سپس در زمان او دجال خروج می‌کند و عیسی بن مریم (علیه السلام) در زمان او فرود می‌آید.» پایان.

و احتمال دارد او مخزومی باشد؛ زیرا او در خبر دیگری در فتن مروزی آمده است؛ و احتمال شباهت بسیار مخزومی با قحطانی دور از ذهن نیست.

۱۱۳۶- عبدالله بن مروان به ما گفت: از سعید بن یزید تنوخی، از زهری، گفت: مهدی می‌میرد. پس از او مردم در فتنه‌ای گرفتار می‌شوند. مردی از بنی مخزوم به سوی آنان می‌آید و با او بیعت می‌شود، و او زمانی می‌ماند. سپس رزق و روزی بازداشته می‌شود و کسی را نمی‌یابد که آن را تغییر دهد. سپس عطا و بخشش بازداشته می‌شود و کسی را نمی‌یابد که آن را تغییر دهد. او در بیت المقدس فرود می‌آید. او و یارانش مانند گوساله‌های تربیت‌شده‌اند، و زنانشان موهایی طلایی و لباس‌هایی بر تن دارند که آن‌ها را نمی‌پوشاند؛ و کسی را نمی‌یابد که آن را تغییر دهد. به مردم یمن فرمان خروج قضاعه و محج و همدان و حمیر و ازد و غسان و همه کسانی را می‌دهد که گفته می‌شود از مردم یمن هستند. آنان را به راه می‌اندازد تا به دره‌های فلسطین می‌رسند؛ و جدیس و لخم و جذام و مردم خشمگین از آن کوه‌ها یا غذا و نوشیدنی- به سوی آنان بازمی‌گردند تا یاورشان باشند؛ همان طور که یوسف یاور برادرانش بود. ناگاه مُنادی از آسمان -که نه انسانی است و نه جن- ندا می‌دهد که با فلائی بیعت کنید، و پس از این هجرت، به گذشتگانان بازنگردید. آن‌ها نگاه می‌کنند ولی آن مرد را نمی‌شناسند. سپس سه [مرتبه] صدا می‌زند. سپس با منصور بیعت می‌شود. سپس ده گروه به سوی مخزومی گسیل می‌دارد. نه گروه کشته می‌شوند و یکی بازمی‌گردد. سپس پنج گروه می‌فرستد، و چهار گروه کشته می‌شوند و یکی بازمی‌گردد. سپس سه گروه می‌فرستد، و دو گروه کشته می‌شوند و یکی بازمی‌گردد. سپس به سوی او حرکت می‌کند و خداوند او را در این کار یاری می‌دهد؛ و خداوند او و افرادی را که با او هستند می‌کشد، و فقط آن رانده‌شده‌هایی می‌یابد. هر قریشی را پیدا می‌کند می‌کشد. به دنبال او می‌گردد زیرا او قریشی است، ولی او را نمی‌یابد؛ همان طور که امروز در جست‌وجوی مردی از جرهم هستند ولی او را نمی‌یابند. این چنین قریش کشته می‌شوند، و پس از آن دیگر وجود ندارند.» پایان.

بنده عرض می‌کنم: بلکه شباهت بسیار هاشمی با آن‌ها دور از ذهن نیست.

۱۱۹۰ - ابومغیره به ما گفت: ابن عیاش به ما گفت: از مشیخه، از کعب، گفت: پس از مهدی، خلیفه‌ای از اهل یمن از قحطان است که برادر دینی مهدی است [و] به عمل او عمل می‌کند. او کسی است که شهر روم را فتح می‌کند و به غنایمیش می‌رسد. کعب گفت: مردی از بنی‌هاشم والی مردم در بیت‌المقدس می‌شود. او سنت‌هایی را که شناخته شده بود از بین می‌برد و سنت‌هایی را که نبوده است ایجاد می‌کند؛ تا آنجا که هیچ عالمی یافت نمی‌شود که حتی یک حدیث بیان کند. خسف (فرورفتن در زمین) و مسخ در زمان اوست؛ و اسلام همان طور که غریبانه آغاز شد غریبانه بازمی‌گردد. کسی که در آن روز به دینش تمسک می‌جوید همچون کسی است که آخگر آتشی در دست دارد، و همچون کسی است که در شب تاریک بر شاخه خاردار دست می‌کشد. او دخترش را با شُرطه‌ها (پاسبان‌ها) در بازارها می‌فرستد. او لباس‌هایی از طلا دارد که نه از جلو و نه از پشت او را نمی‌پوشاند. اگر مردی در آن زمان سخنی بگوید گردش زده می‌شود. پایان.

بنده عرض می‌کنم: بلکه در خبری آمده است او از اهل بیت مهدی است؛ و دور از ذهن نیست که همه آن‌ها بسیار شبیه یکدیگر هستند، یا در یک زمان در مکان‌های مختلف هستند.

در فتن مروزی، حدیث شماره ۱۱۳۵ آمده است: ولید بن مسلم، از کسی که به او گفت، از کعب به ما خبر داد: مهدی می‌میرد. بعد از او مردی از اهل بیتش والی مردم می‌شود که هم خیر و هم شر در اوست؛ و شر او بیشتر از خیرش است. او مردم را خشمگین می‌کند. آنان را پس از جمع شدن، به تفرقه فرامی‌خواند. او زمان چندانی نمی‌ماند. مردی از خاندانش علیه او شورش می‌کند و او را می‌کُشد. و مردم پس از او جنگ شدیدی می‌کنند. باقی‌ماندن کسی که او را کشته است پس از او - اندک است. سپس می‌میرد. سپس مردی از مصر از شرق - والی آنان می‌شود. او مردم را کافر می‌کند و آنان را از دینشان بیرون می‌برد. او با مردم یمن در بین‌النهرین جنگ شدیدی می‌کند، و خداوند او و افرادی را که با او هستند شکست می‌دهد. پایان.

در سایت رسمی شیخ «محمد حمود نجدی» تحت عنوان «ذبیح همان اسماعیل است» آمده است:

پرسش: شنیده‌ایم درست این است که ذبیح، اسحاق (علیه السلام) بوده است، نه آن‌گونه که مشهور است. اسماعیل (علیه السلام)؟

پاسخ: این گفته باطل و نادرست است، و شواهد قرآنی و سنت نبوی به آن دلالت ندارد، و برخلاف نظر محققین اهل علم است. امام ابن‌قیم در «زاد، ج ۱، ص ۷۱» گفته است: طبق نظر صحیح از نظر علمای صحابه و تابعین و پس از آنان، شخص ذبیح، اسماعیل بوده است؛ اما اینکه گفته شود اسحاق، ذبیح بوده است با بیش از بیست دلیل باطل می‌شود. از ابن تیمیه شنیدم می‌گفت: این نظر از اهل کتاب گرفته شده است؛ با اینکه با توجه به متن کتابشان، باطل است؛ زیرا در آن آمده است: خداوند به ابراهیم دستور داد فرزند اولش را ذبیح کند؛ و در لفظی آمده است تنها [فرزندش]. اهل کتاب و مسلمانان شک ندارند که فرزند اول او اسماعیل بوده است. آنچه صاحبان این نظر را فریب داده است عبارتی از متن توراتی است که در دستشان است؛ اینکه: فرزندان اسحاق را ذبیح کن! می‌گوید: این متنی اضافه شده، حاصل تحریف و دروغ‌پردازی آنان است؛ زیرا با این گفته تناقض دارد: نخستین فرزند اول - که یگانه فرزند نیز هست - را ذبیح کن. ولی یهودیان به فرزندان اسماعیل به‌خاطر این شرافت حسادت ورزیدند و دوست داشتند ذبیح از آن آنان باشد، و آن را به خودشان - نه اعراب - نسبت دهند؛ ولی خداوند ابا دارد جز اینکه فضیلت خود را برای اهلش قرار دهد. چگونه جایز است گفته شود ذبیح، اسحاق بوده است، در حالی که خداوند متعال او را به

درصد آن هستیم منطبق است. اگر طرف مقابل در برابر این ادعا تسلیم نشود رد این ادعا را از او نمی‌پذیریم؛ طبق این حدیث «اسم او شبیه اسم من، و اسم پدرش اسم پدرم است» و آنچه خواهد آمد؛ به علاوه سستی عقیده‌ای که میان «مطابقت» و «مشابهت» تمایزی قائل نمی‌شود روشن است.

دوم: احادیث با لفظ «اسم او اسم من است، یا اسم او مشابه اسم من است» بدون افزونه «اسم پدرش مشابه اسم پدرم است» بسیار هستند، و این حدیث حتی در «سنن ابوداود، ص ۱۰۷، حدیث ۴۲۸۲» آمده، که در جایگاه این بحث بسیار قابل توجه است:

«مسدد به ما گفت که عمر بن عبید به آنان گفت: متن حدیث... و محمد بن علاء به ما گفت: ابوبکر یعنی ابن عیاش به ما گفت: متن حدیث... مسدده ما گفت: یحیی، از سفیان حبه ما گفت: و احمد بن ابراهیم به ما گفت: عبیدالله بن موسی به ما گفت: زانده به ما گفت: متن حدیث... و احمد بن ابراهیم به ما گفت: عبیدالله بن موسی، از فطر معنای همه یکی است. از عاصم، از زر، از عبدالله، از پیامبر ﷺ نقل کرده است، فرمود: اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد زانده در حدیث خود گفته است. قطعاً خداوند آن را روز را طولانی می‌کند. سپس اتفاق نظر دارند. تا اینکه در آن روز مردی از من یا از

مادر اسحاق، و سپس به فرزند اسحاق، یعقوب بشارت داده است. خداوند متعال از [قول] فرشتگان فرموده است وقتی آنان نزد ابراهیم آمدند تا به او بشارت بدهند: ﴿لَا تَخَفْ إِنَّا أَوْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ * وَأَمْرُهُمْ قَائِمَةٌ فَضَحَكْتُ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ﴾ (هود، ۷۰ و ۷۱) (مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم * و زن او که ایستاده بود، خندید. پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب بشارت دادیم). محال است به او بشارت دهد فرزندی دارد، سپس دستور دهد او را ذبح کند... علامه آلبنی در کتاب خود «ضعیفه» تحت عنوان «ذبیح، اسحاق است» پس از بیان ضعف آن از نظر علما عقلی و ذهبی و قسطانی و دیگران گفته است: و در طریق‌های آن ضعف و اضطراب وجود دارد، و احتمال دارد از اسرائیلیات بوده باشد؛ بلکه همان طور که گفته شد این احتمال، غالب آن است و همه ما را بازمی‌دارد از اینکه بگوئیم این متون یکدیگر را تأیید می‌کنند؛ به خصوص اینکه به نظر محققین علما مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه، ابن قیم، ابن کثیر، و دیگران- نظر صحیح درباره ذبیح این است که او اسماعیل (علیه السلام) بوده است... سپس بخشی از سخن قبلی ابن قیم را بیان می‌کند. پایان.

اهل بیت را برمی‌انگیزد که اسمش شبیه اسم من است و اسم پدرش اسم پدرم است. فطر در حدیث افزوده است- و زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می‌کند. در حدیث سفیان گفت- دنیا [از بین] نمی‌رود یا به پایان نمی‌رسد تا اینکه مردی از اهل بیت پادشاه عرب شود که اسمش شبیه اسم من است. ابوداود لفظ عمر، و ابوبکر در معنای سفیان گفته است.»

سوم: ضعف سندی حدیث به واسطه:

«عاصم بن بهدله» که همان «ابوالنجد اسدی» مولایشان «کوفی ابوبکر مقری» است... ابن سعد گفته است: او ثقه بود، ولی اشتباهات کلامی بسیاری داشت ... یعقوب بن سفیان درباره حدیث او گفته است: اضطراب دارد، و ثقه است. ابن ابی حاتم، از پدرش صالح گفته است ... گفت: از ابوزرعه درباره او پرسیدم و گفت: ثقه است. گفت: پدرم او را ذکر کرد و گفت: او از نظر من صادق نیکوسخن است، و شایسته نیست گفته شود او ثقه است ولی حافظ نیست. ابن علیّه درباره وی گفته است: هرکس اسمش عاصم است حافظ خوبی نبوده است. نسایی گفته است: اشکالی در او نیست. ابن خراش گفته است: در حدیث، ناشناخته است. عقیلی گفته است: اشکالش فقط حافظه بدش است. دارقطنی گفته است: در حفظ کردنش اشکال است ... دو شیخ به همراه کسان دیگر از او نقل کرده‌اند. گفتیم: ابوعوانه در صحیح خود گفته است: مسلم از او فقط حدیث ابی بن کعب در شب قدر را آورده است. ابوبکر بزاز گفته است: او حافظ نیست، و هیچ‌کسی را نمی‌شناسیم که حدیث او را به‌خاطر آن رها کرده باشد. او مشهور است. ابن قانع گفته است: حماد بن سلمه گفته است: عاصم در اواخر عمرش دچار اختلال شده بود. ابن حبان او را در میان افراد ثقه ذکر کرده است. عجلی گفته است: او عثمانی بود. ابن شاهین گفته است: در بین افراد ثقه بود. ابن معین گفته است: ثقه است، و اشکالی در او نیست و از افراد مشابه اعمش است. آجری گفته است: از ابوداود درباره عاصم و

عمرو بن مره پرسیدم، گفت: عمرو بالاتر از اوست.»^۱

احمد بن حنبل گفته است:

«عبدالرحمان بن مهدی به من گفت: از سفیان، درباره حدیث عاصم یعنی ابوالنجد- در المرتدة پرسیدم. گفت: اما اینکه ثقه باشد، خیر.»^۲

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» گفته است:

«عاصم بن ابوالنجد ... می‌گویم: عاصم در قرائت ثبت بود، و در حدیث، راست‌گو. ابوزرعه و جماعتی او را تصدیق کرده‌اند. ابوحاتم گفته است: او در محل صدق است. دارقطنی گفته است: حفظ‌کردنش اشکال داشت؛ یعنی در حدیث، نه در حروف. همیشه و در هر زمان، یک عالم می‌تواند در یک فن امام باشد ولی در فن‌هایی ناتوانی‌هایی داشته باشد. دوستش حفص بن سلیمان نیز در قرائت ثبت بود، ولی در حدیث توهماتی داشت؛ اما برخلاف او اعمش، در حدیث ثابت بود و در حروف مشکلات زبانی داشت ... نسایی گفته است: عاصم، حافظ نبود.»^۳

در باره وی گفته شده است:

«عقیلی گفته است: مشکل او فقط حافظه بد بود.»^۴

«یحیی قطان گفته است: هرکسی را که دیدم اسمش عاصم است حفظ‌کردن خوبی

نداشت.»^۵

ابن حجر درباره وی گفته است:

۱ - تهذیب التهذیب، ابن حجر، حرف العین المهملة من اسمه عاصم: ج ۳ ص ۹۰.

۲ - کتاب العلل: ج ۳ ص ۷۳.

۳ - سیر اعلام النبلاء، ذهبی: ج ۶ ص ۷۹.

۴ - کتاب تاریخ دمشق، ابن عساکر: ج ۲۷ ص ۱۵۰.

۵ - میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ذهبی: ج ۴ ص ۱۳.

«راست گو بود؛ ولی توهماتی داشت!»^۱

در کتاب‌های رجال آمده است:

«یحیی به من گفت: از شعبه شنیدم که می‌گفت: عاصم یعنی ابن ابی‌النجدود به ما

حدیث می‌گفت، و چیزهایی از خودش در آن بود.»^۲

حافظ بن رجب گفته است:

«از جمله کسانی که حدیثشان اضطراب دارد، سماک و عاصم بن بهدله هستند.»^۳

مبارکفوری گفته است:

«او "ابن ابی‌النجدود کوفی" یکی از قاریان هفت‌گانه است. در قرائت، ثبت است، ولی

در حدیث، ثبت نیست!»^۴

بنده عرض می‌کنم: سخن ابی‌حاتم تقدیم شد:

«و ابی‌عاصم بن ابی‌النجدود را ذکر کرده و گفته است: جایگاه او از نظر من، جایگاه

صدق و راستی و سخن شایسته است، ولی با این وجود حافظ نیست.»

در نتیجه آنچه ابوحاتم در «جرح و التعديل: ج ۲ ص ۳۷» گفته است بر او منطبق

می‌شود:

«اگر گفته شود او راست‌گوست یا در جایگاه صدق و راستی است، این اشکالی ندارد.

او از جمله کسانی است که حدیثش نوشته می‌شود و در آن دقت می‌شود؛ و این در جایگاه

۱ - کتاب تقریب التهذیب، ابن حجر: ج ۱ ص ۴۵۵.

۲ - کتاب العلل و معرفة الرجال، احمد بن حنبل: ج ۳ ص ۲۲۷؛ و ذهبی، میزان الاعتدال فی نقد الرجال: ج ۴ ص ۱۳.

۳ - در شرح علل الترمذی: ج ۱ ص ۱۴۱، تحقیق دکتر نورالدین عتر، چاپ دارالعتاء؛ همچنین ص ۴۲۳ از ج ۱ تحقیق دکتر همام عبدالرحیم سعید، چاپ کتابخانه رشد.

۴ - تحفة الاخوذی فی تفسیر سنن الترمذی، محمد مبارکفوری، در تحقیقش درباره سند حدیث شماره ۳۹۶ از سنن الترمذی؛ و ابن ابی‌النجدود را در سند آن ذکر کرده است.

دوم قرار دارد. اگر گفته شود او شیخ است، این در جایگاه سوم قرار می‌گیرد که حدیث او نوشته و در آن دقت می‌شود، ولی پایین‌تر از جایگاه دوم است؛ و اگر گفته شود از نظر حدیث شایسته است، حدیث او به‌خاطر اعتبار نوشته می‌شود.»

این حدیث با این لفظ آمده است:

«از تمیم الداری نقل شده است، گفت: به رسول خدا عرض کردم در روم هیچ شهری را مثل شهری که به آن انطاکیه می‌گویند ندیدم و شهری را پرباران‌تر از آن ندیدم. پیامبر ﷺ فرمود: بله، به این دلیل است که در آنجا در یکی از غارهایش تورات و عصای موسی و سنگ‌های الواح و تخت سلیمان بن داوود قرار دارد. هر ابری که از هر سویی به آنجا می‌رود برکتی را که در خود دارد در آن سرزمین فرود می‌آورد. روزها و شب‌ها [از بین] نمی‌روند تا اینکه مردی از عترتم در آنجا سکونت می‌کند که اسمش اسم من است و اسم پدرش اسم پدرم است. اخلاق او شبیه اخلاق من و سیمای او شبیه سیمای من است. او زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می‌کند.»

ابن حبان درباره آن گفته است: در آن «عبدالله بن سری» هست که از «ابن عمران جونی» مطالبی عجیب روایت می‌کند که بیان آن‌ها در کتاب‌ها حلال نیست، مگر به عنوان اطلاع‌رسانی درباره وضعیت وی برای کسانی که او را نمی‌شناسند.^۱

ابن جوزی آن را در «موضوعات ابن جوزی» در صفحه یا شماره ۳۲۲/۲ آورده است.

آلبانی درباره وی چنین حکم کرده است: «واقعاً منکر و ناشناخته است.»^۲

و ذهبی در «میزان الاعتدال» صفحه یا شماره ۴۲۷/۲ چنین گفته است: در آن عبدالله بن سری مدائی است که مجهول است.

۱ - مجروحین، صفحه یا شماره ۵۲۸ / ۱.

۲ - سلسلة الضعيفة، صفحه یا شماره ۶۴۹۲.

این حدیث با سند ضعیف دیگری هم روایت شده است:

«روزها و شبها [از بین] نمی‌رود تا اینکه مردی از اهل بیتم پادشاهی کند که اسمش شبیه اسم من است و اسم پدرش اسم پدرم است؛ و آن را همان طور که از ظلم ستم پر شده است از عدالت پر می‌کند.»^۱

در خبر ضعیف دیگری آمده است:

«مردی که اسمش اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من است امر این امت را مردی برعهده می‌گیرد.»^{۳،۲}

در خبر ضعیف دیگر آمده است:

«قطعاً زمین از ظلم و ستم پر می‌شود. وقتی از ظلم و ستم پر شد خداوند مردی از مرا برمی‌انگیزد که اسمش اسم من است و اسم پدرش اسم پدرم است. او زمین را همان

۱ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: ابن قیسرانی، منبع: ذخیره الحفاظ، صفحه یا شماره: ۲۶۴۰/۵، خلاصه حکم محدث: در آن عبدالله بن عبدالقدوس هست که جایگاهی در حدیث ندارد.

۲ - راوی: عبدالله بن مسعود، محدث: ابن قیسرانی، منبع: ذخیره الحفاظ، صفحه یا شماره ۲۸۰۲/۵، خلاصه حکم محدث: چه بسا در افراد ابوبکر بن عیاش شمرده شود.

۳ - در سیر اعلام النبلاء، ابوبکر بن عیاش (خ ع) ابن سالم اسدی مولایشان کوفی حنات بالنون ... درباره اسمش نظراتی هست، که مشهورترین آن «شعبه» است؛ زیرا ابوهاشم رفاعی و حسین بن عبدالاول درباره اسمش از او پرسیدند و او گفت: شعبه است. و یحیی بن آدم و دیگران درباره اسمش پرسیدند و او گفت: اسمم، کنیه‌ام است. ولی نسایی گفته است: اسمش محمد است. و گفته شده اسمش مطرف است. و گفته شده رؤبه است، و گفته شده عتیق؛ و گفته شده سالم؛ و گفته شده احمد و عنتره و قاسم و حسین و عطاء و حماد و عبدالله... یحیی بن معین گفته است: نقه است. و چند نفر گفته‌اند: راست گوشت ولی توهماتی دارد. احمد گفته است: «یحیی بن سعید» به «ابوبکر» توجهی نمی‌کرد، و وقتی نزد او ذکرش به میان می‌آمد رنگ صورتش تغییر می‌کرد. مهناز بن یحیی، از احمد بن حنبل نقل کرده است، گفت: ابوبکر بسیار اشتباه می‌کرد، ولی در کتاب‌هایش اشتباهی نیست. علی بن مدینی گفته است: از یحیی بن قطان شنیدم که می‌گفت: اگر ابوبکر بن عیاش در برابرم بود هیچ مسئله‌ای از او نمی‌پرسیدم. سپس گفت: اسرائیل بالاتر از اوست. محمد بن عبدالله بن نمیر گفته است: ابوبکر از نظر اعمش و دیگران ضعیف است. عثمان دارمی گفته است: ابوبکر و برادرش حسن این چنین نیستند.

طور که از ظلم و ستم بر شده است از عدل و داد پر می‌کند؛ و زمین چیزی از بارانش را باز نمی‌دارد، و زمین چیزی از رویدنی‌هایش را باز نمی‌دارد. او در میان شما هفت یا هشت [سال] می‌ماند، و شاید بیشتر، نه [سال] بماند.»^۱

با وجود ضعف این احادیث می‌بینیم «بن‌باز» حدیثی به همان معنا را به دروغ می‌گوید و به صحت آن حکم می‌کند، و حتی به ثبوت آن از پیامبر ﷺ حکم کرده است:

«مهدی در آخرالزمان اسمش مشابه اسم نبی ﷺ است و اسم پدرش اسم پدر پیامبر ﷺ است.»^۲

متن سخن «بن‌باز» از سایت رسمی‌اش:

«... از ایشان ﷺ مطلبی ثابت شده است که دلالت دارد بر اینکه فردی هست که در آخرالزمان به او مهدی می‌گویند. اسم او موافق اسم پیامبر ﷺ است و اسم پدرش اسم

۱ - راوی: قره بن ایاس مزنی، محدث: هیشمی، منبع: مجمع‌الزوائد، صفحه یا شماره ۳۱۷/۷، خلاصه حکم محدث: در سند آن داوود بن مجبر بن قحذم از پدرش هستند، که هر دو ضعیف هستند. راوی: قره بن ایاس مزنی، محدث: سیوطی، منبع: جامع‌الصغیر، صفحه یا شماره ۷۲۲۸، خلاصه حکم محدث: ضعیف.

راوی: قره، محدث: عقیلی، منبع: ضعفاء‌الکبیر، صفحه یا شماره ۲۵۹/۴، خلاصه حکم محدث: [در آن] محبره بن قحذم، از پدرش قحذم بن سلمان است. در حدیث هر دو نفر توهم و اشتباه است. راوی: قره بن ایاس مزنی، محدث: ابن حجر عسقلانی، منبع: مختصر‌البرزاز، صفحه یا شماره ۱۸۰/۲، خلاصه حکم محدث: [در آن] داوود است که بسیار دروغ‌گوست.

راوی: قره بن ایاس مزنی، محدث: ابن فیسرانی، منبع: ذخیره‌الحفاظ، صفحه یا شماره ۱۹۳۴/۴، خلاصه حکم محدث: [در آن] داوود بن محبر است که در حدیث به او توجهی نمی‌شود.

راوی: معاویه بن قره، از پدرش، محدث: ابن عدی، منبع: کامل فی الضعفاء، صفحه یا شماره ۵۷۱/۳، خلاصه حکم محدث: [در آن] داوود بن محبر است که راست‌گوست و اشتباه می‌کرد و بسیار تصحیف می‌کرد.

۲ - محدث: بن‌باز، منبع: فتاوی نور علی‌الدرب ابن‌باز، صفحه یا شماره ۲۸۸/۴، خلاصه حکم محدث: ثابت شده است.

پدر پیامبر ﷺ است؛ یعنی محمد بن عبدالله. اسمش محمد بن عبدالله است...»^۱

چهارم: با وجود تعدد مهدیون در کتاب‌های اهل سنت، آن‌ها باید ثابت کنند اسم اولین مهدی، محمد بن عبدالله است تا در برابر مصداقی که ما در صدش هستیم اعتراض کنند؛ ولی ما برخلاف آن دلیل داریم.

«عبدالله بن مروان، از علاء بن عتبه، از حسن، به ما گفت رسول خدا ﷺ مصیبتی را ذکر کرد که به اهل بیتش می‌رسد؛ تا اینکه خداوند پرچمی سیاه را از مشرق برمی‌انگیزد که هرکس آن را یاری دهد خداوند او را یاری می‌دهد و هرکس آن را یاری ندهد خداوند او را خوار می‌کند. تا اینکه نزد مردی بیایند که اسمش مثل اسم من است. او امر آنان را برعهده می‌گیرد. خداوند او را تأیید می‌کند و او را یاری می‌دهد.»^۲

سخن ایشان ﷺ «مثل اسم من است» برای مشابهت است؛ در نتیجه اسم او، احمد می‌شود.

از جمله اخباری که درباره تعدد مهدیون در کتاب‌های اهل سنت آمده است:

- خبر اول: ابوداود در اخبار المهدی روایت کرده است: عمرو بن عثمان به ما گفت: مروان بن معاویه، از اسماعیل یعنی ابی‌خالد، از پدرش، از جابر بن سمره، به ما گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: این دین همیشه پابرجاست تا اینکه دوازده خلیفه بر شما باشد که امت بر همه‌شان اجتماع می‌کنند. از پیامبر ﷺ سخنی شنیدم که متوجه نشدم. به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: همه آنان از قریش اند.» این مطلب در قبلی نبود: «امت بر همه‌شان اجتماع می‌کنند»؛ در هیچ‌کدام از قبلی‌ها نبود.

۱ - پاسخ بن‌باز به پرسش: نظر شرع درباره ظهور مهدی منتظر در پایان زمان چیست؟

<http://www.binbaz.org.sa/mat/۱۸۱۲۷>

۲. فتن المروزی، حدیث شماره ۹۰۴.

<http://islamport.com/d/۱/aqd/۱/۱۳۷/۳۹۹.html>

- خبر دوم: همچنین ابوداؤد در «اخبار المهدی» روایت کرده است: موسی بن اسماعیل به ما گفت: وهیب، از عامر، از جابر بن سمره، به ما گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: این دین همیشه با دوازده خلیفه عزتمند است. [راوی] می‌گوید: مردم تکبیر گفتند و فریاد زدند. سپس کلمه آهسته‌ای فرمود. به پدرم گفتیم: چه فرمود؟ گفت: همه آنان از قریش‌اند.

ابن فیل به ما گفت: زیاد بن خثیمه به ما گفت: اسود بن سعید همدانی، از جابر بن سمره به ما گفت و افزود: وقتی به منزل خود بازگشت قریش نزد ایشان آمدند و عرض کردند: سپس چه می‌شود؟ فرمود: سپس هرج و مرج می‌شود. «هرج و مرج فقط پس از مهدیون (علیهم السلام) است همان طور که در احادیث دیگر می‌بینیم؛ همچنین برشمردن برخی از خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس [جزو آن‌ها] مردود است؛ زیرا در روایات وارد شده درباره آن‌ها به صراحت آمده آنان پادشاه هستند، نه از خلفا.

«ولید و رشیدین، از ابی لهیعه، از ابی زرعه، از صباح به ما گفت: پس از برعهده گرفتن بنی‌امیه خلافتی نیست تا اینکه مهدی خروج کند.»^۱

«رشیدین بن سعد، از ابن لهیعه، از خالد بن ابی‌عمران، از حذیفه بن یمانی (رضی الله عنه) به ما گفت: [بعد از] عثمان (رضی الله عنه) دوازده پادشاه از بنی‌امیه هستند. به او گفته شد منظور خلفاست؟ گفت: بلکه پادشاه هستند.»^۲

- خبر سوم: حکم بن نافع، از جراح، از ارطاة، به ما گفت: سفیانی به مدت شش ماه همه کسانی را که از او سربچی کنند می‌کشد و آنان را با اره قطعه قطعه می‌کند و در دیگ‌ها می‌پزد. گفت: و در مشارق و مغارب به تعداد خلفایی که پس از رسول خدا ﷺ

۱ - فتن المروزی، حدیث شماره ۲۵۱. <http://islamport.com/d/1/aqd/1/137/397.html>

۲ - منبع قبل: حدیث شماره ۲۲۹.

ذکر شده‌اند در این امت هستند.»^۱

«واو» در اینجا «واو» عطف است. بدیهی است خلفایی که پس از آن بیان شده است بر کسی جز مهدیین منطبق نمی‌شود.

در کتاب دانیال^۲ ذکر مهدیین آمده است که با آنچه در وصیت رسول خدا (ص) آمده است (و اسمشان بیان نشده) موافقت دارد:

«دانیال گفت: به من توضیح نداد که هرکدام از آنان چقدر حکومت می‌کند، و اسم‌هایشان را برابم بیان نکرد؛ ولی فرشته‌ای که این را از خداوند عزوجل به من خبر داد به من گفت: «آن‌ها به‌جای افرادی که پیش از آنان حکومت کردند به‌جای یک سال، دو سال، و به‌جای یک ماه، دو ماه، و به‌جای یک روز، دو روز حکومت می‌کنند.» این مولا سرپرست آنان می‌شود و تا وقتی که باقی است طبق سیرهٔ یارانش -مهدیون- رفتار می‌کند تا اینکه بمیرد.»^۳

در متنی دیگر، علت نام‌نبردن آن‌ها بیان شده است؛ و این هر استدلالی را از سوی آنان برای درخواست اسم مهدیون (علیهم‌السلام) ساقط می‌کند. در انتهای کتاب دانیال (علیه السلام) آمده است:

«دانیال فرمود: تا اینجا وحی خداوند متعال به پایان رسید. به فرشته‌ای که این خبر را به من داد گفتیم: ای فرشته، چرا خداوند اسم سفیانی و اسم فرمانروایانش را بیان کرده

۱ - منبع قبلی، حدیث شماره ۲۲۳.

۲ - کتاب دانیال در فتن المروزی، روایت شماره ۳۷ ذکر شده است: «محمد بن یزید، از ابوخلده، از ابوعالیه به ما گفت: وقتی «تستر» فتح شد در بیت‌المال «هرمزان» مصحفی را بالای سرمیت روی تخت یافتیم. گفت: او دانیال بود. گفت: آن را به نزد عمر بردیم. من اولین عربی بودم که آن را خواندم. آن را به‌سوی کعب فرستاد و او آن را به عربی نسخه‌برداری کرد. در آن اتفاقات و فتنه‌هایی که رخ می‌دهد هست.

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/137/397.html>

۳ - از این کتاب کم نسخه‌برداری شده است؛ و ابن حجر آن را در فتح الباری و حنفی عینی نقل کرده است؛ و آن را فقط در سایت عقیلی در آدرس زیر یافتیم:

<http://oqaili.com/arabic/book/almalameh/index.htm>

است، و همین طور اسم کسانی که در زمان او هستند، و وضعیت تمام آنان را بیان کرده است، ولی این پادشاهانی را که ذکر کرده نام نبرده است، و همین طور فرمانروایان و کینه‌شان را؟ گفت: من از این اطلاع ندارم. دانیال فرمود: از خداوند عزوجل درخواست کردم برایم روشن فرماید چرا این طور است؟ فرشته به سوی من بازگشت و گفت: خداوند تبارک و تعالی به تو می‌فرماید: پادشاهانی هستند که به جهت حسادت به آنان، برایشان مکر و حيله می‌کنند. اگر اسم یکی از آن پادشاهان بیان شود و اسم و خصوصیاتش شناخته شود یکی از حسودان از اهل بیت خودش یا از دشمنانش به او حسد خواهد ورزید، و به کشتن او اقدام خواهد کرد. اسم همه آنان را برای اهل بیت هر کدام از آنان که امید است پس از او حکومت کنند پنهان کردم. کسی از خاندان یا از دشمنانش که می‌خواهد برای او مکر و حيله کند اگر اسم و خصوصیاتش را بداند مکر می‌کند و اگر این را نداند مکری برایش نمی‌کند. خداوند به بندگانش لطیف است؛ زیرا بخشنده مهربان است؛ آنچه را بخواهد به انجام می‌رساند، و بر هر چیزی تواناست.»

پنجم: وصیت رسول خدا ﷺ که تصریح کرده است اسم مهدی اول، احمد است. رسول خدا ﷺ در شبی که وفات کرد به علی (علیه السلام) فرمود: «ای ابوالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن. رسول خدا ﷺ وصیتش را املا کرد تا به اینجا رسید و فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام هستند و پس از آنان دوازده مهدی؛ و تو ای علی، اولین دوازده امام هستی - حدیث ادامه دارد تا اینکه فرمود: - وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش اولین مهدیین تسلیم کند، که سه اسم دارد: اسمی مانند اسم من و اسم پدرم که عبدالله و احمد است، و اسم سوم مهدی است؛ و او اولین مؤمنان است.»^۱

به نظر می‌رسد اشکالی وجود داشته باشد؛ یعنی در این سخن ایشان (علیه السلام) در عقد الدرر:

۱ - غیبت طوسی ص ۱۵۰ (عربی)؛ و هیچ وصیت مکتوب دیگری به جز این روایت از رسول خدا ﷺ وجود ندارد؛ پس کسی که آن را رد کند رسول ﷺ را به مخالفت با قرآن متهم می‌کند؛ و هرگز چنین نیست! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَيْتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ﴾ (بر شما مقرر شده است چون یکی از شما را مرگ فرارسد اگر خبری بر جای گذارد وصیت کند).

«آیا آن را برایتان توصیف نکنم؟ به راستی حدود روزگار در ما قسمت شد، و پیمان هایش را از ما گرفت شد، و گواهانش را به سوی ما بازگشت. آگاه باشید، اهل حرم خداوند (عزوجل) فضیلت را برای ما طلب خواهند کرد. هرکس بازگشت ما را بشناسد پس او بیننده ماست. آگاه باشید، او شبیه ترین مخلوقات خداوند (عزوجل) به رسول خدا ﷺ است، و اسمش اسم اوست، و اسم پدرش اسم پدر اوست. او از فرزندان دختر محمد ﷺ از فرزندان حسین است. آگاه باشید، هرکسی به جز او [این امر را] برعهده بگیرد لعنت خداوند بر او.» همان طور که ملاحظه می کنید، مهدی از فرزندان حسین است: «او شبیه ترین مخلوقات خداوند (عزوجل) به رسول خدا ﷺ است، و اسمش اسم اوست، و اسم پدرش اسم پدر اوست.»

پاسخ به این اشکال:

اول: احادیث کتاب های آنان ما را ملزم نمی کند.

دوم: این مهدی که از مکه خروج می کند، بعد از اولین مهیدین است؛ یعنی بعد از کسی که خروجش از مشرق است؛ و علمای اهل سنت به این نکته تصریح کرده اند:

ابن کثیر گفته است:

«منظور این است که آن مهدی ستایش شده که به وجودش در آخر الزمان وعده داده شده است، اصل خروج و ظهور او از ناحیه مشرق است، و در کنار بیت با او بیعت می شود؛ همان طور که متن حدیث به این نکته دلالت دارد. فصلی مجزا درباره «مهدی» اختصاص داده شده است؛ و سپاس و ستایش از آن خداست.»^۱

سیوطی گفته است:

«چهارم: مهدی در مغرب ظهور می کند. پاسخ داده شده که مشهور است ظهور او

۱ - النهایة: ص ۲۶؛ و ابویعلی بیضاوی در حاشیه عرف الوردی سیوطی: ص ۶۲/۱ از او نقل کرده است.

در مکه یا یمن یا عراق است. مغربی‌ها می‌گویند: دجال از ما خروج نمی‌کند، و همین طور یا جوج و مأجوج، و همین طور دیگر فتنه‌ها، و پیامبر ﷺ که فرموده است «فتنه از اینجاست» به سرزمین ما اشاره نکرده است. مشرقی‌ها می‌گویند: این انحرافی از تقریر فضائل با کنایه‌زدن با عیب‌هاست. اگر وضعیت این چنین باشد، همین برای شما کفایت می‌کند که خورشید که نشانه روز است، و بدانید نزد شما غروب می‌کند و شهرها را تاریک می‌کند و درب توبه برای شما بسته می‌شود، و در نتیجه توبه و درخواست آمرزش سودی نخواهد داشت. بنده عرض می‌کنم: از نظر بنده مشرق نسبت به مغرب و برعکس آن هیچ برتری ندارد؛ به‌خاطر تعارض دلالت هر کدام از این دو. خواستم مشرق را برتری دهم؛ به این دلیل که انبیا از آنجا برانگیخته شدند و ندیدم که پیامبری از مغرب مبعوث شده باشد؛ ولی از این کار اجتناب کردم؛ زیرا احتمال دارد پیامبری از آنجا برانگیخته شده باشد. هرچند خبری در این خصوص نیامده باشد؛ چرا که ۱۲۴ هزار پیامبر وجود داشته‌اند. پس چه مانعی وجود دارد که عده‌ای از آنان از مغرب آمده باشند، و هیچ اخباری برای برتری حال پنجاه نبی نیامده است، چه برسد به بیش از آن، تا چنین برداشتی از آن شود.»^۱

سیوطی می‌گوید:

«اخبار مختلفی درباره مهدی هست ... و اینکه او در آخرالزمان قیام می‌کند و از فرزندان فاطمه است. در احادیثی ثابت شده است که او از مشرق خروج می‌کند، و بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود، و وارد بیت المقدس می‌شود، و زمین را پر از عدل و داد می‌کند...»^۲

۱ - سیوطی، الحاوی للفتاوی: ص ۲۹۰.

http://sh.rewayat.com/fkh_shafey/Web/۲۶۳۰/۰۰۴.htm

۲ - پاسخ سیوطی، بر اساس آنچه محقق ابویعلی بیضاوی در حاشیه کتاب عرف الوردی سیوطی شماره ۱/۱۵۶ نقل کرده است.

<http://islamport.com/d/۱/ajz/۱/۱۶۰/۵۲۹.html>

با جمع بین نظرات و گفته‌ها به‌طور یقینی متوجه می‌شویم «مهدی» در عراق ظهور می‌کند؛ زیرا یمن و مکه از مشرق نیستند و در نتیجه خروج مهدی از عراق خواهد بود. اما از نظر بیشتر مردم مشهور است که نخستین مهدی بین رکن و مقام ظهور می‌کند؛ و این اصلاً درست نیست، البته پس از اینکه تعدد مهدیین را از کتاب‌های اهل سنت ثابت کردیم. روایات بدون هیچ ابهامی بیان می‌کنند اولین مهدی، از مشرق ظهور می‌کند. با وجود این اخباری که به ما رسیده است و از روی آن‌ها دانستیم خروج اولین مهدی از مشرق است همان‌طور که خواهیم خواند. با اینکه در روایات ذکر نشده است که آن مهدی که از مکه خروج می‌کند اولین خروج‌کننده است نمی‌توانیم برای این گفته که «اولین مهدی از مکه خروج می‌کند» توجیهی ارائه دهیم.

مهدی اول، از فرزندان حسین است و از مشرق خروج می‌کند.

«از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه نقل شده است، گفت: مهدی از فرزندان حسین است، از مشرق خروج می‌کند، و اگر کوه‌ها در مسیرش قرار بگیرد آن‌ها را نابود می‌کند و در میان آن‌ها راه‌هایی می‌گشاید.»^۱

در فتن ابن حماد آمده است:

«ولید و رشدین، از ابن لهیعه، از ابی قبیله، از عبدالله بن عمرو (رضی الله عنهما) به ما گفتند: مردی از فرزندان حسین از مشرق خروج می‌کند که اگر کوه‌ها در مسیرش قرار گیرند آن‌ها را ویران می‌کند و از میان آن‌ها راه‌هایی برمی‌گیرد.»^۲

و این مهدی که از مشرق ظهور می‌کند فرزند امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام

۱ - عقدالدرر، ص ۲۹ / ۱

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/206/1002.html>

۲ - فتن المروری، حدیث شماره ۱۰۹۵.

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/137/400.html>

است.

باید به یک پرسش توجه داشت که جز با اقرار به امام مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) و فرزندش و وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمی‌توان به آن پاسخی داد؛ اینکه این مهدی که در آخرالزمان متولد می‌شود چگونه خواهد دانست خودش همان مهدی است؟

تنها پاسخ ممکن برای این پرسش این است که: مهدی محمد بن حسن (علیه السلام) به او خبر خواهد داد. کسی که پاسخی جز این را برگزیند قطعاً مجبور خواهد شد بگوید این مهدی که در آخرالزمان متولد می‌شود خرافه‌ای بیش نیست.

عبدالله بن مروان، از عیثم بن عبدالرحمان، از کسی که به او گفته است، از علی بن ابی طالب (علیه السلام) به ما گفت که ایشان فرمود: «مردی قبل از مهدی از اهل بیتش از مشرق خروج می‌کند. او شمشیر را هشت ماه بر دوش خود می‌گیرد. می‌گشود و انتقام می‌گیرد و به سوی بیت المقدس رو می‌کند و فقط اگر بمیرد به آنجا نمی‌رسد.»^۱

«ولید گفت: برخی از آنان می‌گویند: او نمی‌میرد، ولی پس از شکست به سوی مکه

خروج می‌کند؛ و وقتی مهدی ظهور کند با او خروج می‌کند.»^۲

ابوهارون به ما گفت: از عمرو بن قیس ملائی، از منهال، از زر بن حبیش، گفت: شنیدم علی (علیه السلام) می‌فرمود: «خداوند با مردی از ما برای فتنه‌ها گشایش حاصل می‌کند. خسفی (فرورفتن در زمین) آنان را می‌گیرد. او فقط با شمشیر به آنان پاسخ می‌دهد. شمشیر را هشت ماه بر دوش خود می‌گذارد و می‌گشود، تا اینکه می‌گویند: به خدا سوگند، این فرد از فرزندان فاطمه نیست؛ چراکه اگر از فرزندان او بود به ما رحم می‌کرد. خداوند او را بر

۱ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۲۰.

۲ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۱۷.

بنی عباس و بنی امیه مسلط می‌کند.»^۱

علی بن سعید رازی به ما گفت: علی بن حسین خواص به ما گفت: زید بن ابی زرقاء به ما گفت: ابن لهیعه گفت: عیاش بن عباس قتبانی، از عبدالله بن زریب غافقی، از علی بن ابی طالب به ما گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «در آخر الزمان فتنه‌ای خواهد بود که مردم را خالص می‌کند، همان طور که طلا در معدن خالص می‌شود. به شامیان ناسزا نگویند، ولی به اشرارشان ناسزا بگویند؛ زیرا ابدال در میان آنان هستند. نزدیک است بر مردم شام سببی از آسمان فرستاده شود که اجتماعشان را پراکنده می‌کند؛ تا آنجا که حتی اگر روباه‌ها نیز بر آنان بتازند چیره می‌شوند. در این هنگام است که مردی از اهل بیت من در میان سه پرچم خروج می‌کند. تعدادشان حداکثر پانزده هزار و حداقل دوازده هزار نفر است.^۲ شعار آنان: «آیت آیت» (بکش بکش) است. آن‌ها با هفت پرچم روبه‌رو می‌شوند؛ به طوری که زیر هر پرچم، مردی است که ادعای سلطنت دارد. خداوند همه آنان را می‌کشد، و خداوند دوستی محبت و صمیمیت و نعمت و دور و نزدیک را به مسلمانان بازمی‌گرداند.» این حدیث از ابن لهیعه را فقط از زید بن ابی زرقاء روایت کرده است.^۳

۱ - فتن المروزی، حدیث شماره ۱۰۱۱.

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/137/399.html>

۲ - این دوازده یا پانزده هزار نفر امکان ندارد یک‌شبه کنار یکدیگر جمع شوند؛ پس باید در ابتدا یک دعوت عقیدتی باشد و مدت زمانی طول بکشد تا آنان گرد پرچمش جمع شوند. در فتن المروزی، حدیث شماره ۸۰۴ آمده است: ولید به ما گفت: از اباعبدالله، از عبدالکریم، از ابن حنفیه، گفت: «میان خروج پرچم‌های سیاه از خراسان و شعیب بن صالح و خروج مهدی، با تسلیم این امر به مهدی، ۷۲ ماه فاصله است.» و در حدیث شماره ۸۹۴ آمده است: ولید بن مسلم به ما گفت، از اباعبدالله، از عبدالکریم ابوامیه، از محمد بن حنفیه، گفت: «پرچم سیاه برای بنی عباس خارج می‌شود. سپس از خراسان پرچم سیاه دیگری خارج می‌شود که کلاه‌های سیاه بر سر و لباس‌های سپید بر تن دارند. طلیعه‌دارشان مردی است که به او شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب گفته می‌شود که از تمیم است. آن‌ها اصحاب سفیانی را شکست می‌دهند تا به بیت المقدس وارد می‌شوند و زمینه سلطنت مهدی را فراهم می‌کنند. سیصد تن از شام به سوی او می‌روند. بین خروج او و تسلیم این امر به مهدی ۷۲ ماه فاصله است.»

۳ - معجم الاوسط طبرانی.

۹۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

«ابن وهب به ما گفت: از ابن لهیعه، از حارث بن یزید، گفت که از ابن زبیر غافقی شنیده است که او از علی شنیده است که فرمود: «او - در کمترین حالت - با دوازده هزار [نفر] و در بیشترین حالت - با پانزده هزار [نفر] خروج می‌کند. ترس پیشاپیش او حرکت می‌کند. هیچ دشمنی با او رویارو نمی‌شود مگر اینکه او با اجازه خداوند آنان را شکست می‌دهد. شعار آنان «آمت آمِت» (بگُش بگُش) است. آن‌ها در راه خداوند از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای ابایی ندارند. هفت پرچم از شام به سویشان خروج می‌کند، و او آنان را شکست می‌دهد، و پادشاهی می‌کند، و دوستی محبت و نعمت و «فاصة» و «بزارة» به مردم بازمی‌گردد. پس از آنان، فقط دجال است.» عرض کردیم: «فاصة» و «بزارة» چیست؟ فرمود: «او این امر را پیاده می‌کند، تا آنجا که مرد هر آنچه بخواهد بگوید و از هیچ چیز نترسد.»^۱

«رشیدین به ما گفت: از ابن لهیعه، از عیاش بن عباس زرقی، از ابن زبیر، از علی (علیه السلام) فرمود: «... شخصی بر مردم شام مسلط می‌شود که اجتماعشان را پراکنده می‌کند؛ تا آنجا که حتی اگر روباه‌ها نیز با آنان بجنگند بر آنان چیره می‌شوند. در این هنگام است که مردی از اهل بیت من در میان سه پرچم خروج می‌کند. تعدادشان حداکثر پانزده هزار و حداقل دوازده هزار نفر است. شعار آنان: «آمت آمِت» (بگُش بگُش) است. زیر یکی از پرچم‌ها مردی است که ادعای سلطنت دارد یا سلطنت را برای او می‌خواهند. خداوند همه آنان را می‌کُشد، و خداوند دوستی و محبت و «فاصة» و «بزارة» را به مسلمانان بازمی‌گرداند.»^۲

از جمله شواهدی که خروج او را از مشرق تأیید می‌کند احادیث پرچم‌های سپاه است که خواهد آمد؛ ولی برای مشخص کردن این مکان که عراق است، علاوه بر سخن سیوطی، آنچه امام علی (علیه السلام) در کتاب‌های شیعه و اهل سنت بیان کرده است آن را تأیید می‌کند؛ اینکه

ایشان (علیه السلام) در ذکر ۳۱۳ نفر بیان فرموده است: «آگاه باشید، اولین آنان از بصره است.»^۱

از عبدالله بن سنان روایت شده است: پس از اینکه عثمان سخن گفت، او سپس بیرون رفت و در حضور علی (علیه السلام) با مردمی که خانه عثمان را محاصره کرده بودند تا او را بگشند صحبت کرد؛ گفت: ابن عفان (یعنی حسن بن علی بن عفان عامری) به ما گفت: حسن بن عطیه بن یحیی قرشی به ما گفت: یحیی بن سلمة بن کهیل، از قیس بن رمانه، از یوسف بن عبدالله بن سلام به ما گفت: وقتی فرزندان یوسف می آمدند قیس آنان را احترام می کرد.

۱ - «خطبة البیان» که نسبت آن به امام علی (علیه السلام) مشهور است. کتاب «درالمنظم فی السر الاعظم» نوشته «کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحة عدوی شافعی» آن را نقل کرده است؛ وی از بزرگان علمای اهل سنت، و برای علمای طریقت ثابت شده است. وی سال ۶۵۲ ق وفات کرد. وی در توثیق این خطبه این چنین بیان کرده است: «برای علمای طریقت و مشایخ حقیقت، با نقل صحیح و کشف صریح ثابت شده است که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (کرم الله وجهه) بر منبر کوفه ایستاد و خطبه خواند و فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم. سپاس و ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را به صنعش بی آنکه الگویی داشته باشد بیافرید، و گستردنیها را هموار کرد، و کوهها را در جای خود تثبیت نمود، و چشمه ساران را از زمین جوشاند و جاری ساخت، و بادها را فرستاد، و...» و درباره وی گفته می شود: «ابوسالم نصیبی ۵۸۲ تا ۶۵۲ ق = ۱۱۸۶ تا ۱۲۵۴ م، محمد بن طلحة بن محمد بن حسن کمال الدین قرشی نصیبی عدوی شافعی، ابوسالم؛ وزیری از ادیبان کتاب بود. او در عمریه (از روستاهای نصیبین) متولد شد و به نیشابور کوچ کرد و در دمشق، وزارت را برعهده گرفت. سپس آن را رها کرد و زاهد شد و در حلب وفات کرد. «عقدالفرید للملک السعید - ط» برای اوست؛ همچنین «مطالب السؤل فی المناقب آل الرسول - ط» و «درالمنظم فی السر الاعظم - خ» و «مفتاح الفلاح فی اعتقاد اهل الصلاح - خ» در تصوف، و «نفائس العناصر لمجالس الملک الناصر - خ». منبع: اعلام خیرالدین زرکلی: ج ۶، ص ۱۷۵.

امام «ابن عماد شهاب الدین حنبی دمشقی» درباره وی گفته است: «در آنجا کمال بن طلحة بن محمد بن حسن، کمال الدین ابوسالم قرشی عدوی نصیبی شافعی مفتی ارجال است. او مصنف کتاب «عقدالفرید» و یکی از سران و رؤسای بزرگ بود. وی در سال ۵۸۲ متولد شد، و از مؤید و زینب شعریه در نیشابور شنیده است. او فقه خواند، و در فقه و اصول و اختلافات معروف شد. و پادشاهان به دنبالش می فرستادند و به سروری رسید و مقدم داشته می شد ... کتاب «درالمنظم فی اسم الله الاعظم» نوشته اوست. وی ابتدا در نصیبین، قضاوت را برعهده گرفت. سپس خطابه دمشق را برعهده گرفت. سپس وقتی زهد در دنیا را پیشه کرد حج به جا آورد. وقتی بازگشت اندکی در دمشق ماند و سپس به حلب کوچ کرد؛ و در ماه رجب در آنجا وفات کرد.» شذرات الذهب فی اخبار من ذهب: ج ۷ ص ۴۴۷، حوادث سال ۶۵۲ ق، چاپ دار ابن کثیر، تحقیق ارناؤوط.

یوسف به او گفت: من حدیثی به تو می‌گویم ... این جماعت سلطنتی دارند که اگر کوه‌ها از بین برود نابود نمی‌شود؛ تا اینکه با یکدیگر دچار اختلاف می‌شوند. وقتی چنین کردند گروهی در «سواد عراق» خروج می‌کند که امیر غضب در میانشان است. آن‌ها به هر سو رو کنند برایشان گشوده می‌شود. سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست، خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در قرآن برتر از چیزی که برای این گروه مقرر داشته، نازل نفرموده است. اگر نیرو و تجهیزاتی یافتی، ابداً با هیچ‌کسی مقابله نکن تا این را ببینی. اگر بگویی این بعید به نظر می‌رسد، به خدا سوگند، جز این نمی‌بینم که گویی اتفاق افتاده است. آیا آنچه را میان سلیمان و ولید است نمی‌بینی؟ اگر آن را درک کنی به زودی مرا درک خواهی کرد، وگرنه آنچه را به تو گفتم به خاطر بسپار.»^۱

و غضب و فرمانده‌شان از کوفه آغاز می‌کنند.

از علی (علیه السلام) نقل شده است، فرمود: «وقتی قائم آل محمد قیام کند خداوند مردم مشرق و مردم مغرب را برای او جمع می‌کند. و آن‌ها همان طور که برگ‌های پاییزی جمع می‌شوند جمع می‌شوند. اما همراهان [قائم] از اهل کوفه هستند. و ابدال، از اهل شام.»^۲

همراهان قائم از اهل کوفه هستند؛ یعنی او در کوفه آغاز، و مدت‌زمانی در آنجا زندگی می‌کند:

«ابوالعباس محمد بن یعقوب به ما گفت: حسن بن علی بن عفان عامری به ما گفت: عمرو بن محمد عنقزی به ما گفت: یونس بن ابواسحاق به ما گفت: عمار دهنی، از ابوظفیل، از محمد بن حنفیه به ما گفت: نزد علی (علیه السلام) بودیم. مردی از ایشان درباره مهدی

۱ - معجم ابن الاعرابی: ص ۳ / ۳۷۹، حدیث شماره ۱۳۷۵. این کتابی رایانه‌ای شماره‌گذاری شده و با نسخه چاپی هم‌خوانی ندارد.

<http://islamport.com/d/1/ajz/1/444/1163.html>

۲ - تاریخ دمشق: ص ۱ / ۲۸.

<http://islamport.com/d/1/trj/1/192/4188.html>

پرسید. علی رضی الله عنه درباره وی پاسخ داد: «هیئات. سپس هفت بار دستش را گره کرد و فرمود: - در آخر الزمان خروج می کنند؛ آنگاه که مردی بگوید خدایا خدایا، کشته شد، خداوند متعال برای او قومی را همچون پاره های ابر گرد می آورد. خداوند دل های آنان را به یکدیگر نزدیک می کند. آن ها از هیچ کس ترسی ندارند، و با هیچ کسی خوشحال نمی شوند. در بین آنان افرادی به تعداد اصحاب بدر وارد می شوند؛ کسانی که پیشینیان از آنان پیشی نمی گیرند و آخرین ها آنان را درک نمی کنند. آن ها به تعداد اصحاب طالوت هستند که به همراهش از رود عبور کردند.» ابوظفیل گفت: این حنفیه گفت: آیا او را می خواهی؟ گفتم: بله. گفت: او از بین این دو چوب خروج می کند. گفتم: پس به خدا سوگند این دو را نمی بینم مگر اینکه بمیرم. و او در مکه وفات کرد؛ خداوند متعال آنجا را محافظت کند. این حدیث به شرط شیخین صحیح است ولی آن دو روایتش نکردند.»^۱

علی به ما گفت: قتیبه به ما گفت: جریر به ما گفت: از اعمش، از ابراهیم تیمی، از حارث بن سويد، به ما گفت: علی فرمود: «پیوسته از مردم کاسته می شود تا آنجا که هیچ کسی نمی گوید خدایا، خدایا. وقتی چنین باشد پادشاه دین به پشتش می زند. وقتی چنین کرد فرستاده ای به سویش مبعوث می کند. آن ها از گوشه و کنار زمین جمع می شوند، همان طور که برگ های پاییزی جمع می شوند. به خدا سوگند، من اسم امیر و چگونگی حرکتشان را می دانم.»^۲

مشخصه آنان «حاکمیت خدا» است، و فرمان هیچ امیر فرمان برداری را نمی پذیرند؛ یعنی امیری را که از طرف حاکمی مأمور شده باشد نمی پذیرند؛ بلکه فرمانده شان از سوی

۱ - مستدرک، حدیث شماره ۸۸۰ شماره گذاری شده رایانه ای.

<http://islampost.com/d/1/mtn/1/21/453.html>

۲ - کتاب فضائل الصحابة، حدیث شماره ۱۱۲۵، مؤلف احمد بن حنبل ابو عبدالله شیبانی، ناشر: مؤسسه رسالت بیروت، چاپ اول ۱۴۰۳ / ۱۹۸۳، تحقیق: دکتر وصی الله محمد عباس، باب: و من فضائل علی رضی الله عنه من حدیث ابی بکر بن مالک عن شیوخه غیر عبدالله.

<http://islampost.com/d/1/ajz/1/302/973.html>

سعید ابوعثمان، از جابر، از ابو جعفر به ما گفت: «سفیانی پس از اینکه وارد کوفه و بغداد شد سپاهیان را به اطراف گسیل می‌دارد ... سپس گروهی از "سواد آنان" علیه اخوص (چشم‌گود) خروج می‌کند که «عصب: گروه» هستند.^۱ بیشتر آنان از کوفه و بصره هستند؛ تا اینکه از اسارت کوفان که در دستانش هستند، رهایی یابند.»^۲

«حکم بن نافع به ما گفت: از جراح، از ارطاة، گفت: سفیانی وارد کوفه می‌شود و سه روز آنجا را به اسارت می‌گیرد، و از اهالی آنجا شصت هزار نفر را به قتل می‌رساند. سپس هجده شب در آنجا می‌ماند و اموال آنجا را تقسیم می‌کند. ورود او به مکه بعد از آن است که ترک و روم در قرقیسا با یکدیگر پیکار می‌کنند. سپس از پشت به آنان حمله می‌کند و آن‌ها دو شقه می‌شوند، و گروهی از آنان به خراسان بازمی‌گردند. سپاهیان سفیانی می‌کشند و دژها را نابود می‌کنند تا وارد کوفه می‌شوند، و اهل خراسان را طلب می‌کنند. در خراسان گروهی آشکار می‌شوند که به سوی مهدی دعوت می‌کنند. سپس سفیانی [سپاهی را] به سوی مدینه گسیل می‌دارد، و جماعتی از آل محمد را می‌گیرد و آنان را به کوفه بازمی‌گرداند. سپس مهدی و منصور از کوفه فرار کرده، خارج می‌شوند. سفیانی به دنبال این دو می‌فرستد. وقتی مهدی و منصور به مکه می‌رسند سپاه سفیانی به بیداء می‌رسد و در آنجا در زمین فرو می‌روند.^۳ سپس مهدی خروج می‌کند و از مدینه عبور می‌کند و افرادی

۱ - صحیح‌تر، غضب است؛ و این از اجتهادات نقطه‌گذاری بوده است.

۲ - فتن‌المروزی، حدیث شماره ۹۱۳

۳ - با توجه به اینکه زمان خسف (فرورفتن در زمین) با تأخیر اتفاق می‌افتد و جز یک چوپان کسی از آن خبر ندارد، پس برای شناخت مهدی نمی‌توان به آن تکیه کرد. در فتن‌المروزی، حدیث شماره ۹۳۴ آمده است: «ابن وهب به ما گفت: از ابن لهیعه، از خالد بن ابوعمران، از حنش بن عبدالله، گفت که از ابن عباس رضی الله عنه شنیده است که می‌گوید: امیر مدینه سپاهی را به سوی هاشمی‌ها در مکه می‌فرستد، و [هاشمی‌ها] آنان را شکست می‌دهند. خلیفه در شام از آن باخبر می‌شود؛ پس سپاهی را به سوی آنان می‌فرستد که ششصد صاحب‌منصب در آن است. وقتی آنان به بیداء می‌رسند در شبی مهتابی در آنجا فرود می‌آیند، شبانی می‌رسد و به آنان نگاه می‌کند و با تعجب می‌گوید: ای وای بر اهل مکه به خاطر مصیبتی که گرفتارش می‌شوند؟ و به سوی گوسفندان بازمی‌گردد. سپس بازمی‌گردد

از بنی‌هاشم را که در آنجا هستند نجات می‌دهد. پرچم‌های سیاه می‌آیند تا اینکه در کنار آب فرود می‌آیند. خبر رسیدن آنان، به یاران سفیانی که در کوفه هستند می‌رسد و آنان فرار می‌کنند. سپس به کوفه وارد می‌شود و افراد بنی‌هاشمی را که در آنجا هستند نجات می‌دهد. گروهی از "سواد کوفه" خروج می‌کنند که به آنان «عصب: گروه» می‌گویند، در حالی که سلاح‌چندانی با خود ندارند. در بین آنان فردی از اهل بصره است. سپس آنان به یاران سفیانی می‌رسند و اسیران کوفه را که در اختیارشان بوده است نجات می‌دهند، و

و هیچ‌کس را نمی‌بیند. آنان ناگهان در زمین فرو رفته‌اند؛ و می‌گویند: سبحان‌الله، در یک لحظه رفتند. به مقرشان وارد می‌شود و پارچه‌ای را می‌بیند که قسمتی از آن فرو رفته، و قسمتی از آن روی زمین است. پریشان‌حال به بررسی می‌پردازد و متوجه می‌شود آن‌ها در زمین فرو رفته‌اند. به‌سوی صاحب مکه می‌رود و به او مژده می‌دهد و به صاحب مکه می‌گوید: «خدا را شکر. این همان نشانه‌ای بود که شما خبر می‌دادید.» و آن‌ها به‌سوی شام حرکت می‌کنند.» پایان.

در حدیث شماره ۹۳۷ آمده است: «رشدین، از ابن‌لهیعه، از ابوزرعه، از محمد بن علی به ما گفت: پناهنده‌ای به مکه پناه خواهد جست. هفتاد هزار سپاهی به‌سوی او فرستاده می‌شود. فرمانده‌شان مردی از قیس است؛ تا اینکه به ثبیه می‌رسند. آخرینشان به آنجا وارد می‌شود ولی اولینشان از آنجا خارج نمی‌شود. جبرئیل فریاد می‌زند: بیداء، ای بیداء، ای بیداء! تمام مشرق‌ها و مغرب‌ها آن را می‌شنوند. ای زمین آن‌ها را بگیر که هیچ‌کس در آن نیست. هیچ‌کس هلاک شدن آنان را نمی‌بیند به‌جز شبان‌گوسفندانی که در کوهستان است، که به آنان هنگام فرورفتن در زمین نگاه می‌کند؛ و این خبر را می‌رساند. وقتی [آن پناهنده] این اتفاق را می‌شنود خروج می‌کند.»

و در حدیث شماره ۹۴۲ آمده است: «ولید و رشدین، از ابن‌لهیعه، از ابوقبیل، از ابورومان به ما گفتند که علی علیه‌السلام فرمود: وقتی سپاهی که در جست‌وجوی افرادی که به مکه رفته‌اند رهسپار شده است در بیداء توقف می‌کند، زمین آنان را در خود فرو می‌برد و آنان را هلاک می‌کند؛ و این سخن خداوند عزوجل است: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَآخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ (سبا: ۵۱) (و ای کاش می‌دیدید هنگامی را که [کافران] وحشت‌زده‌اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده‌اند). زیر پاهایشان خالی می‌شود. مردی از این سپاه در جست‌وجوی شترش بیرون می‌رود و سپس بازمی‌گردد و هیچ‌کدام از آنان را نمی‌بیند و احساسشان نمی‌کند. او کسی است که خبر آنان را به مردم می‌دهد.»

و در حدیث شماره ۹۴۸ آمده است: «ابوعمر بصری، از وهاب بن حسین، از محمد بن ثابت، از پدرش، از حارث، از عبدالله به ما گفت: حق تعالی می‌فرماید: ای بیداء، اهل خود را فرو ببر؛ و همه آنان را فرو می‌برد، به‌جز مردی از بجیله که خداوند صورتش را به پشت سرش می‌برد تا اتفاقی را که برایشان افتاده است به مردم خبر دهد.»

پرچم‌های سیاه را برای بیعت با مهدی می‌فرستند.»^۱

منصور همان مهدی و یمانی است^۲ و او همان امیر غضب (فرماندهٔ خشم) است که ذکرش در روایات تقدیم شد:

«ابوالمغیره و بقیة، از صفوان، از کعب برای ما حدیث گفتند: "منصور" (یاری شده) همان مهدی است - که اهل آسمان و زمین و پرنندگان آسمان به او درود می‌فرستند - بیست سال به جنگ با روم و پیکارهای سخت دچار می‌شود. سپس در پیکار بزرگ، او و دوهزار نفر که به همراهش هستند - کسانی که همه امیر و صاحب پرچم هستند - شهید می‌شوند. مسلمانان پس از رسول خدا ﷺ به مصیبتی بزرگ‌تر از آن دچار نشده‌اند.»^۳

احادیث ذکرشده در «فتن المروزی» با شماره در اول احادیث:

۶۲۱- سعید ابوعثمان، از جابر، از ابوجعفر به ما گفت: «وقتی سفیانی بر اَبَقع و منصور یمانی پیروز شود ترک و روم خروج می‌کنند و سفیانی بر آنان غلبه می‌کند.»

۱۲۰۷- ولید، از لهیعه، از یزید بن قوذر، از تبع، از کعب به ما گفت: «منصور، منصور

۱ - فتن المروزی، حدیث شمارهٔ ۸۹۳.

۲ - امام احمد الحسن (علیه السلام) فرموده است: «مکه از تهامه است و تهامه از یمن. پس محمد و آل محمد همگی یمانی هستند.» پایان.

بنده عرض می‌کنم: این نکته در کتاب‌های اهل سنت آمده است. در کنز العمال حدود سی روایت هست که نزدیک آمده است ﷺ به لفظ «ایمان، یمانی است» هستند. در مجمع الزوائد هینمی، حدیث شمارهٔ ۱۶۵۴۸ از رسول خدا که فرمود: «و من یمانی هستم و حضرموت بهتر از بنی حارث است. و ابایی ندارم که این دو قبیله به هلاکت برسند. فرمان و پادشاهی فقط از آن خداوند است.» احمد آن را به صورت متصل و مرسل روایت کرده است؛ همچنین طبرانی، و فرد جافتاذه را «بسر بن عبیدالله» نامیده است، و رجال آن همه نقه هستند.

<http://islamport.com/d/1/mtn/1/81/3016.html>

۳ - فتن المروزی، نعیم بن حماد، حدیث شمارهٔ ۱۲۹۹، ناشر: کتابخانه توحید - قاهره، چاپ اول، سال ۱۴۱۲، تحقیق: سمیر امین زهیری.

<http://islamport.com/d/1/aqd/1/137/400.html>

بنی‌هاشم است.»

۱۱۴۵- ولید، از ابن لهیعه، از حارث بن یزید حضرمی، از فضل بن عقیف دؤلی، از عبدالله بن عمرو به ما گفت: «ای مردم یمن، می‌گویید منصور از شماست؟ سوگند به خدایی که جانم در دستان اوست پدر او قریشی است. اگر می‌خواستیم بالاترین جدش را نام ببرم این کار را می‌کردم.»

۱۱۸۷- «بقیه» و عبدالقدوس به ما گفتند: از صفوان بن عمرو، از شریح، از کعب، گفت: «مهدی جز از قریش نیست، و خلافت جز در قریش نیست؛ ولی او اصل و نسبی در یمن دارد.»

۱۲۰۸- ولید، از جراح، از ارطاة به ما گفت: «امیر "عصب" یمانی است.» ولید گفت: «در علم کعب، یمانی قریشی است؛ و او امیر عصب است.»

۱۱۷۱- ولید گفت: جراح، از ارطاة به من خبر داد، گفت: «آن‌ها جمع می‌شوند و به کسی که با او بیعت می‌کند می‌نگرند. ناگاه صدایی می‌شنوند که نه انسان گفته است و نه جن؛ که با فلانی با اسمش بیعت کنید، که نه از این است و نه از آن؛ ولی او خلیفه یمانی است.»

۲۸۳- ولید بن مسلم، از جراح، از ارطاة به ما گفت: «امیر "عصب" نه از این است و نه از آن؛ ولی آن‌ها صدایی می‌شنوند که نه انسانی گفته است و نه جن؛ که با فلانی با اسمش بیعت کنید، که نه از این است و نه از آن؛ ولی او خلیفه یمانی است.» ولید گفت: «در علم کعب است که یمانی قریشی، و امیر عصب است. "عصب" مردم یمن و دیگرانی هستند که از بیت المقدس خارج شده‌اند و از آنان پیروی می‌کنند.»

۱۲۰۸- ولید، از جراح، از ارطاة به ما گفت: «امیر عصب یمانی است. ولید گفت: در علم کعب آمده، یمانی قریشی و امیر عصب است.»

۱۱۴۲- ولید، از معاویه بن یحیی، از ارطاة بن منذر، از حکیم بن عمیر، از تبع، از کعب

به ما گفت: علی (علیه السلام) فرمود: «توسط آن یمانی، جنگ کوچک عکا روی خواهد داد؛ و آن زمانی است که پنجمین فرد خاندان هرقل پادشاه شود.»

۱۱۴۳- ولید، از یزید بن سعید، از یزید بن ابی عطاء، از کعب به ما گفت: «یمان‌ی ظهور می‌کند و قریش را در بیت المقدس می‌گُشد، و حماسه‌هایی انجام می‌دهد.»

۱۲۳۸- ولید بن مسلم، از جراح، از ارطاة به ما گفت: «توسط این خلیفه یمانی است که قسطنطنیه و روم فتح می‌شود. دجال خروج می‌کند، و در زمان اوست که عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود می‌آید. غزوهٔ هند توسط او انجام می‌شود. او از بنی‌هاشم است. غزوهٔ هند همانی است که ابوهریره درباره‌اش توضیح داده است.»

۱۱۷۲- ولید گفت: کعب گفت: «او یمانی قریشی و امیر عصب است؛ و در واژهٔ «عصب» [مفهوم] کاهش مردم یمن و کسانی است که از بیت المقدس خارج می‌شوند و از آنان پیروی می‌کنند. و این سخن تبع است ... و در ناحیه‌ای است که قوم ما دوستش می‌دارند ... پس از غم‌ها، پادشاهان را بازمی‌گرداند ... این جانشین عبورکننده خارج می‌شود ... گروه‌ها و عصب جمع می‌شوند...»

۸۸۲- ولید و رشدین به ما گفت: از ابن‌لهیعه، از ابی‌زرعه، از عمار بن یاسر، گفت: «عبدالله، عبدالله را تعقیب می‌کند. سپاهیان‌شان در قرقیسا کنار رود با یکدیگر برخورد می‌کنند و جنگ بزرگی درمی‌گیرد. صاحب مغرب حرکت می‌کند و مردان را می‌گُشد و زنان را به اسارت می‌برد. سپس به قیس بازمی‌گردد؛ تا اینکه در جزیره، در مخالفت با سفیانی مستقر می‌شود؛ پس از یمانی پیروی می‌کند. قیس در اریحا کشته می‌شود، و سفیانی آنچه را جمع کرده‌اند تصاحب می‌کند. سپس به‌سوی کوفه حرکت می‌کند و یاوران آل محمد را می‌گُشد. سپس سفیانی در شام با سه پرچم ظهور می‌کند. سپس بعد از قرقیسیای بزرگ، اتفاقی برای آنان به وقوع می‌پیوندد. سپس گروهی از پشت سرشان به‌سوی آنان می‌آیند و آنان را دو شقه می‌کنند. گروهی از آنان پیش می‌روند تا به سرزمین خراسان وارد می‌شوند.

لشکریان سفیانی همچون شب و سیل آسا به راه می‌افتند، و هرچه را بر سر راهشان باشد هلاک و نابود می‌کنند؛ تا اینکه وارد کوفه می‌شوند و شیعیان آل محمد را می‌کشند. سپس از هر سو به دنبال اهل خراسان می‌گردند. اهل خراسان در طلب مهدی خروج می‌کنند و به سوی او دعوت می‌کنند و او را یاری می‌دهند.»

۱۲۳۸- ولید بن مسلم، از جراح، از ارطاة به ما گفت: «قسطنطنیه و روم توسط این خلیفه یمانی فتح می‌شود، و در زمان او دجال خروج می‌کند، و در زمان اوست که عیسی بن مریم (علیه السلام) فرود می‌آید. غزوه هند توسط او انجام می‌شود. او از بنی‌هاشم است. غزوه هند همانی است که ابوهریره درباره‌اش توضیح داده است.»

قسمتی از خبری طولانی با شماره ۱۲۹۰: «... در آن روز سپاه مسلمانان به چهار گروه تقسیم می‌شوند: گروهی به شهادت می‌رسند، گروهی شکیبایی می‌کنند، گروهی فرار می‌کنند، و گروهی به دشمن خود می‌پیوندند. و گفت: روم بر عرب سخت می‌گیرد. خلیفه قریشی یمانی صالح آنان با سه هزار [نفر] پیش می‌آید. امیری بر آنان فرماندهی می‌کند که همراهش هفتاد فرمانده است که همگی شان صالح و صاحب پرچم هستند. کسی که در آن روز کشته شود و کسی که صبر پیشه کند پاداش می‌برد.»

قسمتی از خبر طولانی دیگری با شماره ۱۳۰۰: «.... می‌گویند عرب ما را فریب داد و ما را از حقان بازداشت، و صلیبمان را شکست، و ما را به قتل رساند. پادشاه آنان بسیار خشمگین می‌شود، و جماعت بزرگی از روم جمع می‌کند، و با هر امتی که بتواند مصالحه می‌کند. این سرآغاز آن حماسه بزرگ است. سپس آن‌ها به راه می‌افتند، و مسلمانان به سوبشان حرکت می‌کنند، و خلیفه آنان در آن روز یمانی است. کعب می‌گفت: او یمانی و از قریش است. پس در جبهه مقدم زمین می‌جنگند.»

۹۵۳- ابویوسف، از فطر بن خلیفه، از حسن بن عبدالرحمان عکلی، از ابوهریره (رضی الله عنه) به ما گفت: «سفیانی و مهدی مانند دو اسب مسابقه خروج می‌کنند. سفیانی به کسانی که

در برابرش هستند غلبه می کند، و مهدی به کسانی که در برابرش هستند غلبه می کند.»
مهدی یمانی و پرچم‌های سیاه در عراق در این مرحله پیروزی به دست نیاورده‌اند، و این دلالت می کند به اینکه پرچم‌های سیاه در این مرحله، از نظر زمانی پیش از آن مرحله‌ای هستند که هیچ چیزی مانعشان نمی شود تا پرچم را به ایلیا تحویل دهند، که انعکاسی از این مرحله و امتداد آن است. به همین دلیل از پرچم‌های سیاه اصلی با توصیف «کوچک» تعبیر شده است:

۹۰۳- رشدین، از ابن لهیعه، از ابی قبیل، از شفی، از تبع، از کعب به ما گفت: «وقتی مردی در شام و دیگری در مصر پادشاه شود، شامی و مصری جنگ کنند، و مردم شام قبایلی را از مصر به اسارت برند؛ و مردی از مشرق با پرچم‌های سیاه کوچک پیش از صاحب شام پیش می آید؛ او همان کسی است که اطاعت را به مهدی تحویل می دهد. ابوقبیل می گوید: در آفریقا امیری دوازده سال فرماندهی می کند. سپس بعد از آن فتنه‌ای است. سپس مرد سبزه‌ای که زمین را پر از عدل و داد می کند پادشاه می شود. سپس به سوی مهدی حرکت می کند و اطاعت را به او تحویل می دهد و از طرف او می جنگد.»

۹۰۶- محمد بن عبدالله ابو عبدالله تیهرتی به ما گفت: از عبدالرحمان بن زیاد بن انعم، از مسلم بن یسار، از سعید بن مسیب، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «از سوی مشرق پرچم‌های سیاه بنی عباس خروج می کنند. سپس تا مقداری که خدا بخواهد می مانند. سپس پرچم‌های سیاه کوچک خروج می کنند که از سوی مشرق با مردی از فرزندان ابوسفیان و یارانش مقابله می کنند، و اطاعت را به مهدی تحویل می دهند.»

این پرچم‌های سیاه کوچک، جلوه‌ای از پرچم سیاه رهبرشان است، و پرچم‌های خراسان نیز جلوه‌گر پرچم رهبرشان است، ولی آن‌ها در مرحله زمانی بعدتری می آیند و رهبرشان مهدی (علیه السلام) را طلب می کنند؛ بنابراین نمی توان گفت مهدی و پرچم‌های سیاه در خراسان آغاز می کنند، که اگر این چنین بود، چگونه آن‌ها در طلب او خروج می کنند؟

«۹۱۲- ولید بن مسلم و رشدین بن سعد به ما گفتند: از ابن لهیعه، از ابوقبیل، از ابورومان، از علی بن ابی طالب رضی الله عنه، فرمود: «وقتی سپاه سفیانی به سوی کوفه خروج کند در جست‌وجوی اهل خراسان می‌فرستد؛ و اهل خراسان در طلب مهدی خروج می‌کنند. او و هاشمی با پرچم‌های سیاه -که جلودارش شعیب بن صالح است- برخورد می‌کنند. او و یاران سفیانی در دروازه استخر با یکدیگر رویارو می‌شوند، و بینشان نبرد بزرگی درمی‌گیرد. پرچم‌های سیاه ظهور می‌کنند و سپاه سفیانی فرار می‌کنند. در این هنگام است که مردم مهدی را آرزو، و او را طلب می‌کنند.»

از جمله تفاوت‌هایی که میان پرچم‌های خراسان و پرچم‌های عراق وجود دارد این است که دومی با صفت «کوچک» توصیف شده است، و این خصوصیت بر پرچم‌های خراسانی منطبق نمی‌شود که توصیف شده است: «هشتاد هزار نفر هستند که دل‌هایشان از ایمان پر شده است، همچون انار که از دانه پر شده است.»

۹۱۱- ضمره، از ابن شوذب به ما گفت: «نزد حسن بودیم و یاد حمص به میان آمد. او گفت: آنان با «مسوده اول» خوشبخت‌ترین مردم، و با «مسوده دوم» بدبخت‌ترین مردم هستند. می‌گوید: گفتیم: ای ابوسعید، «مسوده» دوم چه کسانی هستند؟ ابوطهوی گفت: او با هشتاد هزار از سوی مشرق خروج می‌کند که دل‌هایشان از ایمان پر شده است، همچون انار که از دانه پر شده است، و مسوده اول را آنان از بین می‌برند.» منظور از «مسوده اول» پرچم‌هایی هستند که به اسم اهل بیت وارد عراق شده‌اند، در حالی که آن‌ها مشابه بنی‌عباس هستند که وقتی خروج کردند شعار «یا لثارات الحسین» را سر داده بودند، ولی بعدها بدترین ستم‌ها را به فرزندان حسین روا داشتند؛ تا آنجا که شاعر گفته است:

به خدا سوگند، امیه با آنان، یک‌دهم کاری را که بنی‌عباس انجام داد، انجام نداده است.

امروز نیز نظایر بنی‌عباس، دوستی و نوحه‌سرایی برای حسین را به‌عنوان شعار بلند

کرده‌اند؛ در حالی که با فرزندش قائم مهدی (علیه السلام) دشمنی می‌کنند؛ و حتی آنچنان الگوی بدی را ارائه کرده‌اند که بسیاری از مسلمانان را از این دین استوار بیزار کرده‌اند.

۹۰۶- محمد بن عبدالله ابوعبدالله تیهرتی، از عبدالرحمان بن زیاد بن انعم، از مسلم بن یسار، از سعید بن مسیب به ما گفت: رسول خدا فرمود: «پرچم‌های سیاه بنی‌عباس از سوی مشرق خروج می‌کنند. سپس تا مقداری که خدا بخواهد می‌مانند. سپس پرچم‌های سیاه کوچک خروج می‌کنند که از سوی مشرق با مردی از فرزندان ابوسفیان و یارانش مقابله می‌کنند، و اطاعت را به مهدی تحویل می‌دهند.»

اما دستور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای پیوستن به پرچم‌های سیاه وقتی خروج کنند، در زیر آمده است:

ابونصر خفاف، از خالد، از ابی‌قالبه، از ثوبان به ما گفت: «وقتی پرچم‌های سیاه از خراسان خروج کرد به سوی آن بشتابید، حتی سینه‌خیز بر روی برف؛ زیرا خلیفه خدا مهدی در آن است.»^۱

ظاهراً مهدی (علیه السلام) در این زمان یعنی هنگام خروج پرچم‌های سیاه به آن‌ها می‌پیوندد، و سفیانی در نبرد استخر به دست او شکست می‌خورد؛ و همان طور که ملاحظه می‌کنید مردم در آن زمان در آرزو و در جست‌وجوی مهدی هستند؛ و متأسفانه این حال و روز همیشگی مردم است؛ منتظر فتح مکه هستند تا به محمد (صلی الله علیه و آله) ایمان بیاورند، ولی در آغاز دعوتش چقدر یاورانش اندک هستند.

این مهدی همان کسی است که بلا و مصیبت را از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفع می‌کند؛ پس امکان ندارد پیش از او مهدی دیگری باشد؛ وگرنه او زمین را از عدل و داد پر می‌کرد یا

۱ - فتن المروری، نعیم بن حماد، حدیث شماره ۸۹۶، ناشر: کتابخانه توحید قاهره، چاپ اول، سال ۱۴۱۲، تحقیق:

سمیرامین زهیری.

دست‌کم بلا و مصیبت را از اهل بیت نبوت دفع می‌کرد.

در حدیثی در سنن ابن‌ماجه آمده است: عثمان بن ابی‌شبیبه به ما گفت: معاویه بن هشام به ما گفت: علی بن صالح، از یزید بن ابی‌زیاد، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله به ما گفت: وقتی نزد رسول خدا ﷺ بودیم جوانانی از بنی‌هاشم آمدند. وقتی پیامبر ﷺ آن‌ها را دید چشمانش اشکبار شد و رنگ رخسارش تغییر کرد. [راوی] گوید: عرض کردیم: در صورت شما چیزی ناراحت‌کننده می‌بینیم؟! ایشان فرمود: «خداوند برای ما اهل‌بیت، آخرت را بر دنیا انتخاب کرده است؛ و اهل‌بیت من به‌زودی پس از من مصیبت‌ها و آوارگی و طردشدن را خواهند دید؛ تا اینکه گروهی از مشرق بیاید که پرچم‌های سیاهی با آن‌هاست. آن‌ها خیر را درخواست می‌کنند، ولی به آنان داده نمی‌شود. می‌جنگند و پیروز می‌شوند و آنچه را خواسته بودند به آنان داده می‌شود؛ ولی آن را نمی‌پذیرند تا اینکه آن را به مردی از اهل‌بیت من تحویل می‌دهند. او زمین را همان‌طور که از ظلم پر شده است از عدل و داد پر می‌کند. هرکدام از شما آن را درک کرد به‌سوی آن‌ها برود، حتی سینه‌خیز بر روی برف.»

ابن‌کثیر در «بدایة و النهایة، ج ۹، ص ۲۷۸» این حدیث را «حسن» دانسته و گفته است «سندش حسن است» و آلبانی نیز در «سلسلة الاحادیث الضعیفة، شماره ۸۵، ص ۱۹۵/۱» آن را حسن شمرده، و گفته است: ابن‌ماجه آن را در «ج ۲، ص ۵۱۷ و ۵۱۸» از طریق علقمه، از ابن‌مسعود به‌شکل مرفوع- روایت کرده، که همانند روایت دوم ثوبان است، و سندش به‌همراه قبلی‌اش- حسن است؛ زیرا یزید بن ابوزیاد در آن است که درباره‌اش اختلاف نظر است؛ پس صلاحیت استشهاد را دارد؛ و در آن نه از خلیفه خدا و نه از خراسان ذکری نشده است.

فصل ششم:

حاکمیت خدا

امام احمد الحسن علیه السلام فرموده است:

«حق تعالی می فرماید: ﴿اِذْ تَقُبُّ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ * يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ * رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ * أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ * ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ * إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ * يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾^۱ (چشم انتظار روزی باش که آسمان دودی آشکارا بیاورد * و آن دود مردم را در خود فرو پوشد و این عذابی است دردآور * ای پروردگار ما، این عذاب را از ما دور بگردان که ما ایمان آورده ایم * کجا پند می پذیرند؟ حال آنکه چون فرستاده ای آشکار بر آن ها مبعوث شد * سپس از او روی گردان شدند و گفتند: دیوانه ای است تعلیم یافته * عذاب را اندکی برمی داریم و شما باز به آیین خود بازمی گردید * روزی آن ها را به صولتی سخت فرو گیریم که ما انتقام گیرنده ایم).

این دود، یک عذاب است، و پیش از این عذاب رسالتی بوده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۲ (و ما هیچ قومی را عذاب نمی کنیم تا آنگاه که برایشان فرستاده ای بفرستیم).

۱- دخان: ۱۰ تا ۱۶.

۲- اسراء: ۱۵.

همچنین این دود یا عذاب، مجازات تکذیب فرستاده‌ای است که برای افراد عذاب شده فرستاده شده. در حالی که وی در میانشان بوده است؛ همان طور که به وضوح در آیات قرآن مشخص است: ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ﴾ (سپس از او روی‌گردان شدند و گفتند: دیوانه‌ای است تعلیم یافته).

همچنین این دود یا عذاب پس از اینکه بر ساکنان زمین سایه افکند. با ایمان آوردن آن‌ها به این فرستاده، برداشته می‌شود؛ همان طور که عذاب بر قوم یونس (علیه السلام) یا یونان سایه افکنده بود.

همچنین این دود یا عذاب، مقارن با قیامت صغراست و همان گونه که در آیه واضح است. همان «کوبنده کوچک» (بطشه صغرا) است، و پس از آن چیزی جز «کوبنده بزرگ» (بطشه کبرا) و انتقام از ظالمان نخواهد بود.

بنابراین دود (دخان) از نشانه‌های قیام قائم (علیه السلام) است که در سخنان ائمه (علیهم السلام) نقل شده، و هم‌زمان با آمدن فرستاده‌ای است؛ و حتی به دلیل تکذیب این فرستاده از سوی ساکنان زمین واقع می‌شود؛ پس عقوبتی برای آن‌هاست: ﴿أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ﴾ (کجا پند می‌پذیرند؟ حال آنکه چون فرستاده‌ای روشنگر بر آن‌ها مبعوث شد).

این فرستاده کیست؟ و ارسال‌کننده این فرستاده کیست؟^۱

وضوح حاکمیت خدا در «مهدی» فرستاده شده [در] سوره دخان، به شرح و بسط نیاز ندارد.

اما در رابطه با احادیثی که به ارتباط حاکمیت خداوند سبحان با مهدی (علیه السلام) اشاره دارند، قبلاً روایاتی بیان شد که مهدی، خلیفه خداوند سبحان است که با این جایگاه مناسبت دارد،

۱ - از کتاب وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) در تورات و انجیل و قرآن، امام احمدالحسن (علیه السلام).

و به دلیل مراعات خلاصه‌گویی، آن‌ها را رها می‌کنم، و روایات جدیدی به آن‌ها می‌افزایم:

- یحیی بن یمان، از سفیان ثوری، از ابواسحاق، از نوف بکالی به ما گفت: «در پرچم مهدی نوشته شده است: البیعة لله.»^۱

- عبدالله به ما گفت: پدرم به من گفت: محمد بن جعفر به ما گفت: شعبه، از ابوتیاح، به ما گفت: از صخر شنیدم که از سبیع حدیثی را بیان کرد و گفت: مرا از «آب» به کوفه فرستادند تا چهارپایانی بخرم. به کناسه آمدم. مردی بود که جماعتی گردش جمع شده بودند. -گفت- دوست و همراه من به طرف چهارپایان رفته بود، ولی من نزد او آمدم. او حذیفه بود. از او شنیدم که می‌گفت: یاران رسول خدا ﷺ از ایشان درباره خیر پرسیدند و من از ایشان درباره شر و بدی پرسیدم. عرض کردم: ای رسول خدا، آیا بعد از این خیر، شری هست، همان طور که پیش از آن، شر بوده است؟ فرمود: «بله.» عرض کردم: بازدارنده‌اش چیست؟ فرمود: «شمشیر.» به گمانم ابوتیاح می‌گفت: شمشیر، به گمانم. گفت: عرض کردم: سپس چه؟ فرمود: «سپس آرامشی بعد از دود است.» گوید: عرض کردم: سپس چه؟ فرمود: «سپس دعوت‌کنندگانی به سوی گمراهی خواهند بود. فرمود: - وقتی در آن روز خلیفه خداوند را در زمینش دیدی مُلازمش باش، حتی اگر بدنت به سختی کیفر داده و مالت گرفته شود؛ و اگر او را ندیدی در زمین فرار کن، حتی اگر بمیری در حالی که به تنه درختی آویزان شده‌ای.» می‌گوید: عرض کرد: سپس چه؟ فرمود: «سپس دجال خروج می‌کند.»^۲

- عبدالله به ما گفت: پدرم به من حدیث گفت: عبدالرزاق به من گفت: معمر به ما گفت: قتاده، از نصر بن عاصم لیثی، از خالد بن خالد یشکری، خبر داده است که وی گفت:

۱ - فتن المروری، حدیث شماره ۱۰۲۶.

۲ - مسند احمد، حدیث شماره ۲۴۱۳۸، ص ۱۶۰/۵۱.

حذیفه گفت: عرض کردم: ای رسول خدا، سپس چه؟ فرمود: «سپس دعوت‌کنندگان گمراهی پدیدار می‌شوند. اگر در آن روز، خداوند خلیفه‌ای در زمین داشته باشد و او پوست پشتت را بکند و مالت را بگیرد مُلازم او باش؛ وگرنه در حالی بمیر که به تنه درختی آویخته‌ای.» گوید: عرض کردم: سپس چه؟ فرمود: «سپس بعد از آن دجال خروج می‌کند که همراهش رود و آتشی است. هرکس در آتش او بیفتد پاداش او واجب می‌شود و سنگینی [گناه] او از بین می‌رود، و هرکس در رود او بیفتد عقوبتش لازم می‌شود و پاداشش از بین می‌رود.»^۱

- ضمره بن ربیعہ، از ابن شوذب، از ابوتیاح، از خالد بن سبیب، از حذیفه به ما گفت: مردم از رسول خدا ﷺ درباره خیر می‌پرسیدند و من درباره شر می‌پرسیدم. چون می‌ترسیدم گرفتارش شوم. یک روز که نزد رسول خدا ﷺ بودم عرض کردم: ای رسول خدا، آیا پس از این خیری که خداوند به ما داده است شری هست، همان طور که قبل از آن شر بوده است؟ فرمود: «بله.» عرض کردم: سپس چه؟ فرمود: «آرامشی بعد از دود.» عرض کردم: بعد از این آرامش چه؟ فرمود: «دعوت‌کننده‌هایی به سوی گمراهی. اگر در آن روز یکی از خلفای خدا را دیدی مُلازم او باش.»^۲

- ولید بن مسلم، از جراح، از ارطاة به ما گفت: امیر عصب نه از این است و نه از آن؛ ولی صدایی می‌شنوند - که نه انسانی آن را گفته است و نه جنی - که با فلانی با اسمش بیعت کنید، که نه از این است و نه از آن، ولی او خلیفه یمانی است. ولید گفت: در علم کعب آمده است یمانی، قریشی، و امیر عصب است. «عصب» اهل یمن و پیروانشان هستند که از بیت المقدس خارج شده‌اند.»^۳

۱ - مستد احمد، حدیث شماره ۲۴۱۴۲.

۲ - فتن المروزی، حدیث شماره ۳۴.

۳ - فتن المروزی، حدیث شماره ۲۸۳.

۱- «هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.»^۱

۱- تخریج و تصحیح حدیث: این حدیث از معاویه بن ابوسفیان، و از ابن عمر، و از ابوهریره با چهار لفظ که معنای یکسانی دارند روایت شده است. اولی متن گفته شده است. دومی: «هرکس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.» سومی: «هرکس بمیرد و امام جماعتی نداشته باشد، مرگ او بر مرگ جاهلیت است.» از معاویه با همه الفاظ به جز آخری روایت شده است. برخی منابع که این حدیث را صحیح دانسته اند تقدیم حضور می‌شود:

مسند احمد: ج ۴ ص ۹۶، از معاویه؛ حلیة الاولیاء، ابونعیم: ج ۳ ص ۲۲۴ با سندش از ابن عمر، و درباره اش گفته است: «این حدیث صحیح ثابت شده است.»؛ صحیح ابن حبان: ج ۱۰ ص ۴۳۴، از معاویه؛ مسند ابوداود طیالسی: ص ۲۹۵، از ابن عمر؛ جمع الجوامع، سیوطی: ج ۱۰ ص ۱۹۷ شماره ۴۷۵۹ / ۲۳۲۵۵ از معاویه، و ج ۱۰ ص ۱۰۰ شماره ۴۷۶۲ / ۲۳۲۵۸ از ابن عمر؛ مستدرک، حاکم نیشابوری: ج ۱ ص ۷۷ و ۷۸، از ابن عمر، و آن را طبق شرط شیخین صحیح دانسته، و ذهبی در تلخیص المستدرک با او موافقت کرده است؛ معجم الکبیر طبرانی: ج ۱۹ ص ۳۸۸، از معاویه؛ مسند الشامیین، طبرانی: ج ۲ ص ۴۳۷ و ۴۳۸ ح ۱۶۵۴، از معاویه؛ کنز العمال، متقی هندی: ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۶۶۴، از معاویه و ج ۶ ص ۶۵ ح ۱۴۸۶۳ از ابن عمر؛ مجمع الزوائد، هیثمی: ج ۵ ص ۲۱۸ از معاویه؛ جامع الصغیر مما لیس فی الصحیحین، مقبل وادعی: ج ۴؛ کتاب الامارة: ص ۴۵۱، و درباره اش گفته است: «این حدیث حسن است.» کتاب «السنة، عمرو بن ابی عاصم: ص ۵۰۳ ح ۱۰۵۷ از ابوهریره، و معاویه با این لفظ: «هرکس بمیرد در حالی که امامی نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.» آلبانی در کتاب «ظلال الجنة فی تخریج السنة: ص ۵۰۳ و ۵۰۴» برای کتاب السنة چنین توضیح نوشته است: «سندش حسن است.» طبرانی آن را در «معجم الاوسط: ج ۶ ص ۷۰» روایت کرده است، و هیثمی از او در مجمع الزوائد نقل کرده، و درباره اش گفته است: «طبرانی آن را در اوسط روایت کرده، و عباس بن حسن قنطری آن را روایت کرده است؛ ولی ما او را نمی‌شناسم، و بقیه رجال آن صحیح هستند.» این پندار و اشتباهی از هیثمی است. در سند طبرانی «عباس بن حسن قنطری» وجود ندارد؛ بلکه کسی که موجود است همان «عباس بن حسین قنطری» است، و این دومی از رجال و از شیوخ بخاری است؛ همان طور که آلبانی در توضیح خودش برای به سخن هیثمی چنین گفته است. متن سخن وی: «... به خصوص اینکه در جای دیگری، بیان آن با همان لفظ اول تکرار شده است. (ج ۵، ص ۲۲۵) و گفته است: طبرانی، آن را در «اوسط» روایت کرده، و عباس بن حسن قنطری در آن است، و ما او را نمی‌شناسم، و دیگر رجال آن صحیح هستند.» می‌گوییم: ظاهراً او عباس بن حسین به شکل مصغر- قنطری است که ثقه و از شیوخ بخاری است. بنده نمی‌دانم آیا «حسین» در نسخه «طبرانی» تحریف شده است، یا هیثمی او را نمی‌شناسد، یا چیز دیگری است؟» مراجعه کنید به «ظلال الجنة فی تخریج السنة: ص ۵۰۳ و ۵۰۴ شماره ۱۰۵۷»؛ و ابویعلی موصلی آن را در مسند خود ج ۱۳ ص ۳۶۶ ح ۷۳۷۵ روایت کرده است؛ و شعبی ارنؤوط آن را در شرح خود بر مسند

- ابن مبارک و عبدالرزاق به ما گفتند: از معمر، از شخصی، از سعید بن مسیب، گفت: «فتنه‌ای است که آغازش همچون بازی کودکانه است؛ هرگاه از یک سو آرام می‌شود از سویی دیگر شدت می‌گیرد؛ و پایان نمی‌پذیرد تا اینکه مُنادی از آسمان فریاد می‌زند: آگاه باشید به راستی "امیر" فلانی است.» ابن مسیب دستانش را محکم گره کرد و سه مرتبه گفت: «امیر حقیقی شما همین شخص است.»^۱

- سعید ابوعثمان، از جابر، از ابو جعفر به ما گفت: «مُنادی از آسمان ندا می‌دهد: آگاه باشید، حق در آل محمد است؛ و مُنادی از زمین ندا می‌دهد: آگاه باشید، حق در خاندان عیسی است.» یا عباس گفت: «من تردید دارم، احتمالاً صدای پایینی [صدای زمینی] از شیطان است تا مردم را به اشتباه بیندازد. شک و تردید از ابو عبدالله است.»^۲

- ولید بن مسلم، از شیخ، از ابن شهاب، به ما گفت: «از خاندان ابوسفیان دوم هنگام موسم حج به امیری فرمان می‌دهد و به همراهش افرادی را می‌فرستند. وقتی آن‌ها در موسم هستند می‌شنوند مُنادی از آسمان ندا می‌دهد: آگاه باشید، فلانی امیر است؛ و مُنادی از زمین صدا می‌زند او دروغ می‌گوید. مُنادی از آسمان صدا می‌زند راست است. این

احمد: ج ۲۸ ح ۱۶۸۷۶ ص ۸۸ و ۸۹ صحیح دانسته و گفته است: «حدیثی است که با دیگری صحیح است.»؛ همچنین حمزه احمد الزین آن را در شرح خود برای مسند احمد: ج ۱۳ ص ۱۸۸ ح ۱۶۸۱۹ صحیح دانسته و گفته است: «سندش صحیح است؛ و ابوبکر همان ابن عیاش است، و عاصم همان ابن بیهده است و ابن دو نفر، دو قاری مشهور هستند. درباره حفظ بودن این دو نفر حرف و حدیث‌هایی گفته شده، ولی گفته شده ثقه هستند. طبرانی در کبیر: ج ۱۹ ص ۳۸۸ شماره ۹۰۰، و اوسط: ج ۱ ص ۴۱۷ او را ذکر کرده است. درباره سند طبرانی در مجمع: ج ۵ ص ۲۱۸ گفته است: این دو ضعیف هستند، و به احمد اشاره نکرده است. حدیث ابن ابی عاصم در «سنه» شماره ۱۰۵۷ است.

نتیجه اینکه تمام افراد زیر این حدیث را صحیح دانسته‌اند: ۱- ابن حبان؛ ۲- حاکم؛ ۳- ذهبی؛ ۴- ابونعیم؛ ۵- شعیب ارنؤوط؛ ۶- حمزه بن ابوزید؛ ۷- آلبانی آن را حسن دانسته؛ ۸- وادعی قبول کرده است.

۱ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۷۳.

۲ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۷۴.

وضعیت طول می‌کشد و نمی‌دانند از کدام‌یک پیروی کنند. کسانی که در آسمان هستند صدای دوم را که برای بار اول از آسمان صدا زده است راست می‌دانند. وقتی آن را شنیدید بدانید کلمه خداوند بالاتر، و کلمه شیطان پایین‌تر است.»^۱

- ابن وهب، از اسحاق، از یحیی تیمی، از مغیره بن عبدالرحمان، از مادرش که پیر بود، به ما گفت: در فتنه ابن‌زبیر به او گفتم: در این فتنه مردم به هلاکت می‌رسند. [مادر] گفت: هرگز، ای فرزندم؛ ولی پس از آن فتنه‌ای است که مردم در آن به هلاکت می‌رسند و امر آنان استوار نمی‌شود تا اینکه مُنادی از آسمان صدا می‌زند: بر شما باد به فالانی.»^۲

- ابن وهب، از اسحاق بن یحیی، از محمد بن بشر بن هشام، از ابن مسیب به ما گفت: «فتنه‌ای در شام خواهد بود که ابتدایش همچون بازی کودکانه است؛ سپس کار مردم بر هیچ چیز استوار نمی‌شود و بر جماعتی جمع نخواهند شد تا اینکه مُنادی از آسمان صدا می‌زند: بر شما باد به فالانی؛ و کف‌دستی طلوع می‌کند که بشارت‌دهنده است.»^۳

ابن وهب، از عیاض بن عبدالله فهری، از محمد بن یزید بن مهاجر، از ابن مسیب، همانند آن را برای ما گفت تا به اینجا رسید: «مُنادی از آسمان صدا می‌زند امیر شما فالانی است.»^۴

- عیاض گفت: محمد بن منکدر به ما خبر داده است که از عبدالملک بن مروان شنیده است که مردی از علمایشان همانند آن را بیان کرده است.^۵

- ولید بن مسلم، از عنبسه قرشی، از مسلمة بن ابوسلمه، از شهر بن حوشب به ما گفت:

۱ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۷۵.

۲ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۷۶.

۳ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۷۷.

۴ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۷۸.

۵ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۷۹.

۱۱۲ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

رسول خدا ﷺ فرمود: «در محرم مُنادی از آسمان صدا می‌زند: آگاه باشید، برگزیده خداوند از آفریدگانش فالانی است؛ پس به او گوش بسپارید و در سال هرج و مرج‌ها و نزاع‌ها از او اطاعت کنید.»^۱

- رشدین، از ابن لهیعه به ما گفت: ابوزرعه، از عبدالله بن زبیر، از عمار بن یاسر رضی الله عنه به من گفت: «وقتی نفس زکیه کشته شود و برادرش در مکه ظالمانه کشته شود مُنادی از آسمان صدا می‌زند: به راستی امیر شما فالانی است؛ و او همان مهدی است که زمین را پر از حق و عدل می‌کند.»^۲

- ابواسحاق اقرع به ما گفت: ابوحکم مدنی به من گفت: یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب، گفت: «تفرقه و اختلاف باقی است تا اینکه کف [دستی] در آسمان طلوع می‌کند و منادی صدا می‌زند: بدانید امیر شما فالانی است.»^۳

- ولید و رشدین به ما گفت: از ابن لهیعه، از ابوقبیل، از ابورومان، از علی رضی الله عنه که فرمود: «پس از فرورفتن در زمین مُنادی در ابتدای روز از آسمان صدا می‌زند: حق در آل محمد است. سپس منادی در آخر روز صدا می‌زند: حق در فرزندان عیسی است؛ و همانند آن [صدا] است، ولی از شیطان است.»^۴

- عبدالله بن مروان، از سعید بن یزید تنوخی، از زهری به ما گفت: «وقتی سفیانی و مهدی در آن روز برای جنگ با یکدیگر دیدار می‌کنند صدایی از آسمان شنیده می‌شود: آگاه باشید، اولیای خدا اصحاب فالانی هستند؛ یعنی مهدی.» زهری گفت: اسماء بنت عمیس گفت: «نشانه آن روز این است که کف [دستی] در آسمان است که کَشیده شده

۱ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۸۰.

۲ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۸۱.

۳ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۸۲.

۴ - فتن المروزی، حدیث شماره ۹۸۳.

است و مردم به آن نگاه می‌کنند.»^۱

- حکیم بن نافع، از جراح، از ارطاة به ما گفت: «وقتی مردم در منا و عرفات هستند پس از دسته‌دسته شدن قبیله‌ها، مُنادی صدا می‌زند: آگاه باشید، امیر شما فالانی است؛ و صدای دیگری به دنبال آن می‌آید: آگاه باشید او دروغ گفته است؛ و صدای دیگری به دنبال آن می‌آید که او راست گفته است. جنگ شدیدی درمی‌گیرد. سلاح‌های آنان آتشین است، و آن سپاه آتشین است. در این هنگام در آسمان کف [دستی] نشانه‌دار می‌بینند. جنگ شدت می‌گیرد؛ تا آنجا که از انصار حق به تعداد اهل بدر می‌مانند، و آن‌ها می‌روند تا اینکه با صاحبشان بیعت می‌کنند.»^۲ پس امیری که به اسمش از آسمان صدا زده می‌شود حاکمی است که از سوی خداوند سبحان منصوب شده، و همان مهدی (علیه السلام) است.

- «یهود به ۷۱ فرقه تقسیم می‌شوند که همگی در آتش‌اند مگر یک فرقه؛ و نصارا به ۷۲ فرقه تقسیم شدند که همگی در آتش‌اند مگر یک فرقه؛ و این امت به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد که همگی در آتش‌اند به جز یک فرقه.» و آمده است: «۷۳ آیین.» و در روایتی گفتند: ای رسول خدا، فرقهٔ ناجیه کدام است؟ فرمود: «فرقه‌ای است که بر همان زوبیه‌ای باشد که امروز من و یارانش بر آن هستیم.» و در روایتی فرمود: «و "جماعت" همان است؛ و دست خدا بر جماعت است.»^۳

- «یهود و نصارا به ۷۱ فرقه تقسیم شدند؛ و امت من به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد که همگی در آتش‌اند به جز یکی.» عرض شد: ای رسول خدا، آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود:

۱ - فتن المروری، حدیث شماره ۹۸۴.

۲ - فتن المروری، حدیث شماره ۹۸۵.

۳ - محدث: ابن تیمیّه، منبع: مجموع الفتاوی، صفحه یا شماره: ۳/۴۴۵، خلاصه حکم محدث: در سنن و مسانید، صحیح مشهور است.

«آنچه من و یارانم بر آن هستیم.»^۱

- «این امت به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد و همگی در آتش اند به جز یکی.» گفتند: ای رسول خدا، آن‌ها چه کسانی هستند؟ فرمود: «کسانی که بر آنچه من و یارانم بر آن هستیم باشند.»^۲

- «یهود به ۷۱ فرقه تقسیم شدند، و نصارا به ۷۲ فرقه تقسیم شدند، و این امت به ۷۳ فرقه تقسیم خواهند شد که همگی در آتش اند به جز یک فرقه.» گفته شد: ای رسول خدا، آن‌ها چه کسانی هستند؟ ایشان (علیهم السلام) فرمود: «کسانی که به مانند آنچه من و یارانم بر آن هستیم باشند.»^۳

در این حدیث آخر، رسول خدا (ص) معادله روشنی را بیان می‌کند که دو طرف دارد: آن حضرت در یک طرف آن است، و دیگری صحابه‌اش هستند. آنچه رسول خدا (ص) بر آن است: ایشان خلیفه خداوند سبحان است؛ و آنچه اصحابش بر آن هستند: اینکه با خلیفه خدا بیعت کرده‌اند. پس فرقه ناجیه فرقه‌ای است که از هر دو طرف این معادله شکل گرفته باشد؛ یعنی خلیفه منصوب از طرف خدا، و ایمان‌آوردگان به او که با او بیعت می‌کنند. این همان وضعیتی است که با مهدی (علیه السلام) برقرار است؛ ایشان خلیفه خداوند است، و انصارش کسانی هستند که با او بیعت می‌کنند. امروز اگر این زمین را زیرورو کنی هیچ فرقه‌ای را نمی‌بینی که بر اساس این معادله سیر کند، به جز دعوت مبارک یمانی. همین برای کسی که بشنود و گواه باشد به عنوان دلیل کافی است.

۱ - محدث: ابن عربی، منبع: احکام القرآن، صفحه یا شماره ۴۳۲/۳، خلاصه حکم محدث: ثابت.

۲ - محدث: احمد شاکر، منبع: عمدة التفسیر، صفحه یا شماره ۳۵۳/۱، خلاصه حکم محدث: در مقدمه به صحیح‌بودنش اشاره کرده است.

۳ - محدث: بن باز، منبع: مجموع فتاوی بن باز، صفحه یا شماره ۲۶۴/۴، خلاصه حکم محدث: ثابت.

فصل هفتم:

علم

امام احمد الحسن عليه السلام فرموده است:

«حق تعالی می فرماید: ﴿بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ یَسْبِحُ لِحِ ما فِی السَّمٰوٰتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُوسِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ * هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْاُمِّیْنِ رَسُوْلًا مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ اَیٰتِهٖ وَ یزَکِّیْهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتٰبَ وَالْحِکْمَةَ وَ اِنْ کٰنُوْا مِنْ قَبْلِ لَیْلِ صٰلٰلٍ مُّبِیْنٍ * وَ اٰخَرِیْنَ مِنْهُمْ لَمَّا یَلْحَقُوْا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ * ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُوْنِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ﴾^۱ (به نام خدای بخشاینده مهربان. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است خدا را می ستایند؛ همان فرمانروای پاکیزه توانای شکست‌ناپذیر حکیم * اوست آن کس که در میان مردمی بی‌سواد، فرستاده‌ای از خودشان مبعوث داشت تا آیاتش را بر آنها بخواند و کتاب و حکمتشان بیاموزد اگرچه پیش از آن در گمراهی آشکار بودند * و بر گروهی دیگر که هنوز به آنها نپیوسته‌اند، و او پیروزمند حکیم است * این نعمت خداوند است که به هر که بخواند آرزایش را دارد، و خدا را بخشایشی است بزرگ).

یعنی بر گروهی دیگر از آنها که هنوز به آنها نپیوسته‌اند، در بینشان فرستاده‌ای از خودشان خواهد فرستاد تا آیات خدا را بر آنان بخواند و آنها را پاک سازد و به آنان کتاب الهی و حکمت خداوند را بیاموزد.

به‌طور قطع امکان ندارد حضرت محمد (ص) بعد از رحلتش به‌سوی خداوند آیات خداوند را برای دیگران [نسل‌های بعدی] بخواند؛ پس باید فرستاده‌ای [پس از ایشان] باشد؛ فرستاده‌ای در امین یعنی در ام القرای زمان خودش، و او این صفات را داشته باشد: آیات [خدا] را تلاوت کند، و مردم را پاک سازد؛ یعنی آن‌ها را پاکیزه گرداند تا در ملکوت آسمان‌ها نظاره کنند، و به آن‌ها کتاب و حکمت بیاموزد.^۱

تصور نمی‌کنم فردی در واجب بودن اینکه مهدی عالم است شک داشته باشد؛ و حتی اینکه در زمان خود داناترین فرد به همه دین‌هاست:

- ابویوسف مقدسی، از صفوان بن عمرو، از عبدالله بن بشر خثعمی، از کعب به ما گفت: «آن مهدی که به جنگ روم می‌فرستد فقه ده‌گانه را ارائه می‌کند. تابوت سکینه را از غاری در انطاکیه خارج می‌کند، که در آن توراتی قرار دارد که خداوند متعال برای موسی (علیه السلام) فرستاد، و انجیلی که خداوند عزوجل برای عیسی (علیه السلام) فرستاد. او بین اهل تورات با توراتشان، و بین اهل انجیل با انجیلشان حکم می‌کند.»^۲

- ضمیره، از ابن شوذب، از مطر، از کعب به ما گفت: «مهدی به این دلیل نامیده شده است که به سفری از سفرهای تورات هدایت می‌کند. آن را از کوه‌های شام بیرون می‌آورد و یهود را به‌سوی آن فرامی‌خواند، و جماعت بسیاری بر اساس آن کتاب‌ها اسلام می‌آورند؛ و سپس گفت حدود سی هزار نفر.»^۳

پس از اینکه بندهای قانون شناخت خلیفه خدا را بیان داشتیم و هر بند آن را با دلیل‌های کامل استوار کردیم، به تطبیق این قانون بر مصداقش منتقل می‌شویم:

اسم امام احمد الحسن (علیه السلام) همان طور که گفته شد احمد است، و روشن شد رسول

۱ - از کتاب وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) در تورات و قرآن و انجیل، امام احمد الحسن (علیه السلام)

۲ - فتن المروزی، حدیث شماره ۱۰۲۲.

۳ - فتن المروزی، حدیث شماره ۱۰۳۵.

خدا ﷺ به اسم وی تصریح کرده است.

امام احمد الحسن (رضی الله عنه) پرچم البيعة لله (بیعت از آن خداست) را برافراشت، و او کسی است که رسول خدا به بیعت با او دستور داده، و فرموده است: «وقتی او را دیدید با او بیعت کنید؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.»

امام احمد الحسن (رضی الله عنه) داناترین مردم زمین است. هیچ فرد زنده‌ای نمی‌تواند همانند علم او را بیاورد و نمی‌تواند علمش را رد کند؛ درست مثل وضعیت جدش رسول خدا ﷺ.^۱

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾^۲ (و اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم شک دارید پس سوره‌ای همانند آن بیاورید).

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۳ (بگو اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آن‌ها پشتیبان برخی [دیگر] باشند).

﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۴ (و اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند).

و تاکنون نیز رؤسای گروه‌هایی که مدعی علم هستند از مناظره با ایشان یا پاسخ به کتاب‌هایش طفره می‌روند؛ هم علمای مسلمانان سنی و شیعه- و هم علمای یهود و نصارا.

۱ - ولید، از شیخ، از زهری، از عروه، از عایشه، از پیامبر ﷺ به ما گفت که ایشان فرمود: «او مردی از عترت من است که برای سنت من می‌جنگد؛ همان طور که من برای وحی جنگیدم.» فتن المروری: حدیث شماره ۱۰۹۲.

۲ - بقره: ۲۳.

۳ - اسراء: ۸۸.

۴ - نساء: ۸۲.

فصل هشتم:

تأییدات منطبق بر امام احمد الحسن علیه السلام

اول: ایشان علیه السلام پا جای پای جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت و آنان را به مباحله فراخواند؛ ولی آنان فرار را بر قرار ترجیح دادند؛ و این دلیل دیگری است که به دلایل ایشان (سلام خداوند بر او) افزوده می‌شود.

دوم: مهدی از مشرق -از عراق- ظهور می‌کند؛ و این بر ایشان علیه السلام منطبق است.

سوم: سیره و عدالت و زهد و عدالت ایشان. حتی در حوزه نجف به ایشان لقب «صادق الامین» داده بودند؛ و وقتی آنان را به هدایت دعوت کرد همان طور که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد. سخن این جماعت با سخن پیشینیانشان تفاوت نداشت: او جادوگر است، دیوانه است، جن زده است؛ و سخن حق تعالی بهترین حاکم است: ﴿أَتَوَاصُوا بِهِ بَلِّغْهُمْ قَوْلُكُمْ طَاغُوتًا﴾^۱ (آیا یکدیگر را به این [سخن] سفارش کرده بودند؟ [نه!] بلکه آنان مردمی سرکش بودند).

چهارم: نجات یافتن ایشان علیه السلام از تمام تلاش‌های حذف فیزیکی که دشمنانش با کمک دجال یک چشم آمریکا انجام داده بودند؛ و این برخلاف قانون الهی در انتقام‌جویی از مدعیان دروغین است. مهدی جهیمان چندان دور نیست. حق متعال می‌فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾^۲ (و اگر [او] پاره‌ای گفته‌ها بر ما بسته بود * ما او را با قدرت فرومی‌گرفتیم * و سپس رگ قلبش را پاره

۱ - ذاریات: ۵۳.

۲ - حاقه: ۴۴ تا ۴۶.

می‌کردیم).

پنجم: به هلاکت رسیدن و رسوا شدن دشمنانش. سیستانی را به‌عنوان مثال در نظر بگیرید که چگونه خداوند او را با «مناف ناجی» رسوا کرد؛ و به هلاکت رسیدن خطیب معروف علی شکری که پس از روزهای اندکی از بی‌احترامی به مقام امام احمد الحسن (علیه السلام) و تحریک حکومت در بزرگ‌ترین مسجد بصره (جامع الابله) علیه او - که زیر نظر سیستانی است - به هلاکت رسید؛ و تمام این‌ها به صورت ویدئویی مستند است.

ششم: محقق شدن معجزات بسیار؛ از جمله درخواستی که کورانی در برنامه زنده شبکه الکوتر مطرح کرد؛ اینکه شارون به هلاکت برسد، و حضور خودش در برنامه «مهدی موعود» منتفی شود؛ و خود کورانی به این مسئله اقرار کرده، و اعتراف او به صورت صوتی ثبت شده است.

هفتم: از جمله راه‌های شناخت مصداق، رؤیاست؛ رؤیاهای بسیاری که از مردم با مذاهب و در مکان‌ها و زمان‌های مختلف گزارش شده است با این مضمون که امام احمد الحسن (علیه السلام) مصداق مهدی حقیقی است؛ و بیشتر این‌ها، رویاهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) و انبیا و فرستادگان بوده است.

این تأییدات تمامی ندارد؛ و در اینجا به تناسب بحثمان برای تحقیق درباره رؤیا و دلالتش برای تشخیص مصداق فقط به ماجرای یوسف (علیه السلام) بسنده می‌کنم. یعقوب (علیه السلام) مصداق خلیفه خدا پس از خودش یعنی یوسف - را با رؤیا تشخیص داد: ﴿يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾^۱ (ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آن‌ها] برای من سجده می‌کنند).

این فقط یعقوب نبود که مصداق را از طریق رؤیا شناخت؛ بلکه برادران یوسف نیز

این چنین بودند؛ به همین دلیل او را از اینکه رؤیایش را برای برادرانش تعریف کند برحذر داشت: ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾^۱ [یعقوب] گفت: «ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند».

و خداوند سبحان خودش را برای کافران قریش به‌عنوان گواه برای صدق و راستی دعوت پیامبر ﷺ معرفی می‌کند: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾^۲ (و کسانی که کافر شدند می‌گویند: «تو فرستاده نیستی.» بگو کافی است خدا، میان من و شما گواه باشد). چگونه خداوند برای آنان گواهی می‌دهد؟! آیا به‌جز از طریق رؤیا؟ همان گونه که برای نجیب بنی‌امیه، خالد بن سعید بن عاص اموی حاصل شد؛ آن هنگام که پدرش را دید که او را به‌سوی آتش می‌کشد و رسول خدا ﷺ او را به‌سوی بهشت می‌کشد؛ و در نتیجه به محمد نبی ﷺ ایمان آورد.

چند نکته باقی ماند که باید به آن‌ها اشاره کنیم:

اول: ما خواب‌های شیطانی را انکار نمی‌کنیم؛ همان طور که رؤیاهایی از طرف خداوند وجود دارند.

دوم: رؤیاهایی که از طرف خداوند هستند صادق‌اند؛ فرقی نمی‌کند بیننده، پیامبر بوده باشد: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾^۳ (من [در خواب] یازده ستاره دیدم) یا کافر: ﴿إِنِّي أَرَىٰ سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ﴾^۴ (من [در خواب] دیدم هفت گاو فربه هست) و تفاوت فقط در چگونگی بهره‌برداری از آن است. یوسف از رؤیای فرعون کافر استفاده کرد و اقتصاد دولت را بر اساس آن بنا نهاد، و این حقانیت و راستی رؤیا را ثابت می‌کند، حتی اگر بیننده‌اش

۱ - یوسف: ۵.

۲ - رعد: ۴۳.

۳ - یوسف: ۴.

۴ - یوسف: ۴۳.

کافر بوده باشد؛ و عدم بهره‌مند شدن فرعون از آن به معنای عدم راستی و صداقت آن نیست؛ بلکه کسی که این چنین سخنی را بیان می‌کند شبیه عبادت‌کنندگان بت‌هاست: ﴿قَالُوا أَضْعَافٌ أُخْلَامٍ﴾^۱ (گفتند خواب‌هایی است پریشان) برعکس انبیا (علیهم‌السلام): ﴿يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ﴾^۲ (ای ابراهیم، رؤیای خود را حقیقت بخشیدی!)

سوم: خواب‌های شیطانی، سفیهانه‌اند؛ زیرا شیطان سفیه است؛ ولی رؤیاهایی که از طرف خداوند هستند نمادهای حکیمانه در خود دارند، هرچند تشخیص آن‌ها برای عموم مردم دشوار است! ولی برای آنان دشوار نیست که تشخیص بدهند در رؤیایی، رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وجود دارد؛ و حاشا که شیطان به شکل ایشان (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) جلوه‌گر شود؛ و احادیث مربوط به این نکته خواهد آمد.

چهارم: برای رد احتمال دروغ بودن ادعای کسی که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را در رؤیا دیده است شما را به ایمان آوردن به تواتر دعوت می‌کنیم (منظور خبر دادن عده‌ای از مردم است که تبانی‌شان برای دروغ‌گفتن محال باشد، و با اخبار آن‌ها، برای شما نسبت به صدق و راستی آن خبر یقین حاصل می‌شود). این نکته‌ای است که علمای خودتان می‌گویند.

نظرات علمای اهل سنت درباره رؤیاهای متعدد درباره یک مسئله:

ابن قیم گفته است:

«و در خصوص این رؤیاهای دیده‌شده، اگرچه ما فقط با استناد به رؤیا چیزی را اثبات نمی‌کنیم، بلکه با استفاده از برهان‌ها و شواهد دیگری که بیان کردیم... و این رؤیاهای دیده‌شده، با توجه به بسیار بودنشان و اینکه فقط خداوند می‌تواند آن‌ها را شماره کند، یعنی بر این معنا موافقت داشته‌اند؛ و وقتی رؤیای مؤمنان چیزی را تأیید کند، این درست مثل

۱ - یوسف: ۴۴.

۲ - صافات: ۱۰۴ و ۱۰۵.

تأیید آن چیز توسط روایاتشان خواهد بود.»^۱

ابن حجر گفته است:

«از این حدیث دانسته می‌شود^۲ اگر گروهی درباره یک رؤیا هماهنگی داشته باشند این بر صحت و راستی آن رؤیا دلالت دارد؛ همان طور که اگر خبری از طرف گروهی بیاید به قوت آن خبر دلالت دارد.»^۳

قرضاوی گفته است:

«این ربانیون - که از دعوت‌کننده‌های میانه‌روی امت اسلامی هستند - کسانی هستند که نور عقل و نور قلب، و نور علم و نور ایمان را توأم در خود دارند، و به نقل‌های صحیح و معقولات صریح هدایت شده‌اند، و میان متون جزئی و مقاصد کلی سازگاری ایجاد کرده‌اند، و فروع را به اصول، و متشابهات را به محکومات، و مسائل ظنی را به قطعی بازگردانده‌اند؛ در نتیجه الهام و رؤیاهای صادق را با شروطش و در حد و حدودش اثبات کرده و میزان را با عدالت برپا کرده و در میزان نقصانی ایجاد نکرده و در آن سرکشی نکرده‌اند؛ و به این ترتیب از علم به ژکن شدید پناه جستند، و از دین به ریسمان محکم چنگ زدند که موضع محققین علمای اهل سنت اهل میانه‌روی و اعتدال است؛ همان که در حقیقت - میانه‌بودن منهج اسلامی و میانه‌بودن امت اسلامی را آشکار می‌کند. آنان هیچ دربی از درب‌های شناخت و آگاهی را نمی‌بندند؛ درب‌هایی که خداوند آن‌ها را

۱ - کتاب الروح: ۱۲.

<http://islamport.com/w/qym/Web/۳۱۷۳/۵.htm>

۲ - منظور او حدیث هم‌سو و مشابه بودن رؤیای صحابه به اینکه شب قدر در هفت [روز] آخر است، بوده است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «می‌بینم رؤیای شما درباره هفت [روز] آخر شبیه یکدیگر است. هرکس می‌خواهد خودش را آزاد کند خود را در هفت [روز] آخر آزاد کند.»

بخاری، آن را در فضیلة ليلة القدر: ۲۵۶/۴، و مسلم آن را در صیام: ج ۲ ص ۸۲۲، روایت کرده است.

<http://islamport.com/d/۱/srh/۱/۴۹/۲۰۸۹.html>

۳ - مراجعه کنید به: فتح الباری: ص ۱۲.

برای برخی از برگزیدگان گاهی گشوده است.»^۱

این‌ها برخی از نظرات علمای اهل سنت درباره رؤیاهای متواتر و بسیار دربارهٔ یک موضوع مشخص بود.

قطعاً تشخیص مصداق نباید با هیچ‌کدام از بندهای قانون شناخت خلیفه خدا مخالفت داشته باشد. «بن‌باز» گفته است:

«اما اعتماد به خواب‌ها برای اثبات اینکه فلانی مهدی است، مخالف با دلایل شرعی و اجماع اهل علم و ایمان است؛ زیرا بیننده‌ها هر قدر هم که بسیار بوده باشند اعتماد به آن‌ها در خلاف آنچه با شرع مطهر ثابت شده است جایز نیست.»^۲

بنده عرض می‌کنم: با اینکه سُستی این گفتهٔ بن‌باز: «اما اعتماد به خواب‌ها برای اثبات اینکه فلانی مهدی است، مخالف با دلایل شرعی و اجماع اهل علم و ایمان است» مشخص است؛ ولی با پیوست کردن ادامهٔ سخنش به آن صحیح می‌شود: «زیرا بیننده‌ها هر قدر هم که بسیار بوده باشند اعتماد به آن‌ها در خلاف آنچه با شرع مطهر ثابت شده است جایز نیست.» البته با یک شرط: کوتاه آمدن آن‌ها از اینکه اسم مهدی، محمد بن عبدالله است؛ و علت شرط در این نکته آن است که آن‌ها حاکمیت خدا و علم را در مهدی شرط نمی‌دانند؛ زیرا از قانون شناخت خلیفه خدا اطلاع ندارند؛ در نتیجه برای آنان قانونی جز «اسم» باقی نمی‌ماند، که از نظر آنان «محمد بن عبدالله» است و این اسم کسی است که در واقعهٔ جهمان ادعای مهدویت کرد.

پس سخن بن‌باز مبنی بر عدم اعتماد به رؤیاهای در این مقام، به دلیل مخالفت داشتن با شرع مطهر ثابت شده رد می‌شود؛ زیرا شرع بن‌باز ثابت کرده است که اسم مهدی، محمد

۱ - موقف الاسلام من الالهام: ص ۲.

<http://www.qaradawi.net/site/topics>

۲ سایت بن‌باز، حادثه مسجد الحرام و امر مهدی منتظر. <http://www.binbaz.org.sa/mat/۸۲۰۲>

بن عبدالله است.

بله، این جنبه جای بحث و بررسی دارد، اگر به این نکته توجه داشته باشیم که منظور بن باز از مخالفت با شرع پاک، خروج علیه آل سعود بوده است، و این بحثی است که به سود آنان نیست، زیرا قانون شناخت حجت وجود دارد.

بن باز گفته است:

«زیرا بیننده‌ها هر قدر هم که بسیار بوده باشند اعتماد به آن‌ها در خلاف آنچه با شرع مطهر ثابت شده است جایز نیست؛ زیرا خداوند سبحان دین را برای پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و برای امتش کامل کرده، و نعمت را پیش از وفات ایشان (درود و سلام بر او) برایشان تمام کرده است؛ در نتیجه هیچ کس نمی‌تواند به هیچ‌خوابی، در مخالفت با شرع ایشان (درود و سلام بر او) تکیه کند؛ به‌علاوه پیامبر صلی الله علیه و آله خیر داده است که مهدی بر اساس شرع مطهر حکم می‌کند؛ پس چگونه او و پیروانش جایز خواهند بود حرمت مسجدالحرام و حرمت مسلمانان را هتک کنند و به ناحق علیه‌شان سلاح به دست بگیرند؟ و چگونه برای او جایز است علیه دولتی پابرجا خروج کند که بر یک مرد اجتماع کرده و با او شرعاً بیعت کرده‌اند، و در نتیجه سرپیچی از آن، گرفتاری‌هایی به دنبال خواهد داشت و جمعش را پراکنده می‌کند؛ در حالی که ایشان (درود و سلام بر او) در حدیث صحیح فرموده است: «کسی که به‌سوی شما بیاید در حالی که بر کارتان اجماع شده است، و او بخواهد شما سرپیچی کنید یا جماعتشان را متفرق کند، هر طور که بوده باشد گردنش را بزنید.»
مسلم آن را در صحیح خود آورده است.»^۱

بنده عرض می‌کنم: شکی نیست «هرطور می‌خواهد باشد» از نظر بن باز حق را نیز شامل می‌شود. بر این اساس بن باز در روز روشن برای رضایت و خشنودی آل سعود به کشتن مهدی فتوا می‌دهد! دست کم با قطعیت تیری در تاریکی انداخته است مبنی بر اینکه

۱۲۶ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

مهدی در زمان حکومت آل سعود هرگز ظهور نخواهد کرد!

* * *

فصل نهم:

احادیث مربوط به رؤیا

رسول خدا ﷺ به رؤیا و تفسیر و تأویل آن بسیار اهتمام می‌ورزید؛ تا آنجا که از ایشان رضی الله عنهم روایت شده است که بعد از هر نماز صبح از یارانش می‌پرسید: آیا میسراتی هست؟ و وقتی رؤیاهایشان کم می‌شد به آن‌ها دستور می‌داد ناخن‌هایشان را کوتاه کنند و می‌فرمود: «الآن حبیبم جبرئیل نزد من بود و به من خبر داد آنچه فرشتگان را باز می‌دارد که بر شما فرود بیایند وجود آلودگی‌ها در دستان شماست.»

کتاب‌های حدیث اهل سنت پر از باب‌هایی درباره رؤیاست. ما به‌عنوان نمونه به سراغ سنن ابن ماجه^۱ خواهیم رفت تا از احادیثی که درباره رؤیا آمده‌اند آگاه شویم. متون ثبت‌شده در این کتاب به قرار زیر است:

۳- کتاب تعبیرالرؤیا، ج ۲، ص ۱۲۸۱:

۱- باب رؤیای صالحه که مسلمان می‌بیند یا برایش دیده می‌شود

۳۸۹۳- هشام بن عمار به ما گفت: مالک بن انس به ما گفت: اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، از انس بن مالک به ما گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «رؤیای حسنه از مرد صالح

۱ - سنن ابن‌ماجه، مؤلف: محمد بن یزید ابوعبدالله قزوینی، ناشر: دارالفکر بیروت، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقی، توضیح محمد فؤاد عبدالباقی؛ و در زیر هر حدیث حکم آلبانی درباره‌اش آمده است.

جزئی از ۴۶ جزء نبوت است.»

۳۸۹۳- ش: (جزء) واقعیت این جزء جزء بودن مشخص نیست. روایات نیز مختلف هستند. آنچه می‌خواهم بیان کنم این است رؤیا - اگر صالحه باشد - از این نظر که به واسطه فرشته، آگاه شدن از غیب است، با نبوت مناسبت دارد. شیخ آلبانی گفته است: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۲)

۳۸۹۴- ابوبکر بن ابوشیبه به ما گفت: عبدالاعلی به ما گفت: از معمر، از زهری، از سعید، از ابوهریره، از پیامبر ﷺ که فرمود: «**رؤیای مؤمن جزئی از ۴۶ جزء نبوت است.**» شیخ آلبانی گفته است: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۲)

۳۸۹۵- ابوبکر بن ابوشیبه و ابوکریب به ما گفتند: عبیدالله بن موسی به ما گفت: شیبیان، از فراس، از عطیه، از ابوسعید خدری به ما خبر داد که پیامبر ﷺ فرمود: «**رؤیای صالح انسان مسلمان، جزئی از هفتاد جزء نبوت است.**» در «زوائد» در سند این روایت «عطیه بن سعید عوفی بجلی» هست که ضعیف است. شیخ آلبانی گفته است: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۲)

۳۸۹۶- هارون بن عبدالله حمال به ما گفت: سفیان بن عیینه، از عبیدالله بن ابویزید، از پدرش، از سباع بن ثابت، از ام‌کرز کعبیه به ما گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «**نبوت رفت و مبشرات ماند.**» در زوائد سندش صحیح است و رجالش ثقه هستند.

۳۸۹۶- ش: «**نبوت رفت**» یعنی با وفات پیامبر ﷺ خواهد رفت؛ زیرا آن حضرت خاتم النبیین است و پیامبری پس از ایشان نیست. «**مبشرات**» یعنی رؤیاهای صالح. شیخ آلبانی گفته است: صحیح است. (ج ۲ ص ۱۲۸۳)

۳۸۹۷- علی بن محمد به ما گفت: ابواسامه و عبدالله بن نمیر، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر به ما گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «**رؤیای صالح جزئی از هفتاد جزء از**

نبوت است.» شیخ آلبنانی گفته: صحیح است. (ج ۲ ص ۱۲۸۳)

۳۸۹۸- علی بن محمد به ما گفت: وکیع، از علی بن مبارک، از یحیی بن ابی‌کثیر، از ابوسلمه، از عبادة بن صامت به ما گفت: از رسول خدا ﷺ درباره سخن خداوند سبحان: ﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ (در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است) پرسیدم، فرمود: «منظور رؤیای صالحه است که مسلمان می‌بیند یا برایش می‌بینند.» (ج ۲، ص ۱۲۸۳)

۳۸۹۹- اسحاق بن اسماعیل ایلی به ما گفت: سفیان بن عیینه، از سلیمان بن سحیم، از ابراهیم بن عبدالله بن معبد بن عباس، از پدرش، از ابن عباس به ما گفت: رسول خدا ﷺ در بیماری‌اش پرده را کنار زد، در حالی که صف‌های مردم پشت ابوبکر بودند. فرمود: «ای مردم، از مبشرات نبوت فقط رؤیای صالحه مانده است که مسلمان می‌بیند یا برایش دیده می‌شود.» شیخ آلبنانی: صحیح است. (ج ۲ ص ۱۲۸۳)

۲- باب دیدن پیامبر ﷺ در خواب

(ج ۲، ص ۱۲۸۳)

۳۹۰۰- علی بن محمد به ما گفت: وکیع، از سفیان، از ابواسحاق، از ابواحوص، از عبدالله به ما گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند به راستی مرا در بیداری دیده است؛ زیرا شیطان به شکل من جلوه‌گر نمی‌شود.»

۳۹۰۰- ش: «مرا در بیداری دیده است» یعنی رؤیایش، حق و درست است؛ گویی دیدن او، دیدن در بیداری بوده است. «جلوه‌گر نمی‌شود» یعنی ظاهر نمی‌شود؛ طوری که بیننده گمان کند او پیامبر ﷺ بوده است. شیخ آلبنانی: صحیح است. (ج ۲ ص ۱۲۸۴)

۳۹۰۱- ابومروان عثمانی به ما گفت: عبدالعزیز بن ابوحازم، از علاء بن عبدالرحمان،

۱۳۰ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) - دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

از پدرش، از ابوهریره به ما گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند [به راستی] مرا دیده است؛ زیرا شیطان به صورت من جلوه‌گر نمی‌شود.» شیخ آلبانی: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۴)

۳۹۰۲ - محمد بن رمح به ما گفت: لیث بن سعد، از ابوزبیر، از جابر به ما خبر داد که رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند [به راستی] مرا دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند به صورت من جلوه‌گر شود.» شیخ آلبانی: صحیح است. (ج ۲ ص ۱۲۸۴)

۳۹۰۳ - ابوبکر بن ابی شیبه و ابوکریب به ما گفتند: بکر بن عبدالرحمان به ما گفت: عیسی بن مختار، از ابن ابی لیلی، از عطیه، از ابوسعید به ما گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که در خواب مرا ببیند به راستی مرا دیده است؛ زیرا شیطان به صورت من جلوه‌گر نمی‌شود.» در «زوائد» سندش ضعیف است؛ به دلیل ضعف عطیه بن سعد عوفی و ابن ابی لیلی؛ و اسم او محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی است. شیخ آلبانی گفته: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۴)

۳۹۰۴ - محمد بن یحیی به ما گفت: سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی به ما گفت: سعدان بن یحیی بن صالح لخمی به ما گفت: صدقه بن ابی عمران، از عون بن ابوجحیفه، از پدرش، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که در خواب مرا ببیند درست مثل آن است که مرا در بیداری دیده است؛ زیرا شیطان نمی‌تواند به شکل من جلوه‌گر شود.» در زوائد سندش حسن است؛ زیرا درباره صدقه بن ابی عمران اختلاف وجود دارد. شیخ آلبانی گفته: حسن صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۴)

۳۹۰۵ - محمد بن یحیی به ما گفت: ابوولید به ما گفت: ابوعوانه، از جابر، از عمار دهنی، از سعید بن جبیر، از ابن عباس به ما گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند به راستی مرا دیده است؛ زیرا شیطان به شکل من جلوه‌گر نمی‌شود.» در سند آن در زوائد، جابر جعفری متهم است. شیخ آلبانی گفته: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۵)

۳- باب رؤیا سه تاست

(ج ۲، ص ۱۲۸۵)

۳۹۰۶- ابوبکر بن ابی شیبه به ما گفت: هوءة بن خلیفه به ما گفت: عوف، از محمد بن سیرین، از ابوهریره، به ما گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «رؤیا سه تاست: بشارتی از خدا، حدیث نفس، و ترساندن از [جانب] شیطان. وقتی یکی از شما رؤیایی دید که او را به تعجب واداشت، اگر خواست آن را تعریف کند؛ و اگر چیزی دید که آن را ناپسند دانست آن را برای هیچ کسی تعریف نکند، و برخیزد و نماز بخواند.» در زوائد، در سندش هوءة بن خلیفه هست که ابن معین گفته: «هوءة بن خلیفه» ضعیف است.

۳۹۰۶- ش: «بشارتی از خدا» یعنی قسمتی از آن بشارت است؛ یعنی یکی از آن‌ها بشارت است. «برخیزد و نماز بخواند» یعنی باید شیطان را براند. شیخ آلبانی گفته: صحیح است، به جز این گفته: «اگر دید.» (ج ۲ ص ۱۲۸۵)

۳۹۰۷- هشام بن عمار به ما گفت: یحیی بن حمزه به ما گفت: یزید بن عبیده به ما گفت: ابوعبیدالله مسلم بن مشکم، از عوف بن مالک به ما گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: «رؤیا سه نوع است: یک نوع، ترساندن‌هایی از سوی شیطان است تا به واسطه آن‌ها فرزند آدم را محزون کند. نوع دیگر آنچه است که انسان در بیداری‌اش به آن توجه داشته و آن را در خواب خود می‌بیند. نوع سوم جزئی از چهل و شش جزء نبوت است.» گفت: به او گفتم: تو این را از رسول خدا شنیدی؟ گفت: بله، من از رسول خدا ﷺ شنیدم. سندش در زوائد صحیح است و رجالش ثقه هستند.

۳۹۰۷- ش: «أهاویل: ترس‌ها» جمع «أهوال» است، مثل «اقاویل» که جمع «قول» است. شیخ آلبانی گفته: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۵)

۴- باب کسی که رؤیایی ببیند که آن را ناپسند بداند

(ج ۲، ص ۱۲۸۵)

۳۹۰۸- محمد بن رمح مصری به ما گفت: لیث بن سعد، از ابوزبیر، از جابر بن عبدالله به ما گفت که رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی یکی از شما رؤیایی دید که آن را ناپسند دانست به سمت چپ خود آب دهان بیندازد و سه مرتبه از شیطان به خداوند پناه ببرد، و از پهلویی که بر آن [خوابیده] است تغییر حالت دهد.»

۳۹۰۸- ش: «به سمت چپ خود آب دهان بیندازد» یعنی شیطان را براند. شیخ آلبانی گفته: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۶)

۳۹۰۹- محمد بن رمح به ما گفت: لیث بن سعد، از یحیی بن سعید، از ابوسلمة بن عبدالرحمان بن عوف، از ابوقتاده، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «رؤیا از خداوند است، و "حلم" (خواب) از شیطان است. وقتی یکی از شما چیزی دید که آن را ناپسند دانست سه مرتبه به سمت چپ خود آب دهان بیندازد، و سه مرتبه از شیطان به خداوند پناه ببرد، و از پهلویی که بر آن [خوابیده] است تغییر حالت دهد.»

۳۹۰۹- ش: «رؤیا از خداوند است و خواب از شیطان است.» در نهایت گفته است: رؤیا و خواب چیزی است که فرد خوابیده در خوابش می‌بیند؛ ولی رؤیا بر آنچه از اخبار و چیزها و خوبی‌ها می‌بیند غالب می‌شود، [اما] خواب بر آنچه از شر و بدی‌ها می‌بیند غالب می‌شود. شیخ آلبانی گفته: صحیح است. (ج ۲ ص ۱۲۸۶)

۵- باب راست‌گوترین مردم، راست‌گوترین در رؤیاست

(ج ۲، ص ۱۲۸۹)

۳۹۱۷- احمد بن عمرو بن سرح مصری به ما گفت: بشر بن بکر به ما گفت: اوزاعی،

از ابن سیرین، از ابوهریره به ما گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «وقتی آن زمان نزدیک شود رؤیای مؤمن [در اکثر قریب به اتفاق] دروغ نمی‌شود؛ و راست‌گوترین آنان، راست‌گوترین در رؤیاست. رؤیای مؤمن جزئی از ۴۶ جزء نبوت است.»

۳۹۱۷- ش: «وقتی آن زمان نزدیک شود» یعنی نزدیک شدن به انتها با رسیدن ساعت. شیخ آلبانی گفته: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۹)

۶- باب تعبیر رؤیا

(ج ۲، ص ۱۲۸۹)

۳۹۱۸- یعقوب بن حمید بن کاسب مدنی گفت: سفیان بن عیینه عنش زهری، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس به ما گفت: مردی در بازگشت از احد نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من در خواب چیزی شبیه سایه‌ای دیدم که روغن و غسل داشت، و مردم را می‌دیدم که دست دراز می‌کردند تا -کم یا زیاد- از آن بگیرند؛ و نردبانی متصل به آسمان دیدم. شما را دیدم که آن را گرفتی و به وسیله آن بالا رفتی. سپس مرد دیگری آن را گرفت و بالا رفت. سپس مردی دیگری آن را گرفت و بالا رفت. سپس مرد دیگری آن را گرفت، و جدا شد و سپس برایش وصل شد، و به وسیله آن بالا رفت. ابوبکر عرض کرد: رسول خدا، به من اجازه می‌دهید تا آن را تعبیر کنم. رسول خدا فرمود: «تعبیر کن.» گفت: آن سایه، اسلام است. اما چیزی که عسلی و روغنی است، قرآن است که شیرینی و نرمی در آن است. اما آنچه مردم از آن برمی‌گیرند برگرفتن از قرآن -کم یا زیاد- است. اما درباره نردبان متصل به آسمان، به خاطر حقی که در آن هستی شما آن را گرفتی و بالا رفتی. سپس مرد دیگری بعد از شما آن را گرفت و بالا رفت. سپس دیگری بالا رفت. سپس دیگری و [نردبان] بریده شد و سپس برایش متصل شد و بالا رفت. فرمود: «بعضی را درست گفتی و در بعضی اشتباه کردی.» ابوبکر عرض کرد: ای رسول خدا، شما را سوگند

۱۳۴ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) دعوت یمانی در کتاب‌های اهل سنت

می‌دهم آنچه را درست گفتم و آنچه را اشتباه کردم به من خبر دهی. پیامبر فرمود: «ای ابوبکر، سوگند نده.» شیخ البانی گفته: صحیح است. (ج ۲، ص ۱۲۸۹)

این فصل را با حدیث زیر از کتاب «جمع بین الصحیحین» به پایان می‌رسانم:

«۱۲۲۳- سی و دوم: از ابوبکر بن حفص، از عبدالله بن حنین، از ابن عباس، گفت: از اینکه در رکوع [قرآن] قرائت کنم نهی شده‌ام. در این روایت چیزی اضافه نشده است.

در حدیث عبدالله بن معبد بن عباس، از عمویش عبدالله بن عباس آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ پرده را کنار زد و مردم در صف‌هایی پشت ابوبکر بودند و فرمود: «ای مردم، از مبشرات نبوت، فقط رؤیای صالحه مانده است که مسلمان می‌بیند یا برایش دیده می‌شود. آگاه باشید، من نهی شده‌ام از اینکه در رکوع یا سجده قرآن بخوانم؛ اما در رکوع، پروردگار را تعظیم کنید، و در سجده، بسیار دعا کنید؛ پس هنوز برنخاسته‌اید که برایتان مُستجاب می‌شود.»

در حدیث اسماعیل بن جعفر آمده است: رسول خدا ﷺ پرده را کنار زد، در حالی که در آن بیماری منجر به فوتش، سرش را بسته بود و سه مرتبه فرمود: «خدایا، آیا کامل رساندم؟ از مبشرات نبوت، فقط رؤیا مانده است که بنده صالح می‌بیند یا برایش دیده می‌شود.» سپس مثل آن را بیان کرده است. از علی رضی الله عنه روایت شده، و در مسند او بیان شده است.^۱

۱ جمع بین الصحیحین البخاری و مسلم، تألیف: محمد بن فتوح حمیدی، دارالنشر، دار ابن حزم، لبنان بیروت، ۱۴۲۳ق.

۲۰۰۲م، چاپ دوم، تحقیق: د. علی حسین بواب. <http://www.islamport.com/d/1/mtn/1/13/145.html>

پایان

با پیاده‌سازی قانون شناخت حجت، فرد مسلمان بدون هیچ شک و تردیدی می‌تواند یقین کند امام احمد الحسن (علیه السلام) همان مهدی مسلمانان است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بشارت داده است در آخر الزمان متولد می‌شود؛ و بی‌شک [مسئولیت‌های] بعد از آن، آسان نخواهد بود، و مسلمانان به یاری مهدی (علیه السلام) مکلف شده‌اند. ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾^۱ (برخی به پیمان خود وفا کردند و برخی از آنان منتظرند) و برخی از آنان می‌گویند: ﴿فَادْهَبَ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ﴾^۲ (تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید. ما اینجا نشستیم).

و سپاس و ستایش از آن خداوند، پروردگار جهانیان است،

و سلام بر خلیفه پروردگار جهانیان.

۱ - احزاب: ۲۳.

۲ - مائده: ۲۴.